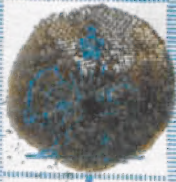


کتابخانه مجلس شورای اسلامی		
کتاب	شرح حال محمد طاهر باستانی	
مؤلف		شماره ثبت کتاب
موضوع	شماره قفسه ۱۵۷۵	۸۸۰۷۹

خطی «فهرست شده»
۹۹۶۷۵

پایان نامه دوره دکتری دانشکده ادبیات
دانشگاه تهران

محمد طالب آملی

شرح حال و آثار او

مراهنمایی

استاد ارجمند جناب آقای دکتر حسین خطیبی استاد دانشگاه تهران



محمد مرسلین

۱۳۳۸

این علقه و توجه بزبان و ادبیات فارسی در میان اهالی هند حتی بعد از تسلط انگلیسها به آن کشور
در اواسط قرن سیزدهم هجری به قدرت خود باقی بوده و بعضی هم در آغاز سلطنت انگلیسها زبان فارسی موقعیت
خود را بعنوان زبان رسمی حفظ کرد ولی مزودی این موقعیت را از دست داد چون منافع حاکمین تازه هند
ایجاب میکرد که زبان انگلیسی نفوذ پیدا کند و بالاخره در آغاز قرن چهاردهم انگلیسی جای نشین فارسی شد.
مستعمل است که اگر این اتفاق روی نداده بود امروز در مساحت وسیعی از مرزهای غربی ایران تا مرزهای
شرقی هندوستان مردم بزبان فارسی حرف میزدند و از مزایایی که از این اشتراک حاصل میشد برخوردار بودند.
با وجود رواج دامن دار زبان انگلیسی در هندوستان
تا چندی پیش تحصیل زبان و ادبیات فارسی از مواد اصلی دیوس بود و کسیکه در این رشته تحصیل نمی کرد
دوره آموزشی او کامل تلقی نمیشد. در هند امروز هر چند آن تسلط و همه گیری فارسی در این دیوستان نیست ولی
وسایل تحصیل این زبان و ادبیات آن در سراسر کشور مهیا است و تعداد قابل توجهی از محصلین در این رشته
کار میکنند درس فارسی از مدارس متوسط آغاز میشود و دوره تخصص زبان و ادبیات فارسی در مدارس عالی
بطوریکه رشته مستقل تحصیلی برقرار است و در اکثریت نزدیک به تفرق دانشگاه های آن کشور کرسیهای زبان
و ادبیات فارسی وجود دارد.
همانطور که روابط ادبی بین ایران و هند با روی کار آمدن انگلیسها در هند نقصان پیدا کرد
روابط فرهنگی و سیاسی نیز صدماتی دید و تا مدتی رکود فاحشی در این زمینه نمودار بود. خوبختانه
بعد از استقلال هند و انتقال حق حاکمیت از دست انگلیسها به اهالی آن سرزمین زمامداران ایران
و هندوستان وجود این نقیصه را دریافتند و در جدد رفع آن برآمدند. قراردادهای فرهنگی که در طی
میان آنها کم مسرت شده است حاضر بر ما به ملک مشترک است که همین مسرت است که او بیشتر

مرا وادار می کرد که در جستجوی چگونگی زندگی و ارزش اعمال و سرآیم و اطاعتی دربار او درستی
چند سال اخیر منعقد شده باب تازه ای در روابط دوستانه بین این دو کشور باستانی و متمدن جهان گشوده
است . اگر این موضوع را از نظر معنوی بررسی کنیم به این حقیقت پی می بریم که نظایر قرار داد
تبادل استادان و دانشجویان بین این دو کشور در آشنا ساختن يك ملت با روحیات و نحوه فکر ملت دیگر
تأثیر فوق العاده مهمی داشته و نتایج مطلوبی از آن بدست می آید .
نگارنده که طبعی همین قرار داد به دعوت دانشگاه تهران وارد این کشور و مشغول تحصیل در
دانشگاه تهران عدم وظیفه خود دانستم که موضوعی را برای رساله خود انتخاب کنم که کمکی به پیشرفت
هدف اساسی یعنی استقرار و بهبود بیشتر مناسبات فرهنگی بین ایران و هند بنماید بمعقیده من تجدید
خاطرات دورانهای هم آهنگی زیاد فرهنگی بین این دو کشور میتواند برای رسیدن به این هدف کمک شایانی
بنماید . بنا براین نظر انتخاب خود را به دوران اکبرشاه و جهانگیرشاه معلوف کردم که در تاریخ
روابط ایران و هند بی نظیر است . در این دوران بود که صدای نغمه های سخن سنجان ایرانی در سزمین
هند طنین انداز بود و اختلاف و آمیزش روز افزون دولت مانع و حد جغرافیائی نمیشناخت . شماری
مهاجر ایرانی در این اوان و لایف نمایندگان صلح و دوستی و مبلغین فرهنگ و تمدن ایران را انجام
میدادند و با بومیان آنجا چون شیرو شکر بهم آمیخته ریشه های عمیق فرهنگ و افتخار خود را در اعماق
روح مردم هند جای میدادند .
عده شماری ایرانی نژاد آن دوره که در هند معروفیت بدست آوردند زیاد است یکی از آنها که
متأسفانه کم معروف شده است شاعر پرمایه ملک الشعراء الب آملی است که همین معروفیت کم او بیشتر

مرا و ادرا میگرد که در جستجوی چگونگی زندگی و ارزش اشعارش برآیم و اطلاعاتی درباره او در دسترس است که اطلاعات کافی غرضی و شعرش را با عیارات ما باشد و پراکنده بهم پیوندند حتی درباره

دوستان را ن شعرو ادب و صاحب نظران بگذاریم .

زندگانی شعرا بسیار کم میخوانند چه ربط به محرکات و عواملی که در تولید و فکرش اثر میبندد اند .

متأسفانه شعر فارسی هند اعم از اینکه ایرانیها آنرا سروده باشند یا هندیها توجه شایانی تازه اغلب این تذکره ها هم چون بصورت نسبی خطی و کتاب است مورد استفاده هم نیست .

در ایران بخود جلب نکرده است و تا حدی روش بیگانگی و حقارت نسبت به آن مصحح است (۱) . تردیدی ندارم اینجا نباید دلیل مذکور با استقامت هم دانست که تهران چاپ آقای دکتر حسین خالقی در مورد

که سبک هندی از بعضی جهات مانند خیالها فی دقیق و تصنع و تکلف تا اندازه ای مبالغه آمیز است ولی انتخاب موضوع بصورت کرم و ایمان بصورت موانع خود را اعلام و طرح رساله را تعیین و کامل

در عوض بعضی مزایا هم دارد که تا آن حد در سبکهای دیگر موجود نیست لذا تنها این عیب دلیل حقارت آن نمیشود . بنظر من عامل دیگری هم هست که مانع شده است چنان که باید و شاید از شعر سبک هندی در

ایران قدر دانی شود و آن اینست که اولاً نهان همواره ملک ارزش سبکهای شعری را همان سبک قدیم چاپ آقای دکتر حسینی چاپ آقای دکتر سبحان الله سعادتی چاپ آقای دکتر پرویز نوری

خراسانی و عراقی میپنداشتند و هر شعری را از هر شاعری بمعیار این دو سبک می سنجیدند و اگر اختلافی

می دیدند آنرا نشانه انحطاط شعری میشمردند هنوز هم در ایران این مقایسه میشود یعنی بهترین اشعار را آن هست میدانند که در مجموع دو سبک کهن خراسانی و عراقی سروده شده باشد . از طرف دیگر فقدان

اطلاعات کافی راجع به این شعرا علت دیگری بر عدم توجه ایرانیان نسبت به آنهاست . آثار بسیاری

از آنها در دسترس عموم نیست . کسانی که دیوانهای معروفترین این شعرا را مطالعه کرده باشند نباید

زیاد باشند . وجود و عدم وجود شعرائیکه دیوانهای آنها هنوز چاپ نشده تقریباً برابراست . تحقیق

و تحقیق در حال شعرائیکه واقعا هنر آنها ارزشی دارد و معرفی آنها به عموم کار هست که در مورد آن

(۱) استاد محمود تقیی در عیارات آقای خرد که در مجله هفتگی بصورتها روزی منتشر میشود ضمن عیارات

بسیار غفلت شده است . تنها منبع اطلاعات درباره این قبیل شعرا مجهول تذکره هاشمی سبک قدیم

چراغی خرد نوشته اند . بسیاری از آنها را با افتقاد شعرائی که در ایران به سبک معروف به هندی

را سفره میگردند . موبدوسیه هفتگی شماره ۲۵ سال ۱۳۰۵

است که اطلاعات ناکافی غیرموفق و خدو نقیض با عبارات ساخته و پرداخته بهم پیوندند حتی دوباره زندگانی شعرا بسیار کم مینویسند چه رسد به محرکات و عواملی که در تخیل و فکر شاعر سهی داشته اند.

تازه اغلب این تذکرة ما هم چون بصورت نسخهای خطی و کمیاب است مورد استفاده هم نیست.

اینجا نبیها دلایل مذکور با استاد محترم دانشگاه تهران جناب آقای دکتر حسین خالهی در مورد انتخاب موضوع مشورت کردم و ایشان بیدرتگ موافقت خود را اعلام و طرح رساله را تمهین و کمال تصویب را فرمودند و در راهنمایی اینجا نبی از بذل هرگونه لطف و عنایت دریغ نفرمودند.

مؤلف میداند که مراتب تشکر و امتنان خود را به حضور ایشان و استادان ارجمند دانشگاه تهران جناب آقای دکتر محمد تمهین جناب آقای دکتر ذبیح اله صفا و جناب آقای دکتر پرویز نائیل خانلری که برای تنلیم این رساله در موارد متعددی از راهنمایی های خردمندانه ایشان مستفید شده ام

تذکره دارم.

(۱) استاد محمود نفیسی در خاطرات ادبی خود که در مجله هفتگی بصورت یادداشتی منتشر میشود ضمن خاطرات جوانی خود نوشته اند " بسیاری از ادبای جا افتاده عصر ما شب و شاعران دیگر سبک معروف به هندی را مسخره میکردند " سبک دو سیاه هفتگی عمده ۲۵ سال ختم شده ۲۰

فهرست مطالب

مقدمه	۱ - ۲
فصل اول - عصر طالب	۱۴ - ۲
فصل دوم - شرح احوال	۷۲ - ۱۵
فصل سوم - (قسمت اول) آثار طالب	۱۰۲ - ۲۳
فصل سوم (قسمت دوم) سبک طالب	۱۴۹ - ۱۰۴
ضمیمه	۱۴۹ - ۱۴۷
فهرست مآخذ	۱۴۹ - ۱۵۴

عراق کربلا (۱۳۷۱ - ۱۳۷۲) و مآخذ کربلا (۱۳۷۳ - ۱۳۷۴)

عراق مملکت مآذ کربلا (۱۳۷۵ - ۱۳۷۶) و مآذ کربلا (۱۳۷۷ - ۱۳۷۸)

عراق مملکت مآذ کربلا (۱۳۷۹ - ۱۳۸۰) و مآذ کربلا (۱۳۸۱ - ۱۳۸۲)

عراق مملکت مآذ کربلا (۱۳۸۳ - ۱۳۸۴) و مآذ کربلا (۱۳۸۵ - ۱۳۸۶)

فصل اول

عصر طالب

برای منجس و بررسی آثار ادبی شاعری لازم است که محیط سیاسی و ادبی و هنری آن عصر را نیز مطالعه نمائیم زیرا بدون اطلاع و آگاهی از آن تضاد و تضاد و تضاد و تضاد امکان ندارد هر اثر ادبی در حقیقت انعکاسی از اوضاع و روایات عصر مربوط به خود میباشد لذا شاعر ما نویسنده ای که نسبتاً قلب حساس تری دارد از آن متاثر شده و آن تأثیرات را در نوشته های خود آشکار میسازد چنانچه اگر بعنوان مثال هجوم اعراب ایران را مطلوب و احسانات ملی ایرانیه را تمجید نکرده بود هرگز شاهنامه فردوسی موجود نمی آمد همچنین ظهور و شیوع شعر عرفانی در ادبیات ایران حاکی از انعکاس حلقه مفقود است • ما میان این مقدمه طالع به اصل موضوع یعنی بیان و شرح اوضاع سیاسی و اجتماعی و ادبی آن عصر رجوع میکنیم • طالب فقط غا و اقل جوانی در ایران بوده و بنوعی روزگار حیات را در هندوستان بسر برده • دوران دین گاران ایران به دست شاه عباس صفوی اداره میشد مدت اقامت شاعر در هند همزمان با دوران سلطنت جهانگیر شاه بوده و در آن سال قبل از فوت جهانگیر شاه بدوود حیات گفته است •

عسراکبر شاه (۹۳۳ - ۱۰۱۴) و جهانگیر شاه (۱۰۱۴ - ۱۰۴۷) در هند

دوران سلطنت جهانگیر در تمام دوره حکومت مشغول از لحاظ اهمیت و آسایش داخلی و ترفیحات علمی و ادبی و هنری و تجارتی و عمرانی و رفاه و سعادت مردم کم نظیر محسوب میشود • کشوری را که پسرش اکبر شاه برای او بجای گذاشته بود از نظر وسعت و آبادی و

جنبه دینی داشت. در دیوار موقلها حکومت را بر اساس و بنیاد اصول دینی قرآن و عهده
تشکیلات اداری در شمار بزرگترین کشورهای جهان بود. چهل و نه سال پیش از آن موقعی
که اکبر شاه روی کار آمد هندوستان شمالی به امارت ها و سلطنت های کوچک تقسیم شده
حکومتی مختصر بملوک اللوائی داشت و رعایت عدید و داعی بین ایالات مختلف هر آن
خلعات و اغتشاشاتی بوجود می آورد و بهین علت روی کار آمدن یک حکومت مطلقه و قوی ضروری
تجسس داده شد و مردم هم لاین نیاز را احساس مینمودند و رضایت خود را به سختی در انجام
امور اداری و مملکت داری دادند و در حقیقت همین سختگیری و شدت عمل زعمای امور بود
که کشور را از نیستی رهایی بخشیده و ملت را از ظلم و فشار امرا نجات داد و تا پایان دوره
زمانه داری اکبر شاه تمام سالک با یکدیگر متحد و تحت حکومت واحدی قرار گرفتند و تقریباً
کلیه نقاط از مرز شرقی ایران تا مرز غربی آسام و برمه کنونی و از کشمیر تا احمد نگر جزو قلمرو
و تعدد زوجات را متولد کنونی همچون متولد شدن در آن زمان را - بهر آنکه اجباری یعنی حق ازدواج
جها نگیر گردید و یک حکومت مقتدر شاهنشاهی تشکیل شد. البته این حکومت از یک طرف بساط
عید و عشرت را گسترده ولی از طرف دیگر از تعدی و فشار اقتصادی به ملت کاست. اما در باره
این نکته هم قابل ذکر است که اساس حکومت موقل در هند بهیچوجه بر ظلم و زور
استوار نبوده زیرا در آن صورت محال بود امکانی نداشت ملاطفت موقل بتوانند «گوری چون هند»
که صاحب میلیونها جمعیت و اراضی وسیعی بوده برای سه قرن حکومت کنند. حتماً برای
این کار اساس محکمتری در بین بوده و آن عبارت از عدالت و انصاف بود. حکومت موقل
میلند که روی عوام با نزاکت و احسانات مردم مراعات

جنبه دینی نداشت . در مدوکار مغولها حکومت را بر اساس و نهاد اصول دینی قرآن بر عهده گرفتند و بنا بر این طبقه علما و فقها ^{بطور غیر مستقیم} حق تفسیر قرآن و بالنتیجه راهنمایی سیاست کشور را سلاطین میکردند ولی این روی تادیر زمانی ادامه نیافت و بالاخره این گروه مجبور شدند به جای پادشاهی خود در اجتماع برگردند هر چون آنها حاضر نبودند به اقتضای زمان و رفتار کنند چنانکه موقعیت و روحیات عصر با خصوصی درک کرده و تعقیب روش بی طرفانه پدر خود را پیش گرفت . همچنین در امور اجتماعی مردم آزادی کامل داشتند و آداب و سنن اجتماعی خود را سلاطین تمایل خویش انجام میدادند و فقط اصلاح این سنن تا حدی بخودی خود بدون اعمال زور صورت میگرفت . اگر شاه میخواست سنن و عشیانه معمول آن زمان را نظیر سوزاندن بیوه ها - بهوگی اجباری یعنی حق ازدواج مجدد نداشتن بیوه ها را بکسر ملغی سازد و نیز سنن مثل ازدواج در سنن کم برای دخترها و پسرها و تعدد زوجات را متوقف کند ولی هیچوقت معمول بزور نداشت همینطور چنانکه اگر چه از اجرای بعضی سنن زننده افرادی که تازه مسلمان شده بودند از قتل سوزاندن بیوه ها جلوگیری میکرد اما در باره هندوها بهمین اکتفا کرد که از ادامه سنت مزبور اظهار نارضایتی نماید اصل دیگری که مردم را نسبت به حکومت مغولها خوشبین نگه میداشت عبارت از این بود که دعوات در امور اداری خود استقلال بیشتری داشتند و محکمه عدالت غیر رسمی دعوات همچنان به قوت خود باقی مانده دعاوی مردم در این دادگاه مطرح میگردد . با وجود اینکه در دوره مغولها عواید انتخاباتی و حقوق مشروطیت در میان نبود ولی اصول جمهوریت طوری رعایت میشد که روی عمومی با تمایلات و احساسات مردم موافق بود .

در آن ایام هیچیک از حکومت های جهان دارای تشکلات فرهنگی و تعلیماتی
 نبود ولی پادشاهان مغول با وجود آوردن کانونهای بزرگ علمی و ادبی در هند مشوق خوبی برای
 دانشمندان و شعرا و نویسندگان شدند . تذکره های فارسی مثل از داستانهای تشوین آنها از
 هنرمندان و ادباء و شعرا اعلیای حلات گران باین گروه میباشد همین امر موجب تشوین شعرای
 ایران به مسافرت هندوستان میشد چنانچه می بینیم که بسیاری از شعرا و نویسندگان در آن روزها
 سری هندوستان حرکت کردند . اما نباید اغتباء کرد که این گرایش و میل شعرا به مسافرت
 هند مغول صرفا به امید دریافت انعامات و حلات زیاد بوده بلکه عامل موثر در این مورد
 وجود شهریاران ننگه دان و سخن سنج بوده است که از دقایق و نکات شعری ناآشنایان اطلاع
 نمودند . اکبر شاه با وجود اینکه سواد نداعت طبع شاعرانه ای داشت و در چندین مورد استعداد
 خود را بصورت انتقادهای وارد و برجسته بر اشعار شعرای بخته به تهرت رسانید و افعای که
 حاکی از ذوق سرشار اوست چنین است که یک روز کسی این بیت را پیش او خواند :

میطایرو خورش همکاپ و همنان عیسی فغانی آفتاب من بدین اعزاز میآید

اکبر مصرع دوم را فوراً اصلاح کرد : فغانی شهوار من بدین اعزاز میآید

همچنین در باره جهانگیر ^{شاه} مشهور است که شاعری فصیحی ای تقدیم او نمود که مصرع اول مطلع
 " ای تاج دولت بر سر ت از ابتدائا انتها " بود . جهانگیر از او سؤال کرد از علم عروض
 اطلاع داری ؟ شاعر جواب داد نه . جهانگیر گفت خوب شد اگر بلد بودی حکم مرگ ترا صادر
 میکردم . سپس آن مصرع را تظلیع کرد و عیب رکن دوم آن که " لت بر سر ت " بود نشان داد .

با این توفیق در مسقطی که روای مسکت در امور عمر و ادب با این اندازه دقیق
و فهم باشند و خطا بر بیشتر کار شعرا نظارت داشته باشند و از حال آنها بازجوئی او
تفصیل بعمل آرند تکلیف عمر روشن است این روش شعرا را وادار میگردید و توجه و علاقه
بیشتری در انجام وظیفه خود نمیشود ^{بخراج دهند} هر شاعر برای تقرب به شاه کوشش فراوان مینمود
و برای نول با این منظور بود و گران بهشت میبست * خلیفه دربار مقول يك مدرسه شاعری و
سخنوری در آمده بود بنابر اظهار ابوالفضل در آئین اکبری پنجاه و يك شاعر ذیل در دربار
اکبری بودند : حکیم اناشی - غزالی - عرفی - نظیری نیشابوری - حزنی اصفهانی - قاسم کاشی
مطلی هروی - جعفری يك قزوینی - خواجه حسین هروی - حیاتی گیلانی - عکیمی صفاها نی -
انیسی شاملو - صالحی هروی - محوی همدانی - صوفی ساوی - فراوی گیلانی - عثمانی نجفی -
ملا صوفی مازندرانی - جدائی مرندی - وقوعی نیشابوری - خسروی قایینی - وفاشی صفاها نی -
صالح ناسی - رفیعی کاشانی - غیرتی شیرازی - حالتی - منبرکاشی - جلیلی - محمدی کاشی -
اشکی قبی - اسیری رازی - فهی رازی - قیدی شیرازی - بهروی ساوی - آگامی سبزآری -
پیاپی - سید محمد هروی - قسی کرمانی - جودی تبریزی - سامری - قزوی شاهرودی - قزوینی
شیرازی - نادری تبریزی - نوعی مشهدی - مایا طالب اصفهانی - سرمدی اصفهانی - دخیل
اصفهانی - قاسم ارباب مشهدی - غفوری خاری - قاسمی مازندرانی - رهی نیشابوری *
این نکته هم قابل توجه است که غیر از دربار کدها امیر و صاحب منصب دیگر نیز در دربار
بازار عمر و ادب و علم و دانش وظیفه مهمی داشتند * در این عده مهم خان - ابوالفتح گیلانی

عبدالرحیم خان نانا - علی دلیخان - خان زمان - خان اعظم کولکاش - ظفر خان و غازی
خان را میتوان نام برد . نظیری سمرقندی در دستگاه بهیم خان بود - اموالفتح و عبدالرحیم
خان نانا برای سرپرستی شعرا يك كانون بزرگ ادبی تأسیس کرده بودند و خواجه حسین و غنائی
و میرزاقلی مهلی و عرفی شیرازی و حیاتی گیلانی از تربیت یافتگان این كانون هستند بقول
گلکشات الشعراء سرخوش خان نانا عرفی را در ازای این قصیده :

ای دایه در سایه هم تبخ و قلم را

یکصد هزار روپیه انعام داد . خان نانا در احمدآباد کتابخانه ای درست کرد که شعرای زیاد در آن
مشغول خدمت بودند از خصوصیات این کتابخانه این بود که دیوانهای شعرای متعلق به دستگاه
او بخط خودشان در آن وجود داشت . عزالی قبل از رسیدن به سمت ملك الشعراش که آنهم ابتکار
اکبرشاه بود در خدمت خان زمان سرپرست و تاموفج ملک خان منیر حاضر بترك وی نشد . وقتی
عزالی مقنوی نقی بدیع را بخدمت خان منیر تقدیم داشت در ازای هر بیت آن يك اعرفی انعام
گرفت . از میان عده زیاد شعرا که در دستگاه خان اعظم کولکاش تربیت یافتند جعفرهروی -
همی - مدامی - بدخشی - مقیمی بهزوازی معروفند . میرزا صاحب و کلیم کاشانی از ظفر خان
کسب فیهی کردند . در مائراامرا نوشته شده که ظفرخان دفتری ترتیب داده بود که مشتمل بر
اشعارگزیده هر شاعر با تصویر و خط همان شاعر بود . همچنین طالب آملی - ملا محمد سرورجودی
میرنعمت اله واصلی - فغفور گیلانی - و مداسد قصه خوان در خدمت غازی خان روزگار میگذرانیدند .

از اینها گذشته رواج شاعره در تروچ و دونی شعر كمك غایانی نمود شعرا در منزل

یکی از امرای عمر درست گرد میآمدند و در طرح مصراعی که قبل اعلام میشد غزلهای خود را
 ساخته و میخواندند در این مشاعره ها یکنوع رقابت ^{مست} صحیح و سوده بخشی همین عمراموجود آمده بود
 زیرا هرکسی از شعر دیگری انتقاد کرده و هر شاعر نیز برای جلب توجه و حفظ آبرو سعی میکرد
 استعداد خود را بهتر بکار برده و از همگنان پیشی و مهبت گیرد .
 سرفراز از موفقیتهای سیاسی بزرگترین موفقیت جفا نگیر بالابردن صالح فرهنگ
 عمومی میباشد . با توجه مخلصان و هنر نقاشی بسرح کمال رسید و معماری نیز ترقیات شایانی
 نمود خطاطی بعنوان هنر زیبا نشو و نما و ترقی یافت به هنر موسیقی هم توجه خاص شد . ترمك
 جفا نگیری که حاکی از ذوق سرشار است تا هفده سال خودش آنرا نوشت و بعد از آن به علت
 احوالات تحت نظر شخصی او بمعبده معتدخان گذاشته شد و بخوبی میرساند که جفا نگیر دارای طبع
 شاعرانه ای بوده و نسبت به علوم تاریخ و کاه و غناسی و حیوان غناسی هم بی اعتنا نبوده برای
 استفاده قریبه و ذوق شعری او نقل چند اقتباس از ترمك او بسیار مسود است . هر يك جا
 مینویسد : « به تفریبی این بیت امیرالامراء خوانده شد :
 بگذر نسیم از سرما گفتگوش عشق يك زنده كردن تو بعد خون برابراست
 چون طبع من موزون است گاهی باختیار و گاهی بی اختیار مصراع و رباعی یا بهیتی در خاطر من سر
 میزند این بیت بر زبان گفت :

از من مقابل رخ که نهم بی تو يك نفس يك دل شکستن تو بعد خون برابراست
 چون خوانده شد هرکس که طبع نظمی داشت در این زمینه بهیتی گفته گذرانید . علی احمد مهر کن

بد نگفته بود

ای صاحب زنگریه بهر مغان بهرین يك خم شکستن تو بعد خون برآست »
در موقع ترتیب یافتن فرهنگ جها نگیری نوشته است « میر خدا دوله از آگره آمده و ملازمت
نمود فرهنگ که در لغت ترتیب داده به نظر آورد الحق محنت بسیار کشیده و خوب بهر وی ساخته
و جمیع لغات را از اشعار علماء و قداماء مستشهد آورده در این فن کتابی مثل این نمیباشد.^۲
یکوقت خانقاهان برای مشاعره ای این مصراع جامی را طرح کرد :

بهر يك گل زحمت هر خار میباید کشید
شمرای مختلف در این طرح غزلها می ساختند جها نگیر هم از این مصراع خوش آمده فی البدیهه
این بیت را ساخت :

شاعر می بر رخ گلزار میباید کشید این بسیار است می بسیار میباید کشید
همین تمام غزل جامی را مطالعه کرده و درباره آن چنین اظهار نظر میکند « این مصراع ظاهر
شد که از مولانا عبدالرحمن جامی است . غزل او تمام به نظر درآمد غیر از آن مصراع که بطریق
مثل زبان زد روزگار عده دیگر کاری ساخته بنایت ساده و هموار گفته است .^۳

نصرا روح آن عصر را بقول صاحب تذکره سفینه میشود در این يك جمله بیان نمود
« در عهد جها نگیری بهر خانه و کوچه هنگامه شعر و نغمه گرم بود و میزونی و رنگینی طبع پادشاه
در خواص و عام سرایت کرده بود . »

در ایران

شاه عباس کبیر (۹۹۶ - ۱۰۴۸)

دوران سلطنت شاه عباس صفوی در تاریخ حکومت خاندان صفوی شاید نام عصر طلایی است و پیشرفت‌های سیاسی و هنری که در این عهد نصیب ایران شد بعد از نفوذ اسلام در این سرزمین بی نظیر بوده . در اثنای چهل سال حکمرانی خود که در آن با تمام قدرت و اقتدار حکومت کرد روح تازه‌ای در جسد ایران دمید مزدگترین عملی که او انجام داد این بود که وحدت ایران را با دگر بازگردانید و بهین سبب لقب کبیر ماو دادند .

در سال ۹۹۶ که پدری سلطان محمد خداپسند به نفع او از تخت کناره گیری کرده جوان هجده ساله‌ای بهین نبود تمام مملکت دستخوش اغتشاشات و آشفتگی بود . خارجی‌ان هم که مراد این اوضاع متضمت داخلی کشور بودند برای استفاده از موقعیت و بهره برداری منقول فعالیت کردند . آذربایجان و سروان و فراماغ و قسمت غربی خاک ایران تا نیاوند به تصرف عثمانی در آمده بود و از یکبه از جانب خراسانی خاک کشور ایران را مورد تهاجم قرار داده بودند .

شاه عباس که حساست موقع را احساس نموده بود صحت در آن دید که با دولت عثمانی از در دوستی درآید و ترمیز و سروان و گرجستان و لرستان و بآنها واگذار نمود تا با فراخ بال از یکبه را مغلوب سازد . این کار را بیرونی مراد انجام داد سپس دست به اقدامات تازه‌ای زد . جنگهای متعددی با عثمانیها صورت گرفت که در پایان کار بهیضی نصیب ایران گردید . بهین هم که از حد سال به اینطرف در تصرف پرتغالیها بود به ایران باز گشته

باین ترتیب یکی بعد از دیگری تمام نقاط از دست رفته را مجدداً بخاک ایران ملحق کرد .
 به این هم اکتفا ننکرده گرجستان و ارمنستان و بغداد و دندهار را تصرف و ضمیمه ایران نمود .
 شاه عباس استحکام و ثبات حکومت را به قیمت گزافی بدست آورد زیرا تا چارده تنام
 مدعیان حکومت را حتی پسران خود را بکشد یا کور کند . در کار اداره مملکت بهیچ کس وحشم
 و نومی نمیکرد و مقصرین را بدست و قساوت مجازات میکرد . وی حکومت مرکزی را بسیار قوی
 ساخت و باستعداد و خودخواهی کاملی که متحمل دخالت غیری نبود زمام سراسر کشور را بدست
 خود نگاه میداشت و همین نکته تا حدی موجب تعدد سلسله و انحطاط اخلاقی حکام شد . بهمنظور رفاه
 مردم کاروانسراهای بسیاری بنا کرد و از دزدی و راهزنی که همیشه جان و مال مردم این سر
 زمین را تهدید میکرد بدست جلو گیری نمود و امنیت و آرامش کامل در سراسر مملکت برقرار کرد .
 از لحاظ ادبی و شعری دوره شاه عباس طائر اهمیت نیست و شعرای درجه یک اصولاً
 وجود نداشته و ولی شعرای درجه سوم البته مانند هر دوره دیگر از حد شمار افزون بودند و تعدادی
 شعرای قوی طبع هم که وجود داشتند در ایران تشویق و دلگرمی ندیدند و جلای وطن کردند و
 راه هندوستان را در پیش گرفتند . در تمام دوره حکومت سلاطین صفویه هر کسی که بخواه
 نام شاعر ممکن بود خیال مسافرت هندوستان را در دل میبرد و این چنانچه شایب تبریزی روحیه عصر
 خود را در این بیت منعکس کرده است :
 عجز عزم سفر هند که در هر دل هست رفس سودای تو در هیچ سری نیست که نیست
 شاعر دیگر آن عصر علی قلی سلیم علت این عزم سفر را هم بیان کرده است :

نست در ایران زمین سامان تحصیل کمال تا نماید سوی هندوستان حنا و رنگین نشد
اما نباید تصور کرد که شاه عباس بکلی فاقد ذوق شعر بود یا شعرا را نمی پرورد و محکوم می
باشد شعرا و هنرمندان بسیار عارفانه بود عتوه بر بذل انعامات و صدقات به بعضی از آنها
احترام زیاد میکرد مد ظاهر نظر آبادی در تذکره خود متذکر شده است که روزی شاه عباس از مجلس
عبود میکرد و حکم شفافی شاعر معروف در رسید شاه میخواست بعنوان احترام پیاده بشود
ولی حکم مانع از آن شد اما همه امرا پیاده شدند و تا حکم نرفت سوار نشدند . همچنین شاه
بمیهانی بخانه شعرا میرفت از آنجمله حکم رکن الدین مسیح بود که شاه مکرر بخانه او میرفت
اما این همه توجهات و نوازش هم موجب نشد از مهاجرت شعرا به هندوستان جلوگیری کند و بالاخره
گوگی سابقه شاعر نوازی و نردانی از آنها را حاکمین هند بردند . شاج عباس گاهی شعرا
میسرود . در تاریخ خلد برین محمد یوسف واله در بیان این صفت راه افراط رفته و نوشته است :
" در فن مدح و ستودن و سخنوری گوشتی تفوق و برتری از فردوسی و انوری میسر بوده . اشعار دلپذیر
که گاهی بزبان فارسی میگفت زیاد از حوصله یادداشت است ... شعر فیهی و شعر شناسی
و تصرفات پسندیده او در اشعار شعرای روزگار در مرتبه کمال بود " اما اسکندر بیگ ترکمان مولف
تاریخ عالم آرای عباسی نظر مضطرب آری را ظاهر میکند " با اشعار فارسی دانا بوده شعرا را بسیار
خوب می فهمند و تصرفات مینمایند و گاهی بنظم اشعار و نیز زبان میگفتند " برای اثبات قریحه
شاعری وی در اینجا روایتی نقل میشود که در تذکره شعرا آبادی آمده و چنین است . " سیوح
شد که روزی (ملا شکوهی) با تغان میرالهی در قهوه خانه عرب که پسران زلف دار در آنجا

میبردند نشسته بود که شاه عباس ماضی به ماضی خانه می آید از ملاشکوهی میبردند که چکاره‌اشی
میگوید که شاعریم شعر از او طلبید این بیت را خواند:

ما پیدلان بیابان جهان همچو بزرگ کی مهلوی یکدیگر همه در خون نشسته ایم
شاه تصنیف میفرمایند و میگویند که عاشق را بهر کج تشبیه کردن اندکی نامرسم است^۱.

همین مولف ضمن حال شاه عباس مینویسد که "از شخص معتمری سمیع شد که آن سلطان با ایمان
عزلی طرح کرده بود و امرایم گفته بودند و شاه این بیت را فرمودند:

نه زهر شمع و گلم چون بلبل و پروانه داغ يك چراغ داغ داود يك گلم در خون كند^۲

از این بیان پیدا است که شاه عباس بزم های مشاعره میربا میساخته و خود نیز در طرح مقروض
شعر میساخت تذکره های عرفات العاشقین - آتشکده - نصرآبادی و دیدن روشن و غیره بعضی
اشعار را به نام شاه عباس نقل کرده اند.

شاه عباس نسبت به شعرای بزرگ ایران علاقه فراوان داشت. نمونه های نفیس
و گرانها از دواویس شعرا برای کتابخانه خود تهیه نموده بود و میل داشت تذکره های شعرا
نوشته و دواویس آنان تدوین شود چنانچه صاحب تذکره گلستان هنر در شرح حال میرزاالدین
فروزی مینویسد "تذکره ای بسبب دولت شاه ترتیب داده بود و چهل سال در کار آن کتاب بود
و نزدیک ده سال هر سال مهلثی کلی از شاه عباس میگرفت که آنرا تمام کند و نکرده.
پس از مرگ وی وقتی که تذکره را تمام بدست شاه رسید فقط هفت شعرا از آن انتخاب کرد^۳
نسبت به شاعنامه فردوسی دلبستگی زیادی داشت چنانچه عبدالرزاق خوجنویس فروزی و

۱ - تذکره نصرآبادی صف ۳۳۹

۲ - زندگانی شاه عباس تألیف نصراله فلسفی جلد دوم صف ۳۶

ملا به خود گنابادی مخصوصا برای خواندن اشعار شاهنامه با آهنگ در خدمت او بودند . نصراله
فلسفی در کتاب خود ۱۷۲ شاعر را نام برده است که یا در خدمت او بسر میبردند یا او را
در اشعار خود مدح گفته اند ذکر اینها در ضمن معاصرین طالب آملی خواهد آمد .

گفته از عمر شاه عباس هنرهای زیبا را خیلی دوست میداشت . خوشنویسان بزرگ
مانند علیرضای تبریزی عباسی و میرعماد قزوینی و نقاشان چیره دست مانند آقا رضای کاشی
و رضای عباسی و مادی بیک افشار در دربار او مشغول خدمت بودند . همچنین وی به هنرهای
تذهیب و مینا نویسی و کاشی کاری و زری بافی و جلد سازی و غیره هم علاقه وافری داشت .
بناهای پر شکوه و مجلل تاریخی که از آنزمان به یادگار مانده نمونه ای از ذوق و سلایقه این پادشاه
در توجه به این امر بوده است .

۱- در این امر کمال خود را برایشان خرج کرده و برای آنکه در این امر به پیشرفت و کمال برسانند
الطافین که عصر طالبی است و در این عهد در میان مردم و در میان حاکمان و پادشاهان
اسم و نام را به دست طالب آملی نهاده . در هیچ اشعار و عهد آبراهیم و حاج سنان و باکسره
عباسی هم به دست طالب آملی و در هیچ اشعار و عهد آبراهیم و حاج سنان و باکسره
نبرده اند .

۲- آملی هم که در این زمان است و در عهد آملی در میان مردم و در میان حاکمان و پادشاهان
اسم و نام را به دست آملی نهاده و در هیچ اشعار و عهد آبراهیم و حاج سنان و باکسره
عباسی هم به دست آملی و در هیچ اشعار و عهد آبراهیم و حاج سنان و باکسره
نبرده اند .

- فصل دوم -

شرح احوال

~~~~~

۱. مولانا محمد طالب آملی چنانکه از نهجی پیداست از اهل آمل بوده تاریخ تولد او معلوم نیست اما احتمالاً در حدود سال ۹۹۶ هجری میباید (و - ک صفحه ۴۵) روزگار کودکی را در وطن خویش گذرانده و همانجا به تحصیل دانشهای رایج زمان خود پرداخت اشیاء و زهر که از یکی از فاضل وی اقتباس شده حاکی است که او پس بسیار کم یعنی پیش از بیست سالگی فلسفه و منطق و هیئت و حکمت و فلسفه و تصوف و خوشنویسی و غیره را فرا گرفته و در این فنون مهارت کامل یافته بود.

۱ - شاعر اسم کامل خود را در اشعار خویش ذکر نکرده ولی نفی الدین محمد اوحدی صاحب عرفات الماشقین که معاصر طالب است و به قول خودش در سال ۱۰۴۵ در شهر اجمیر با او ملاقات نموده است اسم وی را محمد طالب آملی نوشته . در مجمع النفائس و صف ابراهیم و باح معالی و تذکره حبیبی هم محمد طالب آمده است ولی تکلف الشرا و فهرست کتابخانه بانکی پور مولانام امانه نموده اند .

۲ - آمل در استان مازندران است و حدود آن در شمال دریای خزر و در جنوب دشتهای سرکزی البرز در غرب کرگان و در غرب گیلان است شهری قدیمی است که در دو طرف عراز بنا شده و شهر کنونی در روی خرابه های بناهای قدیم ساخته شده است و عراز از مغرب آن میگذرد



ما بر دوین پایه اوج عسراشم و اینک عدد فنم از آلاب زیاده است  
 در این امر عقلی و منطقی و هیئت و حکمت دستی است مراکن و در اینها زیاده است  
 و این جمله جو علی عددنیکین عالم حقیقت کاستاد علوم است برین جمله مراد است  
 مگر بنده از ما هیاتیانم چه کفاکن بجای نسیم اقلیدس فان عامی نفنیده مراد است  
 در جمله وصف خط این پس که در کلکم هر نقطه سریدای دل اهل مراد است  
 بوجع غیب عمر جو دایم که تو دانی کاین پایه مرا ناسن این صبح عدد است  
 و در این امر عقلی و منطقی و هیئت و حکمت دستی است مراکن و در اینها زیاده است

که در این آبادی شهر آمل در آنجا بود و بعد مجرای خود را تغییر داده از وسط خرابه های  
 شهر قدیم میگذرد بخشی که در دو طرف بستر کنونی رود آثار دیوارهای آجری و سنگی دیده میشود  
 و چنان حسن زده میشود که خرابی شهر بر اهر لحنیان ناگهانی رود، بوده بطوری که سکنه فرصت فراوان  
 نداشته و مسکنی در گذشته اند اراضی آن از آبرفت رود هراز تشکیل شده و بواسطه مزارع متعدد  
 سرخس هوای آن در تابستان نامالام است در شهر باغهای بزرگ مرکبات و جرد دارد . کانهای  
 آهن آن معروف است .  
 ۲- از علم حقیقت تصور مراد است .

علافاً افکار چنانچه در این امر عقلی و منطقی و هیئت و حکمت دستی است مراکن و در اینها زیاده است  
 و این جمله جو علی عددنیکین عالم حقیقت کاستاد علوم است برین جمله مراد است  
 مگر بنده از ما هیاتیانم چه کفاکن بجای نسیم اقلیدس فان عامی نفنیده مراد است  
 در جمله وصف خط این پس که در کلکم هر نقطه سریدای دل اهل مراد است  
 بوجع غیب عمر جو دایم که تو دانی کاین پایه مرا ناسن این صبح عدد است



هر چند در علوم و فنون مزبور از طالب انری باقی نمانده که ادعای او را ثابت نماید  
ولی چون او به خانواده ای سرشناس و محترم و علم دوست تعلق داشت که در آن تعلیم زنان هم  
مصول بوده (خاله زاده این حکیم رکنای کاشی احترام تمام نزد شاه عباس کبیر داشته حتی شاه  
مکرم بخانه او میرفت . خواهری بنا بر لیاقت و سواد خود مدارالسهام نصر شاهیان گردید )  
نباید اظهارات ویرا در باره علم و فضل خود پندیده شک و تردید نگزشت بخصوص آنکه در آن  
مذکران آمل از لحاظ روشن علم و ادب و تجارت شهرت کافی داشته است .  
بعلاوه یافقن لقب ملک الشعراء و آنهم در دستگاه پادشاهی چون جهانگیر شاه که از علم  
و شعر و ادب بهره کافی داشت دلیل بر اینست که وی شخص باسواد و تحصیل کرده و در شاعری  
خوش قریح و پرمایه و چهره نست بوده است .

---

۱ - اغلب تذکره نویسان به فضل و فن وی معروف بوده اند چنانچه صاحب میخانه دوباره او میگوید  
" آنقدر اعلیتو استعداد که با اوست با دیگر شعرائ این ایلم نیست " صفحه ۴۸۸  
دوره یان الشعراء آمده است " طالب از استعداد روزگار بوده . خطوط را خوب مینوشت "   
در دفتر عشق هست " به بیشتر علوم و فنون آراسته بود و اکثر خطوط زیبا مینوشت " وری ۱۰۲۲

---

خلاصه الافکار مینویسد " خطوط را خوش مینوشت و در فن حاجت کمال مهارت میداد "   
دلی اوحی مینویسد " فایل این مقال وی را در صفایان قبل ازین دریافته بود با آنکه هنوز در  
عنوان چاپ بود و بر صفحه عذار خلی نداشت رقم خط و نظم دلپذیری چون زلف دلبران صید  
دلرب عارفان میکرد الحق خوش مینویسد " وری ۴۲۲



طالب از سنی کم شروع به سرودن اشعار کرد . ندیم همین عمر وی که با سند و تحقیق بهما  
رسیده رباعی زیر میباشد که آنرا در موقع تولد اسماعیل میرزا سروده و با سرودن آن اولین  
تلفظ خود را در سروسامان دادن زندگی خویش آغاز کرده .

خادای خدای دهر که شد مهر کمال از جلوه حسن پیشی مالا مال

وز بهر احاطه فضایل گسردید تاریخ تولدش صیقل الافضال

یعنی است که قبل از این تاریخ نیز شعرهایی می سروده است .

گمان نمیرود که وی موفق به پیوستن بدربار شاه عباس شده باشد چون بعد از رسیدن

به سن رشد و بلوغ وی در خدمت امرای دیگری برده است که ذکر آنها خواهد آمد و قبل از این

سن ورود او بدربار شاه ایران مقرون به عقل و منطق نیست منتها این امر دلیل نمیشود که

آتش بیرونی مانند طالب برای جلب توجه و رضایت شاه عباس دست به تمالیت نزده باشد ولی

دردبران او <sup>۱</sup> پیش از مدح شاه عباس وجود ندارد .

طالب در آغاز جوانی بعزت مجهولی جلای وطن کرده از آمل به کاشان رفت و همانجا

از دراج <sup>۱</sup> کرد این مسافرت بواسطه خوشاوندی که با حکیم نظام الدین علی کاشی والد حکیم

۱ - مطلع این قصیده اینست :

بلبل نظم جو آهنگ غزلخانی کند

نغمه جان در پیکر گلپای مستقانی کند



رکن الدین کاظمی (حکیم رکن) داشت صورت گرفته حکیم علی مذکور شوهر خاله طالب بود .  
 به اقوی احتمال منقبات بهین طالب و نفی الدین اوجدی که در اسفهان اتفاق افتاده  
 و ذکر آن در عرفات آمده قبل از ورود طالب به کاشان بوده است چون نفی اوجدی از وی بنحوی  
 یاد میکند که می نماید در آن ایام در عنفوان شباب بوده است . چون اسفهان در آن روزها  
 پایتخت سلاطین صفوی بود طالب احتمالا جهت آزمایش بخت خویش و تحصیل روزی و معاشرت  
 بیشتر با ارباب دانش و فضل و شعر به آنجا رفته باشد و شاید تاریخ سرودن قصیده ای که در مدح  
 عباسی است مصادف با همین زمان بوده است .

۱ - رکن الدین نام و مسیح تغلیس بود . حکیم و شاعر معروف بوده است که اول در خدمت شاه  
 عباسی بوده و بعدا به علت بی الفتافی شاه در زمان اکبرشاه وارد هند شد . در این صرا اشاره به  
 آن واقعه کرده است :  
 گرفتلك يك صبحم با من گران باشد سوزم تمام بهیرون مبروم چون آفتاب از کفوی  
 در دورمه پادشاه یعنی اکبرشاه و جاه نگیرشاه و شاهجهان با عزت و احترام زیسته و عمر دراز داشته  
 و چون خیلی پیر شد از شاهجهان اجازه بازگشت به وطن گرفت و خاک هند را ترك گفت . صاحب شاکرد  
 او بود و غزلها به جواب غزلهای حکیم رکن گفته است و نیز اشعار او را تضمین کرده است چنانچه در  
 یک جا میگوید :

این آن غزل خضر رکیاست که فرمود پای ملخی بهین سلیمان چه نماید



فریحه شاعری طالب درکاشان نشو و نمایافت ولی پس از چندی از کاشان همسفر شد و  
 آن شهر را ترک گفت و به آمل بازگشت حاکم مازندران که ابراهیم القاسم در آمل بود بمسندگاه وی  
 پیوست احتمالا نخستین مسدوح او همین شخص بوده . مولانا شبلی طس زده که این قصیده  
 سرکه غنچه گفاید گره ز بهشتانی زندم از دم عیسی نسیم بهشتانی  
 سر که طره پیچان مشک های نسیم بطرف عارض گلین کند بهشتانی  
 که در مدح او است اولین قصیده شاعر میباید ولی با توجه به مرکبی عبارت و پختگی معنی بعید بنظر  
 میرسد که این قصیده اولین شعر او باشد .  
 مثنای با همین زمان وی به پندشاه محمد شفیع موسوم به «میرزای عالیشان» که حاکم استان  
 خراسان بود باز یافت ممکن است وسیله معرفی او به پندشاه محمد شفیع میرزا ابراهیم القاسم بوده باشد .  
 در سال ۱۰۱۵ هـ دو این امیران از مناصب خود معزول گردیدند و طالب بدرنگی ماند و باز  
 ناگزیر شد که زادر بموم خود را ترک گوید و این بار عازم مرو شد .  
 حاکم مرو در آن زمان بکنش خان نام داشت که از طرف شاه عباس صفوی گماشته شده بود  
 در میخانه اسم او ملکش خان ضبط شده است ولی ملکش سلطان یا ملکش خان پسر بکنش خان بود و  
 ولایت نسا و امپورد و باغباد را داشت . ملکش خان او را بدرنگی پذیرفت و تجلیل فرایان کرد  
 ولی چون یافتن منصب ملک الشعراء برای او مقدور شده بود چگونه میتوانست به همین قناعت کند .  
 فریب به دوشال در آنجا اقامت گزید ولی در این مدت همواره بدرنگی سفر هندوستان و پیوستن  
 بدرنگی به پادشاه نامدار آن سزمین بود در این ایام شاعر نوازی و شعر دوستی و ذوق و



هنرمندی سلاطین هند زبان زد خاص و عام بود و انگیزه‌ای بود که بیشتر شعرای ایران بآن سر  
 زمین روی آورده چنانکه هر يك آرزو داشتند خود را بدربار آن پادشاهان مخصوص جهانگیر که بیشتر  
 در این جهت شهرت بیشتری داشت نزدیک گردانیده و از صلات آن پادشاه ادب دوست برخوردار  
 شوند . طالب نیز از اینگونه شعرا بود بخصوص که خاله زاده‌اش حکیم رکنا در هند بود . و این  
 امر او را بآنجا امین منظور بیشتر تشویق و تحریک میکرد . بالاخره يك مثنوی در وزن و سبك  
 خسرو و شهرن نظامی در مدح ملکی خان ساخت و در ضمن آن برای چندی رخصت خواست تا برای  
 تجدید دلاورم انعام بوطن مالوف باز گردد . اینك چند بیت از آن مثنوی

بخلوت خانه گلشن شب دوش      که با غم خفته بوده در يك آغوش

یکی خواب عجبم روی بنمود      که سهمش جهرم بر صورت افروز

چنان دیدم که جسم غرق خون بود      سراپا بیکم شدگرفت گون بسود

جهنم درگی را داشت در پیش      وزو میخواست عذر سجده خویش

لبم بر آستانی از سیر درد      بعد حیرت و داح پیرمه میگرد

دورن آشوب نا که چشم از خواب      تو گشتی زد فضا بر دسده ام آب

ببینم عد که یادم در رکابست      سفر تعبیر این آشفته خوابست

مبدل خواهم شد آشیانی      بود در طالعتم نقل مکانی

فلک در خاطرش میگرده این غم      که چندی سازدم محروم از این هم

-----

-----



یکی بر حرف طالب گوی به گسای صدن را بر گهر آغوش به گسای

~~خطای کس بدل کرده بدیسی که کرده از خط سان ندیسی~~

دو سال آمد که از محنت کفایت است مرا چون برده قریب آستان است

یکی کرده از سکن اسراموس یکی کرده رفته خانه سردی

ندارم نه از خویشان کند نه ز افرایماد بدیدار تو دارد خویش را جاد

اگر لطف توام بشود بنفشه جو خوراکو ذره ای را نور بنفشه

خان سوری وطن نماید که چندی کند خویشان خویش را از غنای

دو روزی با غم آطلطان بسر آرد دگر بجای طوف این در آرد

ملکی خان این تفاق را اجابت کرد و مراد طالب برآمد و رهسپار شدند این دیاری

را هنگام حرکت مرده است :

ایمان به خان سوری وطن نماید که چندی

طالب گن این چمن بهستان به گدار به گدار که میروی بهستان به گدار

عندو نبرد تخته کی جانب هند بست سه خونی با ایران به گدار

۱ - طالب قبل از مسافرت به هند جهیم ( نزدیکی ) هم رفته بود چون در چندین دیاری

فاشی یا مفتی آن شهر را میگویند که یکی از آنها ایست :

طالب که رفیق مفتی جهیم بود در مجلس شان غرور با مردم بود

این را عزت مفضل بود و به هنر او را حرمت برهن جو گنم بود



طالب در هندوستان نسبت به خدمت غازی بیگ ترخان که حاکم هندو بود رسید . در این

قصیده تفاضی با رهایی کرده است :

یکی بلبل بی پرو بال خویشم که محرومی از طوف گلزار دایم  
آینه است درین خست آباد نی روی ماندن نه سامان یک گام و فغا و دایم  
ندانم چرا یارب این سان خرامم جو لطف خداوند محض و دایم  
صدآرای تیغ و قلم غازی خان که لب در تنایم گیسو بار دایم  
بلند آفتابی که دور از رکابی مرغ کوکب اشک میبارد دایم  
جدا ز آستانش ز اشک وصل دم سر آستین وشت گلزار دایم

طالب<sup>۱</sup> در خدمت غازی خان مغرب فراوان پیدا کرد و جزو نزدیکان دربار وی قرار گرفت و تا هنگام مرگ وی او را ترك نگفت در این شعر طالب علقه و انس خود را نسبت به غازی خان ابراز میدارد .

تکلف نیست معشوق نیست او نیست مسدوم از آن این عصر عشق آمیز در مدح سرایشم

۱ - حین پیمان ملی مغالهای در اطلاعات ماهانه شماره ۱۱۸ واجع به طالب آملی نوشته است که چون او به دربار غازی خان با ریافت غزل زیر را خواند اما سندی مراعصت این ادعا وجود ندارد .

|                                    |                                |
|------------------------------------|--------------------------------|
| از ضعف بهر جا که نصیبم وطن شد      | از گریه بهر جا که گشتم چمن شد  |
| هرسنگ که بر سینه زدم نفس تو برگرفت | آتش صنی بهر پرستیدن من شد      |
| جان دگم بخش که آنجان که تو دیدی    | چندان ز غمت خاک بسوخت که من شد |
| بیراهنی از تار و نا دوخته مسوم     | چون تاب جفای تو نیاورد کفن شد  |



در این مورد اختلاف زیاد است که آیا او از یهود بکسر به هندوستان رفت یا بعد از سیر  
نقاط مختلف هندوستان مانند دهللی و لاهور و ملتان و بهار آن دیار شد مولف میخانه می نویسد  
« اما چون طالب از ملکی خان جدا گردید اول بار به هندوستان آمد<sup>۱</sup> » همچنین در عرفات العاشقین  
آمده است « (طالب) وقتی که از ایران به هند عزیمت کرده بود در هند به خدمت میرزا غازی و قاری<sup>۲</sup>  
قیام نمود... و بعد از آن به هند آمد<sup>۳</sup> ». این هر دو مولف همزمان طالب بوده اند ولی چنانکه  
خواهیم دید در این قول بکلی اعتباه کرده اند. طالب خود در دو قصیده ای که در مدح میرزا غازی  
خان سروده سفر خود به هندوستان را شرح میدهد و در ضمن آن از دهللی و لاهور و ملتان یاد میکند ازین  
شرح چنین برمی آید که وی قبل از رفتن به هندوستان مدتی در قسطنطنیه و دیگر هند بسیر و سیاحت مشغول  
بوده است. اشعار یکی از آن قصائد اینست

خدای داند و من بنده گاندرین مدت چها کشیده ام از حادثات دورانی

درین سفر که نصیب میاد دیگر بار به گونه گونه غم بود صحت جانی

تمام راه به سوز و بختیان سبب در آب دیده خود داشتم هم رانی

ز آگره تا بنهایان گلشن لاهور رفتم بودم با اسرهای سارانی

(رباعی به صفحہ ۲۵)

۱- طالب دو بار قصد زیارت بهتاله را نمود بار اول قبل از پیوستن به خدمت غازی خان

چنانکه در این بیت اشاره رفته و بار دوم موقعیکه غازی خان فوت کرد. ولی هر دو بار با انجام این

مسافرت توفیق نیافت.

۲- و در ۱۷۲۲ - ۱۷۲۳

۱- صفحہ ۳۸۶



یازدهم ملتان چون زور فنی شدم چو هلال زده از سولشکم سبلا بکوی عسائی

طالب از ملک ملتان نزد یک شد بدان که مرا بدل خود لقب آملی به ملعسانی

در این مضمین ملالت چهار مه بسودم بسان مهره به شدر تمام حیرانی

کنون که آمده ام از تو چشم آنم هست که روی تربیت از بخت من نگردانی

چهار بیت زیر از قصیده دیگر انتخاب شده است .

عنان تاب عیون تو شد ورنه کی دل زدی فال رجعت ز هندوستانم

نلفزیده بود آنچنان پای خاطر در آب و گل مهر هندوی بسانم

که گر عیون این کعبه غالب نگشتی گشتی بدل یاد نقل مکانم

ره کعبه طی مینسودم ز غفلت بسوی تو آورد دل مو کشانم<sup>۲</sup>

راجع به موضوع بالادروخانه عامره مرقوم است « ( طالب ) ۰۰۰۰۰ در ( هند ) بسر برده نزد

غازی ۰۰۰۰ هندهار شرافت ۰۰۰۰ دوباره هند ۰۰۰۰ ( رسید ) ۴ همچون صاحب نیت عشق بیان

میکند « ( طالب ) بهندوستان آمد و ۰۰۰۰ هندهار شرافت و سبیرا غازی بهوست ۰۰ تا انتقال

او رفاقت نمود ۰۰۰ باز به هند آمده<sup>۳</sup> . شمع انجمن این موضوع را تا حدی واضح میکند و

بطور صحیح میتوان حس زد که بعد از رسیدن به هندوستان طالب در دلی معاش و معیشت تکلیف

خود تا مدتی نگران و سرگردان بود و بهر بیوزنه امیدی که میافت روی میآورد چنانچه در شمع

انجمن هست<sup>۴</sup> در ریحان شباب و آغاز نامیه جوانی از ولایت خود برآمده بنز هتکده هند

خرامید و سری به گدگشت این گلزمین کشید و چندی نزد میرزا غازی ناظم هندهار از طرف جها دیگر

۱ - ر. ک. ص ۲۴

۲ - ورق ۲۲۴

۳ - ۱۰۷۷

۴ - ص ۲۷۲



پادشاه پسر بود و بفراوان نوازش اختصاص یافت و بعد رحلت او کثرت ثانی رخت بدیاری دهند کشید.  
طالب در اوان اقامت و گردش خود در هندوستان روزگار خوشی را می گذراند چنانکه در  
این اشعار خود کیفیت عزیمت به قندهار را شرح میدهد \*

زگاران لاهور و خویان دہلی بدل کرده بودند پیوند جانم

یکی چهره سودی بهشم رکابم یکی بوسه دادی بزلت عنانم

نشاندی یکی در بغل ماسیکیم نهادی یکی در دھان برگ پانم

من از جمله چون نکبت گن گریزان که خود را بهمن هامون رسانم

و نیز احتیالا در همان ایام قصدهای در وصف لاهور ساخته که در آن از پسر خود ( که مقول شہلی

شاه ابراهیم عالی پورده ) ذکر کرده :

اگر کنم زان رو مرید آما شب و روز کرامت ما بهمان در باب لاهور

که پیرو دستگیر و سرخه من یکی قطب است از اقطاب لاهور

خدا یا زنده جاوید داری بآب خسرو یعنی آب لاهور

۱- یان برگ در خجست در هندوستان که مردم آنرا به معنی ادویه ها مخلوط کرده میخورند و یکی از

لوازم پذیرایی مهمانان بشمار میرود امیر خسرو دهلوی در باره این برگ گفته است :

نادره برگ چو گی در بوستان خوشترین نعمت هندوستان " برگ سبزست تحفه درویش " ضرب المثل

مشهور زبان فارسی است و شاید از برگ سبز همین برگ یان مراد باشد \*

۲- قطب

۳- برگ

۴- پی



در باره سفر دوم طالب به پافخت هند صاحب میخانه می نویسد: «چون زنده در همان ترخانان  
در هندگار از دستهای اجل حاضر مرگ گرفت آن پهلوان سرافراز در همان سال که سنه عشرين  
و الف بود بدارالغرفه آکره آمد» از این قرار رحلت غازي خان و حال ورود طالب به آکره  
سنه ۱۰۲۰ هجری است اما صاحب ماضی الامرا تاریخ ولایت خان منوچهر را کلمه غازي یعنی ۱۰۱۸ ذکر  
کرده که اگر اشتباه است چون بعضی منوچهر تا سال ۱۰۱۶ در قيد حیات بوده و فوت آن هم این  
اعتبار از توذک جها نگیری است «ماه سفر سنه ۱۰۱۶ هجری چون مکند میرزا غازي میهن ترخان  
بجهت سامان آذوقه هندگار و ماهیانه بفرستد از آن کلمه مذکور عرض داشت نموده بود فرمودم که  
دولت رویه از خزانه لاهور روانه هندگار سازند» جها نگیری در باره فوت او می نویسد «سنه ۱۰۲۱  
هجری در محبت و پنجم همین ماه که اردی بهشت باشد خبر فوت میرزا غازي رسید» درجه اعتبار  
این همان یادکرد روز همین وصول خبر مرگ خیلی بیشتر از همان تولد میخانه میگرداند اینهم بعید  
بنظر می رسد که خبر مرگ غازي خان تا مدت زیادی بر جها نگیری مکتوم مانده باشد. از لحاظ تاریخ  
نویسی هم توذک جها نگیری بر میخانه حق تقدم دارد لذا میشود احتمال داد که تولد آخرالذکر سال  
۱۰۲۱ را که کمتر از دوماه از شروع آن گذشته بود با سال ۱۰۲۰ اشتباه کرده بطوری که از قرائن  
استنباط میشود بعد از فوت غازي خان طالب توقف خود را در هندگار بی فایده دیده و در همان سال

۱ - صفحه ۲۸۶

۲ - در فهرست کتب خطی کتابخانه پانکی پور و فهرست بیستم سال فوت میرزا غازي خان ۱۰۲۰ درج شده است.

۳ - صفحه ۸۳

۴ - توذک جها نگیری صفحه ۱۰۹

۵ - بر منی کنیه به صفحه شرح طالع غازي خان (صفحه ۶۰ کتب) - توذک جها نگیری



یعنی ۱۰۲۱ رهبان و آکره عده است . هر سال همین اشاره میتوان تاریخ تقریبی وفات مختلف زندگانی طالب را همین ساخت مدت اقامت شاعر در هند و مختصر بوده چنانچه اگر این مدت را دوستان فرض کنیم و دو سال دیگر برای سیاحت و گردش او حساب کنیم تاریخ سفر او به هند باید در حدود سال ۱۰۱۹ باشد و ۱۰۱۷ باشد چنانکه اشاره شد وی قبل از عزیمت به هند مدتی در خدمت ملکی خان در مرو بسر برده لذا ممکن است که در حدود سال ۱۰۱۵ وارد مرو شده باشد و اگر فرض کنیم مدت دو سال در خدمت امیر ابوالقاسم و محمد شفیع بوده و روشن به کاشان در حدود سال ۱۰۱۳ صورت گرفته و در این خصوص عبارت میخانه قابل توجه است که میگوید : « در اول جوانی و نوهار زندگانی از مسکن خروج نموده بدارالمؤمنین کاشان آمد » از این عبارت پیداست که سن در هنگام مسافرت به کاشان از بیست سال کمتر بوده چون بیشتر محتمل است که در سن هفده هجده سالگی مسافرت نموده باشد با احتمال قوی سال ولادتش هم در حدود سنه ۹۹۶ میباشد . ممکن است گمان رود که طالب در جاهای مذکور بیشتر از آنچه که در بالا ضبط شده وقت صرف کرده باشد و در اینصورت مسافرت های وی بنقاط مختلف مزبور باستانی بیشتر از تاریخ های همین در بالا صورت گرفته باشد و لهذا تاریخ ولادتش هم بیشتر از سال ۹۹۶ می افتد ولی نکته مهم اینست که طالب بنامه روایت غالب تذکره نویسان « در عین شباب » فوت کرده و چون حساب مانده سال اخیر زندگی او ( از ۱۰۲۱ تا سال وفات یعنی ۱۰۳۶ ) روشن است باید

۱ - نوشته ریحان الادب که « ( طالب ) به هندستان رفته و مورد عنایت اکبر شاه ..... »

برده » ( صفحه ۶ جلد ۲ ) بکلی اشتباه است زیرا اکبر شاه در سال ۱۰۱۴ فوت کرد .



در حساب سالهای قبلی وی احتیاط بیشتری را مراعات کرد و بین وفای مهم زندگانی او مختصر  
ترین فاصله ای که البته خلاف منطبق نباشد برگذاریم و در غیر این صورت تاریخی که برای وفات  
او بدست می آید چنانست که نمیشود آنرا « عین شهاب » گفت بلکه مهم دیگری که بدستی این  
حساب دلالت میکند اینست که طالب علی قصیده ای که بمدح میرزا ابوالقاسم سروده اظهار داشته است  
که در مروج سرودن آن قصیده سنن به بهشت نرسیده بود و چون مدوح نامبرده غلط در بین سنن  
۱۰۱۶ و ۱۰۱۵ در آمل بوده است سنن از روی سال تولد مذکور ( ۹۹۹ ) در آن مروج ۱۹ سال  
حاصل میشود و جزالت زمان و لهجه بهمان قصیده طرب توجه هم که حاکی از آنست سنن نباید از  
بهشت خیلی کم بوده باشد . در دورهای دیگر نیز طالب سن خود را ذکر میکند و با اینکه معلوم  
نیست در چه سالی سروده شده است میتوان حدس زد که یکی از اینها را در زمانی سروده است که اهوان  
را ترك گفته بود و به گردش در شهرهای مختلف هندوستان بوده و آن چنین است .

در چهل گفت حال عزم از بهشت باید همه دیده گفت و بزم بگرفت

آن نغم نکشتم که پس از مرگ توان بر صفت من نغمت کین مشهد کیمت

رباعی زهر را موقی سروده که بخدمت جهانگیر درآمده بود ولی هنوز ملك<sup>الشرا</sup> نگذشته بود .

از بهشت چو ده گشت می ساله شدم روشن عمر حیات را هاله شدم

بی نور چو داغ چو لاله شدم بیخود چو آواز رسن ناله شدم



ملاقات همین صاحب میخانه و طالب نماید در سال ۱۰۳۱ (مقول خودش در سال ۱۰۲۹)  
 اعدای افتاد مولد من بود با این الفاظ آنرا ذکر میکند « (طالب) در همان سال که سنه عشرين  
 و الثمان بود بنادر الخرافه آکره آمد این ضعیف را در مرتبه اول در هند در آن ایام با او ملاقات  
 واقع شد جوانی دهم با نواح هنر آراسته عزیز مدینه نموده با صنایع سفینوری و مراحله در این هنر  
 از امتثال و احزان مستان ..... و در سخن فیهی و انصاف بمرتبه تقدید که دقیقه غرق کفایت  
 در ادراک نمودن البیانات منیر و کبیر من نموده .... الفیه چون میان این کمترین و آن زیاده المتاخرین  
 صحت متعقد شد این دو رباعی را که در آن ایام تازه گفته بود بر این ضعیف خواند و  
 « بر من گوی خون شکفت از بزم صبح / داغ چاکم تازه شد از بزم صبح  
 ۶۸ / شد شل کتاب صبح دهم غوطه / در خون خوردم / گویا دم تو بخ بود بر من دم صبح  
 که از مهر آید زلف آید این غزل بهر سینه / زلف آید از بزم صبح  
 شریعت نهاده رو چه در شهر و چه ده / برفوس و فزج زمانه می پندد زده  
 دارد بر ایام یکی فتنه که ساز / اسیری کمان می جهد و چشم زده  
 تکلف بر طرف این دو رباعی را بی نهایت خوب گفته است و ازین بابت ابیات خوب بسیار دارد  
 مسافرت مجدد طالب به آکره ظاهرا بامید دیرینه او یعنی خدمت بدر بار خانی بوده ولی  
 موفق آن هنوز نرسیده بود چون سرنوشت او را برای خدمت بدستگاه جهن فلج خان که در بزم آراشی  
 و تجمل مصروف بود انتخاب کرده بود . طالب به صدای سرنوشت لبیک گفت و عازم بقاورد شد و



به مداحی خان مزبور پرداخت به تدریج صورت ملک چین قلع خان مزبور طالبان نیز یکبار به همراهی وی  
به آن شهر سفر کرد و بلدوی در آنجا به او خوش گفت که کار باره آن در قصیده ای که به شرح  
چین قلع ساخته بود میگوید. در آخر این زمان از آن که در آنجا  
آمل و یاد رفت مرا ز التفات او <sup>۱</sup> تا خویش را به تدریج طاعت <sup>۲</sup> کشیده ام  
به ایل و عنایت قلع خان که مدوح تازه شاعر شده ضایعه از گشت رفتن غازی خان تا اندازه ای  
جبران گردید ولی این وضع هم دیری نپایید و چین قلع خان به علت بدرفتاری همراه خود به روزگار  
بدی افتاد و بهزودی در گشت و طالب بدناچار باز به سوی آکره رو کرد و این بار مورد توجه و  
عنایت خواجه قاسم دیانت خان یکی از امرای جها نگیری قرار گرفت. در ریاض الکفای (ورق  
۷۸ نسخه خطی کتابخانه بهائکی پور) و نشرعین (ورق ۱۰۷۷ نسخه خطی کتابخانه بهائکی پور) آمده  
که او مهرداد دیانت خان شد اما این قول درست بنظر نمی رسد. دیانت خان نامهای به عبدالله  
خان همروز جنگ سوره دار کجرات در توصیه طالب نوشت. عبدالله خان او را طلبید و او هم به درگاه  
عازم کجرات شد طالب در این موقع قصیده ای سرود که در آن رسیدن بهنامی از عبدالله خان و  
روانگی خود را چنین بیان میکند. <sup>۳</sup> در آنجا که رسیدم بهر سوره دار کجرات  
من آن مشهور دولت چون بخت خوشتم دیدم <sup>۴</sup> خدم سرفا قدم بهر سوره دار کجرات  
بسی قهله کجرات رو تسلیم ها کردم <sup>۵</sup> با آدابی که بهرمن کرد گردون آفرین خوانی  
دوران و هم بهایت و در آنجا که رسیدم بهر سوره دار کجرات عبدالله خان به پیش رسید

۱ - غلامعلی آزاد در خزانه عامره او را با دیانت خان متحد چین گفت بهاضی اعتباه کرده است



عبداله خان نسبت به طالب کمال مهریانی بجا آورد . ملا عبدالنهی در میخانه چنین  
 میفرمود : « چون طالب به مطلب رسید خان غمروز جنگ آنقدر مروت و مردمی بدو نمود و آن مایه  
 احسان و انصافست و او فرمود که در این جزو زمان از کم کسی آید<sup>۱</sup> »  
 چون طالب آرزو مند تقرب به جهانگیرشاه بود در قصیده‌ای از عبداله خان تقاضا نمود که  
 موجبات باریابی وی را بدربار شاهنشاه فراهم نماید امیات آن قصیده اینست :  
 آسان فد را جو داری در خیال      عزم درگاه عیونشاه زمان  
 وز جوانمردان ایرانی سپاه      برگزینستی چهل شهر دیوان  
 گرچه من در جرگه شیران نیستم      لیک از اخلاص دارم چشم آن  
 کز نظر چون بگذرد تفصیل اسم      نام طالب نیز باشد در میان  
 ولی عبداله خان تقاضای او را اجابت نکرد این غرض ازین شاعر و علقه چندان بی‌شعرا نداشت  
 و برای آنها اندیش قابل ملاحظه‌ای نایل نبود و طالب را فقط برای این در دستگاه خود پذیرفته  
 بود که در آن زمان سرپرستی از شعرا یکی از لوازم امارت محسوب می‌گردد و اکثر امرا یکی دو  
 شاعر را برای مدینه سرایی در نزد خود نگه می‌داشتند تردیدی نیست که در ابتدای ورود به دربار  
 عبداله خان طالب مورد لطف و مهریانی وی قرار گرفت ولی این الطاف و عنایات دیری نپایید  
 میداشت که در محلی که شعر خیزد و چندان بی‌تادارد و از شاعر تنویس و تقدیرانی بعمل نیاید موجبات  
 دل‌سردی و عدم رضایت وی فراهم می‌شود بهمین علت طالب از بودن در خدمت عبداله خان سلبش نمود  
 و از طرفی حاکم مزبور به تندخویی معروف بود ممکن است مواردی پیش آمده که طالب رنجیده خاطر



عده باشد . خلاصه در نتیجه این اوضاع طالب از مصاحبت عبدالله خان نتیجه ای نگرفت و  
او را ترک گفت و عازم بهت اله گردید ولی بعد از چندی ازین مسافرت منصرف گشته تصمیم  
گرفت یکبار دیگر طالع خود را بیازماید نامه ای منلوم بمنوان حکیم مسیح الزمان ( حکیم مدرا )  
که از امرای درگاه جهانگیر بود نوشت و تقاضای سرپرستی نمود ایما<sup>ان</sup>ت را بهت :  
رفتم که نوک خامه جواهر نشان کنم آب گهر بجوی نصاحت روان کنم  
اخلاص نامه ای کنم انشا ز کلمات حق واذک بهسوی مقصد اقصی روان کنم  
لوحی تراشم از دل و برسد رآن رسم نام خویش حکیم مسیح الزمان کنم

گجرات را گذاشته کردم هوای هند تا کسب فیض صحت آن ننگه دان کنم  
ایمای خوی او شد گزکعبه بی طواف توسن برآه هند خفیف العنان کنم  
ورنی روا نبود که بی رویست حرم محمل روان بجانب هندوستان کنم  
کی باشد ای سپهر که در سرج اغتمای با آفتاب خود چو عطارد روان کنم  
متعاقب این نامه خود را به او رسانید ولی متأسفانه در نقشه خود موفق نگردید .

در این هنگام که از مساعدت حکیم مسیح الزمان مایوس عده بود دیانت خان یکبار دیگر  
بکمک وی شتافت و او را در پیشگاه شاهنشاه جهانگیر توصیف بسیار کرد تا اینکه بدربار  
فراخوانده شد . دیانت خان او را با خود بحضور جهانگیر شاه برد ولی از بخت بد در هنگام

عزیمت بدربار مفرجی خورده بعنوان اینکه در شرفیابی بخور شاه حالت سرور و شادمانی پیدا نماید  
تا بتواند قدرت بیان خود را به بهترین شکلی بمتن ظهور برساند چنانکه با او به عزیمت و  
مهربانی رفتار کرد و او را اعزاز تمام کرد اما وی نتوانست جواب تمام سوالات شاه را بدهد و  
ناچار سکوت نمود چنانکه اول تصور کرد شکوه دربار وی شاعر را بهیوت ساخته است ولی چون  
چندی گذشت و هیچ تغییری در حال وی نداد مکرر شد و امر باخراج او کرد این امر دیانت  
خان را خجل ساخت. چون طالب باز گفت متوجه شد که چه مصیبتی برای خود و دیانت خان بار  
آورده سخت پشیمان شد و فوری دلمهای در ۸۷ عمر ساخت و برای دیانت خان فرستاد.

۱ - مولانا عیسی نعمانی در عمرا المعجم ( ترجمه سید محمد تقی فرداغی ) نسخه ۱۴۷ نوشته است  
" مفرج معجونی است که بجای شراب استعمال میکردند و گمانیکه صفا پیدا بودند بهیوت شراب آنرا  
بکار میبردند. کلام در این قطعه بآن اشاره کرده میگوید.

بلند قدر سرگشتگان وادی غم مفرجی بی دفع حلال میخواهند  
جو داده بی تو حرامست زان نمی طلبند حرام عیسان کف حلال میخواهند  
۲ - در مخزن الخرابیه نوشته است " پادشاه حکم به تصیری خوانی فرمان داد ( چون طالب )  
پشت زده بود ..... تلفظ یابد شد ..... حاکم مزبور ( عبدالله خان اوزبک ) خجل شد .....  
طالب گفت معذور فرما " ( ورق ۴۹۶ نسخه کتابخانه مائیکه بود )



کرا انفعال هم غریب بود کرد

اشعار زیر اقتباس از آن قلمه است .

بهر غریب و مسافر علی الخصوص بمن

چه لطف ها که نمودی و می نشانی نیز

بهر برودی از خاطر هم هوای ولسن

نصرت آنکه چو در غمدم نظر کردی

چو دل به بهلوی خود ساختی مرا سکن

جهانم آنکه به بمن شهنشاهم برودی

بهر دیدمی خفاش را حرف سخن

به بادشاهم سرگرم گفتگو کردی

بهستاری گردون نغان زد بهامن

به بست نغان مرا بهت بد و زان بهستن

گفود بر من هم دوست بلغمه هم دشمن

کرا گمان که چو من استعاره پردازی

بهم زبان فصاحت بهان خود الکسن

کرا گمان که فقد رشته کلام مرا

چو تار زلف عرومان شکن برودی شکن

ازین قیاس نما خود کن که قدرت کیمت

بیک دو لحظه چنین قلمه ادا کردن

دو چیز مهر زبان سخنوری کرده

مرا به بمن شهنشاه خوش عیار سخن

یکی نسونی طالع که دادم از انبوس

بهر دیار هریم چگونه گوند صحن

دگر زیادتى نشئه که نامم را

نمی توانم از غم بر لب آوردن

ادا صبح کنم تا گمان مشی نبری

چرا که عشتام از وی بهفت آب دهن

مفرجی زده بودم بهصد گفتن شمر

عروج نشئه آن کرد هر چه کرد بمن

به بمن بادشهم زان زبان نمی گزیده

که گفته بود مرا خشک از زبان و دهن

سخن شناسا پیش تو چون برآدم سر کز انفعال سرم غوله خورد در گردن  
 نکرده جرم مرا عفو کن بلطف عمیم که خویشتن نداشت خطای نکرده بختیدن  
 من ارچه بی گنهم بخت من گنه کاراست گناه بخت مرا لطف کن به پیش من  
 طالب مدعی را در سرگردانی مسرور پس از آن بفرمود دیگری افتاد در دست شاعری داشت بنام  
 شاپور بهرانی که او نیز چندی پیش به هندوستان آمده بود و شغل تجارت داشت. پدر این شخص  
 عم اعتماد الدوله وزیر و پدیدن جهانگیر بود و بهمن مناسبت با اعتماد الدوله مراد شده داشت  
 طالب نزد او به ظهور عتافت. ذکر این ملاقات<sup>۱</sup> را در این غزل چنین آورده است.

۱- در مجله اطلاعات ماهانه شماره ۱۱۸ بهمنیومان ذکر کرده است که طالب در مدت دو سه  
 هفته که مهمان شاپور بهرانی بود روزی خواهر او را دید و با او دل باخت. مثنوی مشهوره او  
 تازگی بمقدونک تاجر ایرانی درآمده بود. چون راه کامیابی در این عشق ندید از خانه  
 مهماندار خود فرار کرد و عازم مسور گردید و در اثر جنونیکه بر او چیره شده بود در جنگلی سکنی  
 گزید در آنجا ببنابر توصیه درویشی برای تندرست اعصاب ناراحت خویش تریاک استعمال و بآن عادت  
 کرد. بعد موفقی که در سلك شعری دربار جهانگیر درآمده شوهر معشوقه اش در گفت و او از شاپور  
 درخواست ازدواج نمود و بالاخره بکام دل رسید ولی نمیتوان برای بیان نویسنده منسوب اعتبار  
 زیاد قائل شد چون تمام مطالب دیگر که در این مقاله مذکور است زیرا مانند سایر مطالب این مقاله  
 مستند نبوده و دارای مدارک تاریخی نیست.



بمقدار که در ملک سخن قصور را دیدم همان رشت عطار را شاعر شهر را دیدم  
 به ضرورتی روی نیازی در سخن طالب ازو در موافقت چون صنعت را بود دیدم  
 چه خوشحالم که بعد از مدت بمکالمه مجوری خوش و خوشوقت او را دیدم و لاخود را دیدم  
 با احتمال قوی طالب بموسسه ها بود بهرانی بخدومت اعتماد الدوله بهرست و با این مناسبت قصیده  
 کوچک ساخت که مطلع آن چنین است  
 بلبل را عد مری میستان آرای نعل آن گری گهر بکانه دریای نعل  
 خردان اعتماد الدوله کز لطف کلام موته دست آگوش کفن پس یای نعل  
 وی بهنوی هنر خود را به مری خود عرضه داشت که اعتماد الدوله به اریز و مقام وی در شاعری  
 بی برد و او را مورد التفات و توجه خاص قرار داد و در مدد بهرست وی برآمد تا در موقع مناسب  
 او را بدربار شاهنشاه بهرست و در آنوقت او را بهسپرداری سلطنتی منصوب کرد ولی چون او فطرتا و طبیعا  
 شاعر بود این کار را نمی پسندید و بدان توجه و علاقه ای نشان نداد و گاه گاه مریکب اشتباهاتی  
 میدهد بالاخره از این غفل کناره گهری کرد و عذر خود را در این قلمه نوشت و بمری اعتماد الدوله  
 رساند.

اعتماد الدوله به طالب را لایق خدمت قرار داد و او را به خدمت اعتماد الدوله برگزید  
 در وقت وایح کرده و در خدمت قرار داد و او را به خدمت اعتماد الدوله برگزید

۱ - در شهرت نس خطی کتابخانه بانکی پور نوشته شده که جها نگیر میخواست خدمت سپرداری را  
 به طالب محول دارد ولی وی آماده نشد و در این موقع بود که امین قلمه را سروده در خدمت  
 شاهنشاه فرستاد ولی امین صریح بنظر نمی آید.  
 که طالب در خدمت اعتماد الدوله در این مرتبه به نظر نرسیده این اعتماد از آن جهت بوده  
 که طالب از نظر شهرت و اولادش نبوده بود که آنرا به خدمت اعتماد الدوله برگزیدند.

دو زهر است در ساغرم هر دو قاتل      دو زخمت بر سینهام هر دو کاری  
یکی آنکه بی خواهر نفس و کوشش      بروم شگفتا این گل شرمساری  
دگر آنکه غد رتبه یاری که با من      زدی مو بپوش دم از دوستداری  
زهی روی ملت من ست پیمان      که من بعد زو باغدم چشم یاری  
نیم ز اهل دیوان بدقت چکام      مرا شاعری زهد و شوکساری  
بمن خدمت مدح فرمودن اول      که پس عاشقم بر جواهر نتاری  
ز شاعر ثنا سنجی آمد ز خدمت      که بلبل نوا زن بود نسی شکاری  
منت بنده داغدار قدیم      بخادم کنون مهر خود می بسیاری  
چو مهر تو دادم چه حاجت بهرم      سزا صبر داری سزا از مهر داری  
جن ایست اما ز جرمی که رفقه      همه انفعال همه شرمساری  
همین خجلتم دور دارد ز خدمت      چو ابلهس میسم ز درگاه بسیاری  
و گرنه همان طالب جن شناسم      ز سر تا قدم خون خدمت گزاری

اعتماد الدوله چون طالب را لایق خدمت دیار دید او را به پيشاه شاهنشاه معرفی کرده بطوریکه  
مورد قبول واقع گردید و در زمره شعرای دیار درآمد<sup>۱</sup> این افتخار در سال ۱۰۳۵ یا بعد از آن

۱- بیان احمد علی سندی لوی مولف مخزن الخراب در تائید این مطلب که طالب توسط عبداله خان  
بملازمت پادشاهها نگر رسید درست نیست چون طالب بواسطه دلچسپی از عبداله خان حکومت او را ترک  
گفته بود لهذا این امر موجب رنجش خاخر خان مزبور نیز شده است و همچنین بمناسبت وجود اعتماد الدوله  
که وسیله مریزی بوده دخالت عبداله خان در این مورد بعید بنظر میرسد این اشتباه از آن جهت برده  
که طالب از شخصی مزبور درخواست نموده بود که او را بدرجا نگر معرفی کند \*



نصیب طالب شد چون در آن سال ( ۱۰۲۵ ) که ملا تقی اوحی با او دراجمیر مدفیات کرد در خدمت اعتمادالدوله بود . از این تاریخ به بعد دوران ناکامی وی سپری شد و بخت و اقبال باوری آورده جها نگیر شاه چون خود عمر شناس بود مقدم او را گرامی داشتند و روز بروز بر او بی و مقام وی می افزود تا اینکه در سال ۱۰۲۸ بملاک الشعراشی ملقب گردید جها نگیر خود در نزوک لم نوشته است : « در این تاریخ ( ۱۰۲۸ ) طالب آملی بملاک الشعراشی خلعت امتیاز پوشید . اصل او از آمل است بکچند ما اعتمادالدوله میبود چون رتبه سفین از هندکان در گذشت در ملاک شعراشی پایتخت منتقم گشت » مولا تا عیالی اظهار عقیده کرده کسین طالب در آن موقع بیشتر از بیست سال نبوده وی می نویسد : « ملاک الشعراشی را او ( جها نگیر ) بر سر طالب آملی نهاد و میتوان از اینجا پی برد که این شاعر چه پایه و مقامی در شعر و سخن داشته است . این را هم باید در نظر داشت که طالب سن آنوقت از بیست سال تجاوز نکرده است  $\frac{1}{2}$  ولی این میان بکلی اشتباه است زیرا با مقدماتی که ذکر کردیم چنین است که سن وی در آنوقت از سی سال هم بالا بوده است . مولا تا عیالی خود نوشته است که طالب در سال ۱۰۲۰ دوبره به پایتخت آمد اگر فرضاً این گفته درست باشد بناچار باید قبول کرد که در آن هنگام دوازده ساله بوده است و اگر وفایح قبل از آن را از قیاس بودن در خدمت غازي خان در هندمار و ملکی خان در مرو و نیز آوارگی و سرگردانی ویرا در هند بحساب بیاوریم باین نتیجه میرسیم که وقتی که او بمستگاه ملکی خان وارد شد پسر هفت هشت ساله ای یعنی نبوده و البته قبول این امر محال است .



طالب در دیار جها نگیر شاه به احترام تمام بر مقامات و احترامی که هر شاعری آید و میکند نائل آمد و مورد لطف خاص شاه قرار گرفت . این طالب حکیم نیز که بعدا ملك الشعراء دیار شاهجهان شد در این زمان در هندوستان بسر میبرد ولی چنانکه مولانا خلی نویسنده چون برای خود با وجود طالب در دیار جها نگیر مقام ارجمندی نیافت در حال نامرادی و ناامیدی در همین سال یعنی ۱۰۲۸ بموطن خویش باز گشت .

چون در سال ۱۰۲۹ شاهنشاه بمقصد گردش و استراحت به کشمیر حنت نالیه قدم نهاد طالب هم در وکابا او بود . خاطره های خوشی که از آنجا دارد در اشعار او مذکور شده مثلا گفته است :

قدم ز نعل کشمیر بر نهداریم      مقام مرکز عیش و جای با اینجاست

( یا ) عرصه کشمیر را دیدیم و می بینیم باز      گرامان یاهیم طالب عرصه اجهر هم

( یا ) طالب چرا به جله نه پیچد عنان چرخ      کاندو وکاب شاه جها نگیر میبرد

قبل از سفر به کشمیر طالب به ماندو ( در دکن ) و گجرات و غیره نیز همراه با شاهنشاه سفر کرده

است . شی الدین محمد اودهی صاحب عرفات العاشقین هم سفر او بود چنانچه وی در یک جا

ذکر میکند " مولانا سروری یزدی است در راه <sup>ماندو</sup> سلطانیه او را دیدیم و از ماندو با ما رفاقت داشت ....

و در آن راه بنده با عارف و طالب و حکیم و کنا صیده پنج رفیق ملیح کرده بودیم "

در موقع ورود موکب شاه به احمدآباد ( در گجرات ) آن شهر مستعین ناخوشی و نا بود و

تلفات زیادی روی میداد آن واقعه را طالب در رباعی ذیل اشاره کرده .

دور از تو ز شهر خاطر شاد گریخت      عشرت چون بری عیش چون باد گریخت

از بسکه نهاد رو به پیرانسی ملك      آساده ز نام احمد آساده گریخت



در سال ۱۰۲۹ شاهنشاه با همراهان خود چندی در قفقور سیکری اقامت کرد و در این  
موقع بود که سجت فصل و جالهی بمن طالب و منشی فیهود (منشی شاهجهان) واقع شد و  
بیان آن در مخزن الفرائض اینطور آمده: "در شهر سنه ۱۰۲۹ هجری که رایات ظفر آیات  
از خط گجرات مراجعت نموده به بلده دارالسور فقهیور نزول فیضی وصول اذانی فرمود بنا  
براستماع چند بیت از نقاش طبعیت سلا لالافضا ملک الشعرا طالب آملی دل سخن پذیر را  
سخن دلپذیر گریهان گیر گردیده من و درویشی دلریشی ..... بجانب طالب که غیمه  
عجبو حایب در آنجا برپا بود روان شدیم و او برنگ معتکف دیر در بر روی غیر بسته با  
کتاب صحت می داشت بعد از لوازم صافه و مراسم معانقه دیدیم که فرشته ایست با آب و گل  
سرفته و صورت روحانی است در لباس نهفته ..... مرا تنگ در بغل گرفت ..... و  
تست دراز کرده کمر بند من را کرد و اجزای اشعار و اوران سوده برآورده با یکدیگر گم  
صحت بودیم درین ادنا میرزای جانفرسائی گریه چشی پلنگ خشی زرد موئی ابله روی دیوان  
خافانی بهت جهت تعلیم آمد طالبا گفت: میرزا امروز مرا معذور دارید که مردی همردی  
یافته ام میخواهم که دل خالی کنم گفتم راست است برای صحت دو کس کم و سه کس بسیار  
اما بواسطت کتاب صحت بهتر میتوان داشت و میرزا را نشانیده شروع در تعلیم فسیده کرد:  
در پرده دل آمد دامن کتان خیال جان شد خیال بازی در پرده وصال  
و چون از فرد  
دو مرکز مثلث نگرفته کلبه سکون فریاد اوج مرع از تنفس مه ستانی

سرسری گفت گفتم معنی این بیت چه فهمیده اند میرزا ما نند عارفان بسیاره ذهن بازماند طالب خودمصدی  
 بیان معنی گردید از آنجا که او عاقل محض بود و حالت فطرت نداشت از عهده جواب بر نیامده شروع در  
 لاف کردن فقیر را بمقتضای جوانی که انتهای کمال نادانی است خنده آمد طالب او جادو آمده گفت این  
 قسم شعرا در هندوستان شما بدوی میخوانید و من به ناخن یا می نویسم . گفتم شعر گوشتی دیگر است و  
 شعر فقهی دیگر از من حرف بیشتر آورده بده . او از آن طرف صوفی وار سرزانیوی تفکر فرو برد و من  
 از من طرف شعرا و سرخیلت در پیش انداختم . آخر من از کرده خود پشیمان شده فکری اندیشیدم که  
 فقره یی را نگذاشته و را با ز سر سرخود بهایم و تلافی گفتگو نموده برخیزم گفتم هر روز کدام شعر ملزمان  
 در محفل پادشاهی مذکور بود که فطری فصیح زبان و شعری پلایع میان بر آن گرفتگی کردند؟ خواند  
 عنبر افسرده ام در پرده دارم بوی خوشی گر بهرم گرم من سازند بوی میدم  
 جواب خانی آمد مکانی فرمودند که افسرده من چیزی اطلاق توان کرد که خفاک خودی بهم برآمد و عنبر  
 این قسم نیست فضا و شعرا همه تصدیق قول ایشان نمودند گفتم ادباء لفظ افسرده را بر سنگ  
 اطلاق کرده اند چنانچه خانانی گوید .  
 و در توان این پس است که یا شیت الفیات کز فیض او سفت افسرده رسد نما  
 گفته شد و گفت برای من این بیت را بر پارچه بنویسید بموجب گفته او عمل نموده جراحت جان بهین  
 را اندمال داده برخاستم .  
 مولانا شبلی گفته است که و کجا رجها نگردد رنجه بهی آمدی نسبت به او میجل خنده و طالب چند روزی  
 از حضور دریا محروم مانده بود برای اثبات این میان مولف مذکور این اشعار را نقل میکند :



به نعت گهم داده بودی از کف خویش      مرا وجود زمانی چنین هزار افتاد  
چو رد غم ز کف چرخ از هوا برود      به گرمی که زمانم بسزینها افتاد  
یکی مقابل خورشید داحت آینه ام      بدید کز عرقش موج بر عذا افتاد  
چو پیش مشعل مه برد شب چراغ مرا      بچهره گونه کاهی شمع وار افتاد  
ازین ناطق مگر دست آسان لریزد      که باز در کف خاقان کامکار افتاد  
کنون بر شمع مهرش بدار کز تقدیر      دویار در کف این در شاهوار افتاد

(۱) کذا

۲ - بهیل در مفتاح التواریخ خود (صفحه ۲۱۵) ضمن شرح حال نورجهان میگوید: نوعه است و معنی که طالب محکم

چنانکه در محبوس عدا این شعر را خدمت ملکه فرستاد

زخم آب غم آب را شکستی نیست      بحررم که مرا آبروی از چه شکست

نورجهان در جواب آن گفت: هیچ بست و شکست ولی این میان مشکوک است که طالب اصل محبوس یا حرفه غده باشد  
فهرست کتابخانه بانکی پور جلد ۳ صفحه ۴۸ - ۵۵) مولانا شبلی در شرح حال ابرو طالب کلیم همسر طالب  
میانبرد که نورجهان از اعجاز کلیم خویش نمی آید و اغلب اوقات بر او ابرو را می گرفت کلیم این شعر را آورد

زخم آب غم آب را شکستی نیست      بحررم که مرا بزدگار چون مشکست

و بنیال اینکه در این شعر مجال ایراد گیری نباشد به نورجهان فرستاد ملکه فوری گفت: هیچ بست و شکست

نویسنده مذکور در پاوری اضافه میکند که مراثی الفیال و معنی تذکره های دیگر آنرا به طالب اصلی نیست داده اند

میان شبلی نعمانی صحیح بنظر می آید که این وایمه مربوط به کلیم است و این اشتباه احتمالا از آن جهت

رشته که در نام هر دو طالب مشترک است. طالب اینجاست که بهیت مزبور نه در دیوان طالب مشاهده نشده نه در دیوان کلیم

که بهیت در میان این شعرها باشد و در دیوان ابرو اصل هم در دیوان کلیم که در دیوان ابرو اصل

پیدا می شود به ابرو اصل یا به ابرو اصل یا به ابرو اصل یا به ابرو اصل یا به ابرو اصل یا به ابرو اصل

پیدا می شود به ابرو اصل یا به ابرو اصل یا به ابرو اصل یا به ابرو اصل یا به ابرو اصل یا به ابرو اصل

گرفته اند



در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه بانکی پور آمده است که «طالب در سال ۱۰۲۹ به فتحپور رفت اندک اختلافی در حواشی او راه یافت و پس از چنانچه در معتبرترین استاد منیم سال ۱۰۲۵ هجری مطابق ۱۶۶۵ میلادی در گذشت»

ولی در تاریخ وفات طالب مطالب مختلفی گفته شده است فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آموزه بریشتا ابداع معانی ریحانه الادب و قاموس الاعلام سال وفات او را سال ۱۰۳۵ نوشته اند و مرآت العالم و حکمات الشعرا تاریخ وفات طالب به گفته همعصر او مذکور «حضرت معلی ابن ابی طالب باد» (۱۰۳۵) نقل کرده اند این تاریخ بصورت یک رباعی گفته شده که اینست

داد ای فلک از مردن طالب هان داد امروز بتای نظم از بهر افتاد

تاریخ وفاتش از خود جستم گفت حضرت معلی ابن ابی طالب باد

ولی در جمع انجم خلاصه الافکار، شعرا المعجم، خزانه عامره، یدیهما، نتائج الافکار و ریاض الافکار و صف ابراهیم سال وفات وی ۱۰۳۶ درج شده است میخانه و فهرست نسخ خطی کتابخانه بودلین هر دو تاریخ فوق را داده اند. در تاریخ گوئی چون کم یا زیاد بودن یکسال جایز است نمی توان

---

۱ - بعلمت عدم وضوح عبارت فهرست کتابخانه بانکی پور معلوم نیست که آیا طالب از شهر فتحپور برگشته بود یا همانجا در گذشته است. گمان نمیرود که او برای همیشه در آنجا سکنی گزیده باشد. از همین عبارت پیدا است که اختلاف حواشی وی بمدار مسافت به فتحپور روی داده. عین ممکن است که چندین سال در این میان گفته باشد و چنانچه این امر را هم در نظر بگیریم که تازه یک ساله پیش بعد از کوشش و جهد فراوان و انبساط ایزد و لیاقت خود در دربار لعل ملک الشعراء را احراز کرده بود بعید بنظر میرسد که باین زودی از منصب خود برکنار شده و برای همیشه راه فتحپور را در پیش گرفته باشد.





بقول صاحب مرآة الخیال " مرقدی در یکی از دیهات لاهور واقع است " درحالیکه  
 قاموس الاعلام و ریحانة الادب نوشته اند که طالب در کمپور وفات نمود ولی این مورد قول  
 صدیق نشده . گمان میرود که مولف قاموس الاعلام طالب آملی را با طالب اصنافی اشتباه  
 کرده چون آخر الذکر در کمپور وفات یافته است .  
 طالب در آخر عمر از دست حاسدان بددنگ آمده بود . چون در سن خیلی کم از گمنامی  
 برخاسته جلوی چشمان گرگان پاران دهنده به بزرگترین افتخار رسیده بود طبعا حاسدان او بسیار  
 بودند . شاید و قطعات او از شکایت معاصرين و راست چون تاب مقاومت در خود ندید بناچار  
 گوشه عزلت گزید چنانچه در قطعه ای از تصمیم خود بدین نحو یاد میکند :  
 در ادم سر آنکه باقی عمر در خلوت انزوا نشینم  
 بر باد دم ذخیره جاه در خرمن فقر گوشه چینم  
 بهرون دم از جوار مردم غسایگی خدا گزینم  
 در دیده کشم بمیل الماس آن سرمه که خلق را نهینم  
 سبب دیگر گوشه نشینی طالب بیماری وی بوده است همیشه کما بهیض مرخص بوده چنانچه در  
 چندین شعر خود ذکر بیماری و رنجوری خود را میکند مثلاً  
 بی تاب و بهم ز عمر و کتب نگفت      نگفت شبنم که در صب نگفت  
 از کسرت ضمیر آفتابم      بگفت ز آسمان وز لب نگفت



یا این قلعه که نامش استخوان پاره است و در روزگار  
 زبک که بر جدم گفته استخوان ظاهر  
 یکی بهین و ترحم تن نزارم را که ضمت ساخته شریان نهای چون سطر  
 سپهر گر مددی میکنی کنون وقت که ملاقم شده از برک لاله پاکتر  
 نماده قدرت بهیسا رخفتم زمین پس ترحمی که شدم نقش بالی و بستر

بکارش ماه بدرد استخوان مبتلا بود چنانچه میگوید  
 گفت مدت شش ماه متصل طالب که دره میکنم و عجبو مار می بهم

اگر دو روز دگر بر من اینچنین گذرد یقین که روح به نقاب سزار می بهم  
 از این گذشته استعمال افیون بر او چنان عادی شده بود که با اینکه میدانست سلامتی او را  
 بسختی تهدید میکند معینا برای ترک آن اقدام نکرد . بهای زیرطایقی آنست :  
 می نشاء افیون به تنم عوخی نیست این زهر گوارنده کم از خوخی نیست

مادامت مرا خوراک افیون و نگاه ماهی که برام که موخی نیست

با توجه به این اشارات میتوان استنباط کرد که طالب در آخر زندگی خود در وضع و صیبت  
 مذلت باری بسر میبرد و در نهایت یاس و حرمان روزگار میگردانوده است .

با این حال بطور کلی وی از جلاوطنی خود راضی بوده و از سرزمین هندوستان و قدردانی  
 اهالی آن خوش آمده . بهیت های زیاد در تأیید این مطلب سروده که چند تا ذیلا آورده میشود .

این روضه که نام گشت هندوستانی خلدیست ترو و نازه گل و ریاضی

ریاضی

خاکن نمکین است لحدی که شود در سبزه همان ملاحات نیرانی

در آ به هند و به بهین رنجه سخا و سخن که منیع سخن و معدن سخا اینجاست

بهند جوهر یانند قدر فضل شناسی دواج گوهر دانی بمعدن اینجاست

دانی حیره طالب این نشاء فیضی که بهند و ستار هفت شرم بافی که دگر یاد و ایران آرد

### خانواده طالب

طالب خواهری با سم سعی النسا داشت که با و سخت علاقمند بود او هم محبت و

علاقه فراوانی نسبت به طالب داشت چنانکه برای دیدن او سفر پرمشقت هندوستان اقدام نمود

و به آگره آمد طالب آنوقت با جهانگیر مشغول گردش بود چون از این واقعه اطلاع یافت این

دلجمه را نوشته از شاهنشاه رخصت طلبید :

صاحب ذره سورا عروسی پسران سخنور است مرا

پسر همیشه ای است غمخوارم که با و مهر مادر است مرا

لام فامده بهار دهمال بلکه بهی گشت کز نظر دور منظر است مرا

دور گشتم ز خدمت بیغرای وین گنه جم منکراست مرا

او نیاورد تاب دوری من که به مادر برابر است مرا



آمد اینک با کره و ز شوهر دل طمان چون کبوتر است مرا  
 میکند دل بسوی او آهنگ چکنم غمی دلبر است مرا  
 گرشود رخت زیارت او بجهانی برابراست مرا  
 سنی النسا حشر نصیرای کاشی برادر خشم رکنای کاشی بود . بعد از فوت شوهر در خدمت ملکه  
 مستازالزمانی ( حشر شاهجهان ) درآمد و چون از طب و علم فراغت و مراد فارسی و مراسم خانه  
 داری بهره وافر داشت و خوبی صحت ننگه دان و ادب شناسی بود ملکه را مفتون رفتار خود کرد

اول به پیش خدمتی و سپس به مهربانی ملکه منصوب گردید . بعد از آن تعلیم شاهزاده خانم  
 جهان آرای هم بعهده او محول شد . بعد از فوت ملکه بمقام مدارالسهام مثل ارتقاء یافت .  
 طالب فرزندان پسر نداشت و فقط دو دختر از او بیادگار ماندند که سنی النسا معروفین و  
 نسبت آنها را بعهده گرفت . چون او هم اولاد نداشت بدین سبب نهایت محبت و علاقه رانیت  
 به آنها مریعی داشته و با آنان مانند فرزندان خود رفتار میکرد مخصوصاً دختر کوچکتر را بسیار  
 دوست میداشت دختر بزرگتر به ازدواج عاقل خان و دختر کوچکتر به ازدواج ضیاء الدین

۱- نامی غنایات اله بود و برادرزاده و سرخوانده افضل خان ملا عکواله میباشد . پدرش عبدالمن  
 نام داشت در سال دوازدهم جلوس شاهجهان برخدمت عرض مکرر مباحات منصوب شد . بعد خطاب  
 عاقل خان یافت و به خدمت دیوانی پیوندا رسید . بزودی بخدمت بخش گوی دوم و عرض و فایده صریحات  
 نایل آمد . در سال بیستم جلوس بمنصب عزیزی رسید مقرر شد و در سال ۱۰۵۹ فوت کرد .

ایمان یافت که در مدت جنگال بر امانی از خورشیدی هزار و پانصد و بیست و نه سال  
رحمت اله خان درآمد . دختر کوچکتر در سال بیستم جلوس شاهجهانی ( ۱۰۵۶ ) در موقع وضع  
جلوس مولیادام علیه رسا و با من مریض آن منی رجعت کرده که درآمد سالانه آن منی  
جلوس در لاهور در گذشت . منی النساء از این واقعه بسیار متاثر و متالم شد و چندی بعد از خانه  
خود که در نزدیکی محل شاهی بود بهرون نیامد . خود شاهنشاه برای صلحت بمنزل او رفت و او را  
با خود به قاهره آورد ولی همان روز که بمنزل برگشت وفات کرد . پادشاه ده هزار روپیه برای  
کفن و دفن او مرحمت کرد . منی النساء حکم پادشاه موقفا در لاهور دفن شد و بعد به عمارتی  
اکرام مقام او را دفن کرد .

- ۱ - حکم ضیاء الدین پسر حکم قتلها برادر حکم رکنای کاغی معروف بود به همین مناسبت در خدمت  
اکبر درآمد و در سال چهاردهم جلوس اکبر در داودکی کرکیرای خانه منصوب شد در سال بیست و دوم  
بخدمت داودکی داغ اختصاص یافت . پنج سال بعد به دیوانی و داودکی کرکیرای خانه سوبه  
احمد آباد سرافراز گردید . موقعیکه شاهجهان مریض شد و عاهزاده مراد سکه و غلبه بنام خود  
کرد او طرف عاهزاده را گرفت ولی بعد از گرفتار شدن عاهزاده مراد خدمت او در نزد سب عالمگیر  
اختیار کرد و منصب دوفزاری سپهسوار یافت و دیوانی کجرات با وسعیده شد در سال سوم جلوس  
اورنگزبب دیوانی روشن آرا بهکم و بعد از آن دیوانی بهوفات را بهقت آورد و در سال هشتم  
وفات نمود ( مآثر الامرا جلد ۲ صفحه ۲۸۳ )
- ۲ - بقول مولف سرو آزاد در ماه ذی الحجه ۱۰۵۶ در این مقام عاهزاده مراد
- ۳ - چنانکه از یادوری جلد ۲ صفحه ۲۸۳ مآثر الامرا معلوم است در یکی از نسخ خطی این کتاب  
هزار روپیه آمده است .





مطهرست که این طرز گزینش و اخلاص و خیریت طالب بی برد دوستی و اخلاص و رفاقت  
از این بیان میتوان به اخلاق و خصوصیات طالب پی برد دوستی و اخلاص و رفاقت  
دور از این و بی تردید در دنیا طریقی بهم آمیخته که هر چه در این دنیا اهل  
دور از این و بی تردید در دنیا طریقی بهم آمیخته که هر چه در این دنیا اهل  
رها زیاد هستند ولی واقعا نهک و حق پرست و شایان ستایش آنها اند که این خصیصه را حفظ  
کرده باشند طالب نیز از این قبیله بود و بهیچوجه حاضر نبود روی خود را تغییر دهد و  
نمیخواست پاسخ دشمنی را با دشمنی بدهد شمار او از مفاد این بیت ظاهر است .  
دشنام خلق را ندیم جز دعا جواب ایسم که تلخ گیم و دشمن عوض دیم  
اگر هم میخواست خلاف این روی از او مسکن نبود زیرا شخصی که میخواهد خواهی و کمک و استعانت  
افراد بهر عادت کرده هرگز نمیتواند جز خیر اندیشی بهیچیزی دیگر فکر کند طالب هم بر این  
خوی پسندیده خود وفادار داشت و در بسیاری از مواضع مشاهده میکنیم که از این حیث بخود  
میبالد مثلا این ابیات را ببینید که قیامت برپا شد و طالب است ( ۱ )

از دل و اندک گو بکاوی نیایی که به متاعی بجز دوستی و درد کانم  
من و مهر با کونه و زبان گیتی را با کله گسرت را من عیانم  
یا میگوید  
ما و دشمن دوستی کهن رسم تازه ایست ورنه هر مورخین ایام دشمن دشمنست  
بعضی نیت و اخلاص خویش مینمایم نه بر مراتب فضل و کمال و ذهن و خیال  
منم که بکرم و عهد در عالم نیست رسم ساخته در شان اخلاص نیت

( ۱ ) بعضی مواضع را که در این کتاب آمده است را در این کتاب نیز مشاهده میکنید



مطلوبست که این طرز کردار و اخلاق فداکاری و از خود گذشتگی فوق العاده ای میخواهد  
زیرا ضرر و نفع مردم در دنیا طوری بهم آمیخته که در هر قدم آن امکان دارد که یکی از دیگری  
ضرر و رنجی بدهد چنانچه برای حصول این مقصد انسان باید با سرنوشت و طبیعت بجنگد .  
طالب میگوید

فانیانی مخلق در همه سورت گزند / آتش بیدود غریبا گل بی خارهای  
با این وصف نمیتوان این حققت را انکار کرد که آدمی هر قدر هم خوش مشرب باشد قادر به  
این نیست که همه کسی را از خود خوشنود و راضی سازد چنانچه شیدا از او رنجیده و این قلمه  
را در هجوی سروده است .  
شب و روز مندومنا طالها / بی جیفه دنیوی در تن است

مگرفول پیغمبرش یاد نیست / که دنیا است مردار طالب است ( ۱ )  
اشاره به حدیث « الدنيا جيفة و طالها كلاب » است . شیدا در این شعر با حادیت از  
طالب یاد می کند که تا قبل از رسیدن بدربار جهانگهر در يك جا نمانده و در جستجوی فرصت  
مناسبتی پیوسته در تلاش بوده است ولی در برامتا و میتوان گفت که بر بخت و تقدیر  
اعتقاد نداشت و بجای آن سعی و کوشش مومن بود و این امر بهیچوجه عیب نیست چنانچه  
خود گفته .

طالب بکوش در طلب کام غرضش / تاکی بهانه سازی بخت سیاه را

( ۱ ) مفعول مولف خلاصه الافکار این قلمه را شیدا در هجو ابوطالب حکیم ساخته

غیر از عهدا شخص دیگری او را عجز نگفته یا اگر گفته شعر او معانی رسیده است . طالب  
تمام عمر خود را با جد و جهد بسر برد وی آرزو داشت برای خود مقامی و مرتبه‌ای پیدا کند و برای  
حصول این خواسته از هیچ اقدامی فرو گذار نمیگردد بالاخره موفق شد درسی که تبحرهای روزگار  
با او یاد داده بود ب دیگران بیاموزد .

قول نماید بکار فعل بود در شمار <sup>نظر</sup> گفتار خواست کردار ماست

یکی طالب برای عمر اخصی فایده بود و از عمرای فرومایه پیدی یاد کرده است چنانچه طی  
یک قصیده‌ای فو سلف شاعر خوب و بد را موازنه کرده است و منظور جلوه‌گری از خوبهای قنات  
این امر را که او خود از کدام نعمت است بشود و خوشی اعتماد الدوله و اگزار میکند . آن ابیات  
چنین است :  
در صنف اهل طریقت که هر یک

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| یکی را فرومایگی کرده شاعر   | یکی را بزرگی و عالی نهاری   |
| یکی اضطرار است آنشاه        | یکی راست عقل سخن اختیاری    |
| یکی را علو طریقت بجای       | که دزد سر از سایه تاجداری   |
| یکی آنچنان پست نظرت که باله | بخود از خطاب وضاحت شعاری    |
| یکی مهره از شادی نیم تمیمن  | یکی در نظر ناچیزش جان تناری |
| گدا شاعر و میرزا شاعری هست  | ندانم مرا بمرجه عنجاری داری |



در نماید او متابعین جن طالب از مدح وجود ندارد تنها در این قلمه ای با عزمی

زیاد اظهار نیازمندی کرده است اما همراه با آن عذری هم نوشته که چنین است .

حاجت به است ورنه کجا آبروی خویش را مانند شاعران گناه میفروشم

به چارگی گنوده زبانم بمسخری حال ورنه من این متاع کجا میفروشم

در خانه از نبردختی بنده مانده ام ورنه هر آنچه بدو میداد میفروشم

یکی از صفات برجسته شاعر عزت نفس و بی نیازی او بود و مرام و مسلکی را که برای خود انتخاب

کرده بود همیشه تعقیب و اجرا میکرد و هیچگاه از این خاصیت دست برنداشت موقعی که

جهانگیر به میفرمان خاص خود حکم کرد که ریشهاشان را بتراشند طالب به این حکم تن دنداد

و خانه ندین داد از طرفی انصاف از حکم شاهنشاه میتوانست عواقب وخیمی به او بیاورد بنا بر این

تنها کاری که کرد این بود که دو قلمه شعر بدو را فرستاد و در صورت مزاح این موضوع را

تذکره کرد اشعار یکی از آن قلمه ها اینست :

تراشیدگانند بکسر سبزه کسی را چو من تر بر کار نیست

به بزمی که موی نکند دیو شدن باد و گزین دلخواه نیست

بهشتیت بزم تو و در بهشت من تا ترا عهد را راه نیست

این امر که او طبع میفرستد و متکی بنفس داشت از این بهت ثابت میشود .

سوخت در ظلمت شب طالب و از غمیرت خویش برادر صبح بدو هیزه امداد نرفت

از بد عهدی و بد قولی نفرت داشت چنانچه گفته است

تا آنکه از سر افشای حقیقت نام برده است و مضمون به شرح و معانی است از آنجا

برده است و در قوی نفهمیده ام زانکه گیتی تراشیده از گوشه دل زمانم

بیت  
شعر دیگر  
سفری طالبی به نام حرمی است که در آنجا حرمی و انار به نام حرمی است

از بهرند آزادی نگسلم دل که همزاد عهد منت استواری

### مذهب طالب

بطوریکه از اشعار طالب استنباط میشود مذهب او شیعه اثنی عشری بود تا این حد است

در آنجا که هر چه میگوید که طالب صفت خاک در هفت و چهارم کنید اینها را

از آنجا که نام حرمی خلیه اثنی عشری از آب چشم زیب سر لوح مزاجم کند

خطاب به حضرت علی میگوید :

داورا میزنند می طالب دم ز عیدیت نه ز اصحابی

با فروغات جهل صدیقی روح مدین و داغ کذابسی

بیش شمع تو معتکف در نار دوده دودمان خطابی

-----

شمن جل المتین کافی بود خلق دو عالم را بذات او تولا می بخیر او تیرا می

ولی اگر اشعار زیر و اشعار دیگر از آن قبیل را فقط یک تعلی غاغرانه فرض نکنیم میتوان گفت

که وی هرگز تعصب دینی نداشت و بیشتر از هر چیز با انسان دوستی احترام میگذارد . چنانچه میگوید :

یکی عارلم ناز پرورده مشرب که از قید هر مذهب انکار دادم

اگر عش کفر است از منکرانم و گر کفر دین است افسار دادم



طالب در اعمار خود از جمعی اشخاص مختلف نام برده است و مخصوصاً به مدح و ستایش بعضی از آنها

پرداخته است .

در میان مددجویان طالب بعضی ها اسامی مشهوری هستند مانند حضرت علی و ابراهیم مدنی بهشتیایان

مذهبی و جهانگیر پادشاه معروف مغول هند و خسرو ملکه نور جهان و شاه عباس بزرگ پادشاه معروف

خانان صفوی ایران .

این قبیل اشخاص مستلج معروفی هستند زیرا حال ایشان در بسیاری از کتابهای تاریخ آمده است .

بعضی اسامی دیگر در میان مددجویان طالب هست که شهرت زیاد ندارند و یا این جهت در اینجا با اختصار

از ایشان نام میبریم .

### میر ابراهیم القاسم

میر ابراهیم القاسم که یکی از نخستین مددجویان طالب بوده است حاکم مازندران یا ماصلاح زمان خود

" وزیر " مازندران بوده و در شهر آمل اقامت داشت و از نخستین کسی بود که بنام ذوق شاعرانه ای

طالب را حمایت و تشویق کرد .

در زمان شاه عباس حکومت خراسان و کابل و مازندران و قزوین هم برای مدتی به میرزا اصفیع

سپرده شده بود و از طرف حکومت مازندران به میرزا ابراهیم القاسم که از خوشنویسان نامور بود داده شد که

پس از عزل میرزا اصفیع او نیز از کار برکنار گردید .

طالب مدت کوتاهی در خدمت میرزا ابراهیم القاسم بوده و چند قصیده در مدح او ساخته است .

( تاریخ عالم آرای عباسی چاپ دوم صفحه ۸۰۲ )





## ملکین خان

در باره اینکه مدوح و مری طالب بکشی خان حاکم مرو بوده است یا پسر ملکین سلطان حاکم ولایت نسا و ابهر و باغباد دلائل ضعیف و قوی وجود دارد و ملا عبدالنبی صاحب میخانه مشغول این اختلاف است چون نوشته که « (طالب) پسر مرو رفت و چندی در خدمت ملکین خان که از جانب جمجاه انجم سپاه شاه عباس صفوی حاکم آن دیار بود بسربرد و تصاید غرا در مدوح مدوح خود منالوم ساخت » در صورتیکه حاکم مرو بین سال ۱۰۰۸ و سال ۱۰۱۷ بکشی خان بوده است نه ملکین خان و بعد از فوت بکشی خان هم پسرش جانشین او نشد بلکه شخصی باسم صراپ خان قاجار حاکم مرو مقرر گردید و ازین جهت بکشی خان مدوح او بنابر مبرور و صحیح میخانه هم همین نظر را دارد ولی این درست نیست در تمام نسخه های دیوان طالب که از نظر نگارنده گفت اسم مدوح او در مشنوی و تصاید مختلف ملکین خان مرقوم است و این امر دلالت بر آن میکند که مدوح طالب حاکم مرو نیست بلکه پسر ملکین خان سلطان است دلیل این مدعی بهت زیر است :

خورشید سنا ملکین سلطان که بعد جم برخاک دوش امر ادب ناسیه بار است

زهره ملکین سلطان و بکشی خان هم قافیه و هم وزن نیستند تا اعتباه به کاتبها منسوب گردد .

از حال ملکین سلطان خیلی کم معلوم است تاریخ عالم آرای عباسی همینقدر نوشته که وی از اوهای داملو استاجلو هست و در سال چهاردهم جلوس شاه عباس اول ( سال ۱۰۰۹ ) که حسین خان زیاده اعلی قاجار حاکم استرآباد قلعه نسا را تسخیر نمود نسا و باغباد به او تفویض شد .

( تاریخ عالم آرای عباسی چاپ دوم صفحات ۶۰۵ و ۶۳۰ )

مهرزا غازی بیگ

مهرزا جانی بیگ متخلص به حلیمی حاکم تهره پدرش بود . بعد از وفات او در ۱۰۱۵ سن

۱۷ سالگی جانشین او شد در عهد جهانگیر شاه سوه ملتان هم در حکومت او شامل شد و بخلاف نژادگی

و بمنصب هفت هزاری ممتاز شد سپس حکومت قندهار هم بوی تفویض گردید و بهین او و شاج عباس

مکاتباتی صورت میگرفت و مشهور است که شاه عباس مکرر بای خلعت فرستاد . بقول مآثر الامرا در سال

۱۰۱۸ سن بیست و پنج سالگی بعد از چهار روز بستری بودن فوت کرد و تاریخ او " غازی " شد .

بروایات دیگر وی مسوم شد لطفا له بهای خان که صاحب و وکیل مهرزا بود ملنون است چون پدرش

خسر خان چرکی بهین خان مزبور محتوب بود . بقول وی و ملا عبدالنبی فخرالزمانی مهرزا در سال

۱۰۲۰ وفات کرد . در تذک فوئوی در هفتصین سال جلوس جهانگیر یعنی ۱۰۲۱ آمده است . در اقبالنامه

جهانگیری تاریخ وفات آصف خان " مد عین از آصف خان " یعنی سال ۱۰۲۱ ضبط شده و بعد از آن

اضافه شده که " مقارن این حال خسر فوت مهرزا غازی رسید " نادر به بیان محکم دریند اخیر سال

۱۰۲۱ درست بدلتز میرسد .

غازی خان عمردوست و شاعر بهرور بود بهلا وه طالب ملا مرید بروجرودی میر شمشاله واصلی

فغانوری قلاتی ملا / مد قصه توان و غیره صاحب کمالان در دیار او بودند . روایت شده که

فغانوری کیدنی بعد از عزیمت به هند در قندهار میرد القلات غازی خان قرار گرفت ولی ملا مرید

و اسدی بر اشعارش ابرار میگرفتند چنانچه از این امر رنجیده به نغور رفت مهرزا خیلی متاسف



شد نامه ای با او نوشت که ملی آن وزیرا بمراجعت دعوت کرد همچنین ملا مرشد و اسدی را هم وادار به  
معذرت خواهی کرد ولی ففطوری در جواب آن این قلمه را فرستاد :

آن چینه که در جنگ دو کرگس باشد      چه است که لوٹ دامن کس باشد

خورا طلب حاج زیادت طلبی      بایک سرخو دو گوی خوس باشد

میرزا غازی مردی خوش مشرب و رند و شاعر بود و بیکه وفای تخلص میکرد . در انظار شاعر

دیگری به این تخلص بود که میرزا در ازای مزامودیه و خلعت و اسب این تخلص را از او خریداری  
کرد . ساهی نامه ای مآخذ بود که ابیات آن در میخانه نقل شده است درباره اشعار او لایچنین  
الظهار عقیده میکنند :

ز ابیات او قاهر جیده گویم      ز یافت اشعار خرم عار دارم

( مآثر الامرا جلد ۳ صفحه ۳۴۷ )

( توك جهانگیر صفحه ۱۰۹ )

( اقبال نامه جهانگیری صفحه ۹۷ )

### میرزا حسن قلیچ

میرزا حسن قلیچ پسر بزرگ امور محروفا کبر شاه بنام قلیچ صاحب خان الفتی در عهد جهانگیر شاه

نوجدار جویند و بنارس بود . در امور ملکی مهارت داشت شخص علم دوست و دانش پرور بود و

به قول صاحب کتاب الامرا بنا بر مشایقه ای که در مجلس آراعی داشت متاعده مجلس را از زاهد ستماله را به سرت  
من انداخت بعد از فوت پدر برادر کوچکتر او میرزا انوروزی نزدانیه جوهر آور آمد اما این شخص چون جاهل و  
سست الفطره بود عملیات خرابکارانه خود را آغاز کرد و به نتیجه مورد نظر جهانگیر شاه فراوان گرفت  
چنین فلج در میان خورشید جان خود را از دست داد و کلیه اموالش متاعده شد.

در تونک جهانگیر میرزا انوروزی و میرزا جبین فلج هر دو به فطره و ستمانه بداند در آنجا آمده که در  
ماه صفر سال ۱۰۳۳ این دو برادر با بعضی دیگر از بستگان خود به دربار جهانگیر آمدند و جوهر را از  
بازار جهانگیر گرفتند و بعد از آن چون جهانگیر از عملیات میرزا انوروزی اطلاع یافت او را به دربار الحاح  
اما میرزا جبین فلج با تقاضای برادر خود فراوان کرد ولی به آخره دستگیر شدند بعضی عا عذبه دارند چنین فلج  
بر اثر مرضی در گذشت و روایت دیگر اینست که او خود را امیر و جاحقه بود.

(توزن جهانگیر صفحات ۱۳۷ و ۱۴۸)

(مقام الامرا جلد ۲ صفحه ۶۹)

آئین انگری

### دینا نث خان قاسم بیگ

از امرای جهانگیر شاه بود در نتیجه یک بهمن آمدی به شاه نسبت به وی بی عنایت شد و چون  
شاهانه حرفهای ناسزا راجع به اعتقاد الدوله و وزیر و پدر زن شاه گفت جهانگیر او را در قلعه گوالیار



محبوس کرد ولی بعد از چندی پشاور زندانی اعتمادالدوله آزاد گردید . در سال هفتم جلوس بخدمت

عزیز مکرور مفتخر شد و در سال یازدهم جلوس با شاهزاده شرم ( شاهجهان ) بهم دکن تعیین شد .

طالب واپسرای نخستین بار او بدربار جهانگیر معرفی کرد .

( مآثر الامرا جلد ۲ صفحه ۸ )

### خواجه عبداللہ فیروز جنگ

از اولاد خواجه عبداللہ ناصرالدین احرار و خواهرزاده خواجه حسن نقشبندی است که نجیب النساء

بهیچک همسر اکبر شاه را در حواله نکاح داشت . در سال پانزدهم با در برادر خود وارد هند گردید

و بخدمت اکبر شاه پیوست هر چه برادر در دکن مأمور خدمت شدند و با کمال جوانمردی و کثرت خدمات

مربوعه را انجام میدادند چندی پس عبدالله در خدمت شاهزاده سلیم ( جهانگیر پادشاه ) رسید .

و وقتی که شاهزاده شورش و به خدمت کفاران خود مناسب و خطایات تقسیم کرد او را بمنصب هزاربانی

و خطاب خانی سرافراز کرد ولی از دست شریف خان وکیل السلطنت ناراحت شده متوجه درگاه اکبر شاه

شد و به خطاب صدر خانی و منصب هزاربانی اعزاز یافت .

بعد از تفت نیننی جهانگیر صاحب لیل و علم گردید و در سال ۱۰۴۰ سوه دار گجرات گردید . احصالا

در همین سال طالبها و بهیچک . عبدالله خان قریب هفتاد سال عمر کرد و در سال ۱۰۵۴ وفات نمود

مرد چابرو عالم بود طالبان از او خوشنویسند و از وی رنجیده غایب گردید و خدمت او را ترک کرد .

( مآثر الامرا جلد ۲ صفحه ۷۷ )

( تزک جهانگیری صفحات ۶ و ۱۲ )

## صبح الزمان حکیم صدرا

از خاندان طهماسبی نامی <sup>نصرتی</sup> به طوایف این کلاوه میبرد که به خدمت پیرنمبر اسلام  
صلی الله علیه و سلم مشرف بود . پدرش حکیم فخرالدین شیرازی در فن طبابت مشهور و معروف بود  
و چون در اشاعت مشرب خود میگویند شاه طهماسب از او زیاد راضی نبود و به همین علت بود که پسرش  
حکیم صدرا کمینوت خود در فن موردنی استاد کامل با رآمده بود غالباً از آینده خود در ایران خوشبین  
نموده و هنوز ایام غیاب را میگذرانید که راه هند پیش گرفت و این زمان سال چهل و ششم جلوس  
اکبر شاه بود در هندوستان از او قدرهائی نمایا بعمل آمد ، لایق او آنوقت اوج گرفت که جهانگیر  
سرکار آمد و بمخاطب صبح الزمان و منصب سه هزاری پانصد هزار امتیاز یافت در عهد شاهجهان  
اعتبار بیستری نصیب او شد و خدمت عرض مکرر به او تدوین شد در سال چهارم جلوس شاهجهان (۱۰۴۰)  
خانم جهان شد و چهار سال بعد مراجعت نموده ، علاوه بر منصب پیرنمبر به حکومت هند و سورت و هرکات  
آن زمین گردید در سال هجدهم بمالیه اند او ده هزار روپیه الموده شد و در سال ۱۰۶۱ در کشمیر  
فوت نمود محکم منور به عشق شاعری هم علاقه داشت خود را هم شعر میساخت و شعر الهی مخلص بود  
این شعر او معروف است :

کم لازم و قیمت افزون ز شمار است گوی منور پیرنمبر از باغ وجودم

وقتی طالب از عبدالله خان جدا شده به خیال حج گجرات را ترک گفت به ادعای خویش به خاطر حکم  
صبح الزمان بود که از زیارت کعبه منصرف شده به جانب آگره رج کرد ( مآثر الامرا جلد اول صفحه ۵۷۷ )



## اعتماد الدوله میرزا غیاث بیگ تهرانی

پدرش خواجه محمد شریعتی در عهد شاه ملهماسب اول وزارت هفت ساله یزد و وزارت  
اصفهان معشار بود بعد از فوت پدرش روزگار بر میرزا غیاث بیگ تنگ شد . چون امود خلایق ندید با  
در پسر و یک دختر در وضع فلاکت باری با کاروانی عازم هند گردید . توکل ملک مسعود تاجر فاضله باغی  
در قزوین بود که او را در راه ملاقات کرد و او را به همراه خود برد و در راه  
به او اعتماد الدوله نام نهادند . در این راه به کابل رسیدند و از آنجا به هند راه  
رفتند . در سال ۱۲۰۰ هجری قمری به کابل رسیدند و در آنجا به مقام وزارت رسیدند .  
در سال اول جلوس جهانگیر خطاب اعتماد الدوله در یافت و با میرزا جهانگیر وزیر الملک  
شاه تهرانی سرکار والا گردید . در سال ۱۲۱۱ هجری قمری به هند اعزام شد و در نتیجه  
آن میرزا در منزل دیانت خان سپهر شد و پس از پرداخت جریمه قتلکشی به آزاد شد . بعد از آن

جهانگیر با دخترش مهرانسا ازدواج کرد که اول خطاب نورمحل و سپس نور جهان یافت آنوقت  
اعتماد الدوله به کالت کل و منصب قاضی هزاره و علم و تفاهد و اخلاص و اعزاز یافت . در سال  
۱۲۳۰ وفات کرد . مرد خوی فاضلی بود . خوش خلق و بی باختی ازین عمر و سنش آنرا بیست و هشت  
ساله بود . در باره او میگفت " صحبت او به از هزار مخرج مصلحتی است " .

( مآثر الامرا جلد اول صفحه ۱۲۲ )

### محمد حسین

در قصیده معروف طالب « بیا که شاهد غوغ بهار چهره کناد » در نسخه شماره ۵۰۹۲ کتابخانه ملک اسم سدوح محمد حسین آمده در سوره یک نسخه های دیگر دیوان طالب در همین قصیده اسم سدوح را محمد شفیع نوشته اند و چون در سایر اشعار او اسم محمد حسین مشاهده نشده بطور یقین نمی توان گفت که وی سدوح طالب بلور یا بنوره . در هر صورت دیانت خان محمد حسین از امرای معروف جهانگیر بود که در عهد همین شاهنشاه از دست بهایش به هند وارد شد ولی از دنیا راجا نگیر زود جدا شده و به خدمت شاهجهان پیوسته است روز جلوس شاهجهان درجه دوهزاری به او اعلاء شد و در سالهای بعد به مراتب واقع نویسی و قلمه داری احمدنگر مفتخر گردید در سال ۱۰۴۰ که سال فوت او نیز است به منصب دوهزار و پانصدی تاهل شده است .

### شاعران معاصر طالب

فراهم آوردن فهرست کاملی حتی از نام شاعران معاصر طالب کار دشوار است زیرا اغلب تمهین تاریخ دقیق زندگی کسانی که تصور می شود معاصر او بوده اند مقدور نیست حتی نمیتوان تاریخ مرگ ایشان را از روی تذکره ها بدست آورد تا بتوان آنها را با زمان حیات طالب منبیه .  
مثلاً برایین ناچار هم عده معدودی را نام میبریم .



حکیم شفا فی اسفهان

ملا طاهری نائینی

ملا مومن کاشی

حکیم صبح رکتا

میر حیدری

میرزا مستداری بیروانی

میرزا ملک مدنی قزوینی

امینای نجفی

نقرا الدین مستداری وادی بلخانی

وجیه الدین غانی تملو

ادیم بهک ترکمان

حسن بهک ترکمان

حسن بهک عجزی تبریزی

عبدالرزاق قزوینی

مولانا عاقلی

وهم الدین حسن

ملا بهخودی گنابادی

خواجه هدایت اله وادی

ملا میر حیدر مصافی کاشی متخلص به رفیعی

---

شاعران دیگری که در خدمت او بوده یا او را مدح گفته اند

---

مولانا عثمانی

میرزا بهالها تفری

احمد بهک لنگ وادی

ذلالی خوانساری

شیخ ابوالقاسم کازرونی

جلال اسیر شهرستانی

نظام الدین احمد قزوینی متخلص به تفری

میرزا ابوالقاسم قندری

میرزا قاسم اسیری قاضی

ابو تراب بهک

میرزا ابوالقاسم اسفهان

اسیری شهرآزی

قاسم بهک

میرزا ابو تراب معجم وادی

اسیری مشهدی

هاشم بهک قزوینی استرآبادی

ابو طالب تبریزی طهیب

اعراب اسفهان

غیاث الدین علی منصوب معروف به غیاثا

غان احمدخان گهلاتی

اصلی خان بهک

۱- اسامی این دسته شوا را لفرالد فلسفی در 'زندگانی شاه عباس' با این توضیح ذکر کرده است که

اینها یا در خدمت شاه عباس بوده اند یا او را مدح گفته اند -

افشار داغستانی

میر جعفر کاشانی

ملا حقیری تبریزی

افضل اسفهان

جعفر بیگ لاهیجی

محمد امین آقاخان تبریزی

فتی مهدی

میر غوث جعفری ساوجی

حسن بیگ قزوینی تبریزی

میر الهی اسدآبادی

ابوالحسن جلال الدین جعفری فراها

ملا دروکی قبی

امین یزدی

ملک جلال الدین سیستانی

ملا خضر خضری لاری

حسن بیگ انسی دلهری ذوالقدر

ملا جلال الدین محمد یزدی

خیال شهرآزی

اوی نطنزی

میرزا محمد امین میرعلی شهرستانی

ملا داعی انجانی

اباز  
جلال الدین

جیلعلی خانم فطیحه یزدی

میرزا یوسف محمد نایب دست غیب

بایا شاه دیبای

حاتم بیگ اردیادی

ملا زکی همدانی

باهر یزدی

حاتم کاشانی

علیشاه ذری اردستانی

بایندر تبریزی

حاتم کرمانی حکاک

وعهدی کازرونی

میرزا بدیع اسفهان

سید عبدالعزیز اسفهان

میرزا اودیسانی

فاضل بدیع الزمان

شمس الدین حالی یزدی

ملا رفیع شهرستانی

ملا یوسف دین سمنانی

ملا حامد یوسفی

وندی کاشی

میر عبدالسلام دیبای غریب لاری

میرزا سلیمان حاسی

ملا روحی همدانی

حسنی همدانی

حسن خان شاملو

ملا بدیع همدانی

۱ - در کتاب زندگانی شاه عباس اشعبار اسم وی افسی نوشته شده است سرآبادی در تذکره خود می نویسد (جلد ۲۳۵) "بلا لاهی آملی که بمنصب ملک اشعبار فی معقار بود جهت مراعات خا ارا و در دیار و بادشاهان با قهر دست او می ایستاد."



سید حسن زاجری نطنزی

میرزا زین العابدین

زینت نطنزی

سامری تبریزی

مولانا کمال الدین صاحبی استرآبادی

سفی کرمانی

اشراف روی یزدی

سلطان القشراء فزونی

کمال الدین میر حسن صوری تبریزی

میری گلپایگانی

شعوری کاشی

شمس جوشانی

ملا شکوهی همدا نی

محمد علی صاحب تبریزی

صادق بیگ افشار معروف به صادقی کتابدار

ملا محمد صوفی شیرازی

صفی الدین اصفهانی

غنی بیگ غنی استرآبادی  
میرجلال الدین حسین طای اصفهانی  
فریب و مال

صیقلی یزدی

میرزا نوراله ضیاء

ضمیری اصفهانی

لاهر بیگ اردستانی

ناهی فزونی

شیخ بهاء الدین محمد عالمی

سید عباس اصفهانی

میر عبداللہ فی تبریزی

عذری تبریزی

میرزا عرب مشهدی

ملا علاچی

شیخ علی نقی کمره ای

حکیم عیدی ورامینی

شعوری شیرازی

محمد بیگ قزوینی

ایام علی بون قزوینی

میر قصبی هروی

حکیم فضل اله اردستانی

فضل گلپایگانی

نقشوری گیلانی

سید محمد رضا لنگری

نهی بخارا نی

فاسی

صدیقی قزوینی

قدرتی فزونی

نورالدین قواری گیلانی

بابا سلطان قلندر لوانی قزوینی

اسماعیل بیگ کاشانی اصفهانی

|                                 |                            |                                         |
|---------------------------------|----------------------------|-----------------------------------------|
| کافی اردوبادی                   | میرزا الدین یزدی           | عباس قلی خان هروی                       |
| ابریلا لب حکیم کاشانی           | ملا محمود کاشی             | (ب) ۱                                   |
| میرزا قیل کوثری مدانی           | ملهم تبریزی                | شیخ فیضی                                |
| قیادیه بیگ گرجی کوکلی           | افضل بیگ ممتاز گرجستانی    | انیمی خا ملویر لیلی بیگ                 |
| قلیچ خان بیگ مایل خا ملو        | حاجی احمد ملووی میستانی    | ملا نویی شهباشانی                       |
| مسجد پیوست گلپایگانی            | میرزا میرزا خان میرکی بلخی | نظیری                                   |
| ملا محمود گیلانی                | نام گیلانی                 | سنبور کاشی                              |
| میرزا مفتی الدین معوی           | نباتی گیلانی               | ملا زمانی یزدی                          |
| ملا مفتی باهرستانی              | نجف قلی بیگ والی بختیاری   | مسجد رضا شکیمی بن خواجه عبداله صفاها نی |
| مسجد مرشد زواره ای              | نذری کاشی                  | آقا رضی اصلبانی                         |
| مشرقی قبی                       | شیخ شاه نادر محمدی         | ملا ملک قبی                             |
| میرزا ملک مشرقی تبریزی          | نوراله افندی اسدآبادی      | ملا الهادی تبریزی                       |
| مشهوری اصلبانی                  | میرزا امین واصف یزدی       | ابو تراب نرفتنی جوشانی                  |
| ملهمی قزوینی                    | میرزا حسن واعب اصلبانی     | محمد حسین قزوینی                        |
| حکیم شهبالدین میرزا قزوینی کاشی | ولی قلی بیگ خا ملو         | ملا مرشد یزدی جودی                      |
| ملهمی کشمیری                    | میرزا شمس استرآبادی        | قاسم خان قاسم جویینی                    |



۱  
(و)

حکیم خاند

میر محمد حسین عوفی

سظم

نقصی ارگستانی

وحی

شاهپور طهرانی

خواجه حسین

میر محمد مومن ادائی پزدی

(ج)

لیغود

هاقیا ناعینی

سید تقی پزدی

ملک نصی

حیاتی کاشی

شاهر مشهدی

مهری ویزهانی

فلرعی کشمیری

سوری کاملی

قاضی نور احمدیانی

غازی خان وفادی

صلح تبریزی

(د) شاه رعید کاشی

ابوالبرکات منیر لغوری

علا کی

ملا محمد عریف آملی

میرزا محمد قلی ملهم طرغنی

فروغی

ملا حوران

میر محرم

کاکا

ملا سیمی بلخی

عید

رحمت خان دهری

ادم امیرزا امیراحمد بن میرزنی

میر محمدی کاشی

میر محمدی کاشی

میر محمدی کاشی

میر محمدی کاشی

میر محمدی کاشی

میر محمدی کاشی

میر محمدی کاشی

- ۲ - اسامی این دسته از خزانه عامره انتخاب شده است .
- ۳ - اسامی این دسته از شعرا از تذکره نصرآبادی انتخاب شده است .
- ۴ - نصرآبادی ( صفحه ۳۷۲ ) درباره وی مینویسد که با طالب هم طرح بود .
- ۵ - نصرآبادی ( صفحه ۲۷ - ۵۲۶ ) میگوید « حسب التقریر خودن قرابتی با الهای آملی دارد » معنای نیز که وی به اسم طالب ساخته باشد در تذکره نصرآبادی ذکر شده که بهر حال ذیل است .
- ۶ - زهرن لره آن عشوه پرداز و جودل میرفت از خود کردن آواز الهای آملی را طره کواره را بهر نزد طایماند و دل از مال که برود بل ماند و آواز کردن کنایه از مغلوب شدن بل است چه کسی را که آواز کنند برمیگردد .
- ۷ - نصرآبادی ( صفحه ۴۲۲ ) قدرتش در سخن شناسی از تصرفی که در شعر طالهای آملی کرده اظهار داشت و آن اینست که طالهای گفته :  
 و غارت چمن بر سهار منتها است که گل بدست تو از شاخ تازه ترماند  
 آخوند ملا خیران را مصرع اول خویشتنیا آمد در عوض از دریای خاطر این گهر را بساحل آورده  
 ( جو آن نهال برومند گلشن حسنی )
- ۸ - نصرآبادی مینویسد ( صفحه ۴۴۱ ) یاران بخارا این رباعی را با اسم او خواندند و در عراق با اسم طالب آملی و شخص دیگر هم شهرت دارد .
- رباعی که بمرگ گلی نشیند گلشن  
 بلبل عود از مرثیه خوانان چمن  
 میراث گلی و لاله چو تقسیم کنند  
 رنگ از تو و نکبت و تو و داغ از من
- ۹ - اسامی این دسته از جلد چهارم تاریخ ادبیات پرفسور براون انتخاب شده .



## فصل سوم

(مستأجل)

## آثار طالب

هنگامی که دیوان شعر مشتمل بر تقریباً ۱۹ هزار بیت از طالب باقی مانده است. تعداد ابیات اشعار طالب را که تذکره نویسان مختلف ذکر کرده اند چندان مقرون به حقیقت نیست و چرا اهل بیت طالب خان تبریزی در خلاصه الافکار تعداد ابیات او را نه هزار دانسته و طاهر صراحتاً بادی چهارده هزاره مجمع الفناهی و تالمی صراح الدین علی خان آذری و عکله الصرا تالمی در تذکره عوی متجاوز از پانزده هزار ذکر کرده اند. توفیق الدین محمد اوحی صاحب عرفات العاشقین که او را در سال ۱۰۲۵ مدقات نموده نوشته است که در آن موقع دوازده هزار بیت بنابر او رسیده اما بعداً گفته می کند که شاعر غیر از ابیات منسوب به دو هزار بیت مسودات داشته. بنا بر این اگر تا سال ۱۰۲۵ وی چهارده هزار بیت سروده باید قبول کرد که تا سال ۱۰۲۶ مکمال فوت او است تعداد اشعار قابل ملاحظه دیگری هم سروده است بخصوص باین نظر که سنین منسوب مسودات به زمانی بود که وی پیش از هر موقع دیگر فراغت و آسایش و فرصت بدست آورده بود. علاوه میخانه و صحف ابراهیم بن القریب و مشکوی بزرگ ساقی نامه و جهانگیر نامه هم به طالب منسوب کرده اند. کتاب میخانه که در تهران چاپ شده تحت عنوان «ساقی نامه طالب آملی» کتاب را میاض کشفته است و از بیان مطلع معلوم است که از مشنوی ساقی نامه در این دو نسخه میخانه که در دستری او بوده اثری یافت نشده است. در حاشیه صحف اشاره کرده که در دیوان طالب هم ساقی نامه ای یافت نشده. و اما در باره جهانگیر نامه مولف صفا ابراهیم متذکر شده که مشتمل بر پنج هزار بیت بوده است این مشنوی هم در نسخ کتابخانه های تهران یافت نشده ولی با توجه به این نکته



که بنام طالب آملی چندین بیت مثنوی در "مصلحات الشعرا" تالیف وارسته و فرهنگ آندراج تالیف مجید پادشاه آمده که در دواویس موجود تهران مشاهده نگردیده . احتمال می‌رود که طالب حد اقل یک دو مثنوی دیگر سروده که ممکن است در بعضی نسخ موجود در سایر مسالک ثبت شده باشد و نیز امکان هست که تافینامه و جهانگیرنامه همین مثنوی‌های مزبور باشد . این تخیل‌های مبالغه‌آمیز و اغلاط غیر معتبر و غیر موثق در تذکره‌های فارسی بسیار فراوان است . حتی در اسناد بعضی ابیات به طالب نیز اختلاف دیده شده و آنهم در همان تذکره مثلاً سراج الدین خان آیدو بیت زیر را هم بنام طالب آملی آورده و هم بنام میر عبدالغنی تفرشی

گلگل زیاده چون پر ملاویس گشته‌ای آماده هزار دهن بوس گشته‌ای

۱- قابل توجه اینست که وزن این ابیات هم از سه مثنوی معروف طالب که ذکر آن در صفحات مختلف است  
۲- آمده ۱ ابیات زیر شاهد این بیان می‌باشد :

|                               |                         |                                       |
|-------------------------------|-------------------------|---------------------------------------|
| درفراخته اسپه می بوم          | با چراغ دلت همی جوم     | (مصلحات الشعرا تالیف وارسته صفحه ۲۰۷) |
|                               |                         | (فرهنگ آندراج ۳۵۱۷ " )                |
| خلوتی دادم از بوس و فقه       | عشق در وی بدست چپ خفته  | (مصلحات الشعرا ۷۵ " )                 |
|                               |                         | (فرهنگ آندراج ۶۲۸ " )                 |
| هر دو کون لباس هم بودند       | بلکه کرم پلای هم بودند  | (مصلحات الشعرا ۲۲۹ " )                |
|                               |                         | (فرهنگ آندراج ۲۳۹۶ " )                |
| صدورد بر شاره صفادت           | باج شاهان خورد طرفدارت  | (مصلحات الشعرا ۲۹۶ " )                |
|                               |                         | (فرهنگ آندراج ۲۸۲۸ " )                |
| چون در آید پذیره خود بوسه گام | اولش تازد روی کن بسلام  | (مصلحات الشعرا ۷۷ " )                 |
|                               |                         | (فرهنگ آندراج ۸۸۹ " )                 |
| مخروغ نقش روح از چشمت         | مانده می سکه نقش کالبدش | (مصلحات الشعرا ۲۰۹ " )                |
|                               |                         | (فرهنگ آندراج ۸۲۵ " )                 |
| چون غمی کار کفن و دفن ساز     | خلق گشتند از مزاول ساز  | (مصلحات الشعرا ۲۳۶ " )                |
|                               |                         | (فرهنگ آندراج ۳۸۳۴ " )                |



هفت دیرانی که نگارنده در تهران مشاهده کرد فقط از لحاظ تعداد ابیات با یکدیگر تفاوت دارند بلکه بسیاری از شعرها شی که در یک نسخه یافت میشود در دیگری وجود ندارد. دو نسخه نسبتاً کامل یکی نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی (شماره ۱۰۱۹) است که تعداد غزلها در آن با این که در چندین جا نشان افتادگی اوران مشاهده میشود بر سایر نسخه ها برتر است. در کتابخانه عمومی ملک است که از لحاظ تعداد ابیات از سایر نسخ کمالتر است. نسخه دیگری هم (شماره ۵۵۸۳) از جمله چهار نسخه در همین کتابخانه وجود دارد که دارای بعضی قلیات بوده که در نسخ دیگر دیده نشده

تعداد ابیات طالب طبعی ابیات مسطور در نسخ موجود تهران بطرازی است.

| نوع شعر   | تعداد شعر | تعداد ابیات |
|-----------|-----------|-------------|
| غزل       | ۱۱۵۴      | ۱۳۱۲۵       |
| قصیده     | ۴۸        | ۲۵۳۵        |
| داغ       | ۴۶        | ۹۵۷         |
| ترکیب بند | ۷         | ۹۰۰         |
| دو بیتی   | ۱۵۴       | ۱۵۰۹        |
| مثنوی     | ۳         | ۴۷۶         |
|           |           | ۱۸۹۶۲       |

تعداد ابیات غزل و دو بیتی از روی نسخه شماره ۱۰۱۹ کتابخانه مجلس شورای ملی تمویح شده و

۱- در بعضی جاها در این نسخه کاتب بمقد جای بعضی ابیات را خالی گذاشته علت آن لااخر آنست که وی نتوانسته این ابیات را در نسخه اصلی بخواند بعضی جاها فقط یک مصرع و حتی نیم مصرع نوشته شده است. اینهمه به حساب آورده شده.

تعداد ابیات و قصیده ها و قطعه ها و ترکیب بندیها در سایر نسخ مذکور بوده بنا بر این تعداد  
اشعار پس از مشابه و تلمیح دوادین با یکدیگر تعیین شده است . برای مثنوی ها غیر از  
مثنوی مربوط به شکار جهانگیر که فقط در نسخه شماره ۱۰۱۸ کتابخانه مجلس شورای ملی دیده  
شده به نسخه شماره ۵۲۹۱ کتابخانه ملک رجوع گردیده .

باید توجه داشت که این تعداد ابیات قطعی نیست و اگر تمام نسخه های که در کتابخانه های  
مهم هندوستان و پاکستان و ایران و انگلستان و سایر ممالک هست بدقت دیده و با هم مقایسه شود  
بدون شک و تردید بر شماره اشعار این شاعر افزوده خواهد شد .

### نتیجه

بست عمده آثار طالب غزلیات اوست ولی بیرون عصر و سایر معاصرین خود قصیده ها  
نیز سروده و باید انصاف داد که خوب از عهده ادای حق مطلب برآمده است . در دهقان او  
صاید غزالی می بینیم که در حد خود از فصاحت خوب زبان فارسی به شمار می آید .  
امثله زیر میوه این نثار است .

اینک مطلع بهاره قصیده ای که در مدح مسجد شفیع سروده است :

|                                 |                                      |
|---------------------------------|--------------------------------------|
| بها که شاد خویش بهار چهره گشاد  | کنون غمی که بهان بسته ای بده بهر باد |
| نسیم سلسله در چمن پریشان کرده   | که رفت زمزمه زلف دلبران از یسار      |
| عرویس باغ نقابی ز روی حسن افکند | که چشمهای عربی از چمن خلسه افتاد     |



هوا ز فیض لب غنچه عد تبسم زار چمن ز عکس دل عندلیب میں آباد

چنان فشانند بها زلف عنبر آکین را که لخت لخت سیاهی ز داغ لاله فشانند

صیحات هراسد عرض جوهر سر قدح جو امتزاج در آمد میان عشق و بساد

این هم مطلع قصیده ایست که در دفتر خود گفته

طلمس کند در آتش معنی سندی وانه فشانند از پریال آب کوثری

نظم ز پرده های صنمخانه خیال هردم بجلوه آرد پشپای آذری

ز آتشین طبعیت غمرا و آتشین معنی چک چو عیش از شمع خاوری

یوسف تراود از در دیوانه خاطر اما تنی است سر من از جوی بندگی

ایکبار خاطر غمرا همه طبعیت اند عیسی پشپایان همه بی شک شوهری

وان عیسیان نادره هر یک به معجزی در عهد مادری زده کوی به معسری

مطلع قصیده دیگری که تصدیق آن سولیمان است چنین است :

چون بد میضای فقرم سر بر آرد ز آتشین پنجه خورشید جاهش بر فلک بود زمین خواهر را

چار موج قلزم او را نهارد در نلر چمن استغنا دند چون هست من بر جبین

لذت گرازی هوس فاذان بدتم در رکاب توین دام تجرد چون کنم در دهر زمین

لست تجردم فشانند آتشین برکات با وجود آنکه حشر می برد بر آتشین

من کم دوزخ مزاجی کز دلم سر می کشد راست چون نواره خون نخل آه آتشین

با رآهم گفته زانرو طبعه زلف نفس کز سرشک سم در دل گنجا دارد دهن



## زبان

صاید طالب از لحاظ زبان معمولاً ساده و سلیس است و تا آنکه اصطلاحات علمی و ترکیبات دور از ذهن و لغات دشوار علمی بسیار کم دارد البته کثرت استعارات و دقت مضمون که خاصه شعری است عندی است در جهت کلی احوال و حفظ عده است . فقط یک دو قصیده ای که در آنها منظور شاعر اظهار فضل بوده تا حدی تعقید لفظی دارد مثلاً قصیده ای که در مدح ابوالقاسم است و از صاید اولیه است نماینده این نوع اشعار است . چند بیت از این انتخاب میکنم در وصف خود میگوید :

|                                                         |                                       |
|---------------------------------------------------------|---------------------------------------|
| آتم که ضمیمه مصفا صحیح نژاد است                         | شمار و جبرم همه از عنصر باد است       |
| صوتیج بتقطیع ذوی الحکم خیالم                            | در کنگ ارادت گهر افروز مراد است       |
| فرمان صایون اولوالعزم ضمیم                              | در طی رقم دست در آغوش نفاذ است        |
| کلبا غیبه جسم و ادراج <sup>نهیست</sup> <del>تلقین</del> | آفتکده فکر و غورید رماد است           |
| نات زمیم زخمی نطق آمده کوفی                             | فولاد صام سخت صاعقه زادت              |
| عیس زلم نوش کند نیش کنایات                              | کوراهنرا هست که مضاطبه پاد است        |
| چندان که مرا حسن منر جلوه فروخت                         | اوراد نلک نغمه چشم مرصاد است          |
| <del>گلین خود صاعده را کز سر الخاف</del>                | <del>بدین سبب نهان دروغ پاد است</del> |

## تألیف

صاید طالب مانند صاید سایر قصیده سرایان دو نوع است یکی آنها آنکه بدون تسمیه و بی مقدمه از مدح شروع میگردند و اگر آنها آنکه قبل از شروع به مدح ملاحظه میگردند در مقدمه خود دارد .

- |                                      |                                 |
|--------------------------------------|---------------------------------|
| (۱) چون کج نیم به برق خرد اسریمان    | از مدح به اتفاقه زلم بر سر زبان |
| (۲) رسید مؤده که اینک جهان جاو رسید  | طراز تجود و آرایش سیاه رسید     |
| (۳) این چه عمارت و من چه قبه پر نور  | ساکن این مهل کیمت دیده بدور     |
| (۴) به لیلی راند مرص میستان آرای نطق | آن کرامی کور و کمانه درای نطق   |

تصایف طالب غالباً به تشبیه شروع میگردند و آن چند قصیده از آن سبب است نیز در کمال است و در بیشتر سوره شده است چهار تفعیل قصیده که در مختلف کور در زیر آمد این نکته را بنویسند و در نظر میگیرند .



تشبیه قضایه طالب از لحاظ مضمون بسیار متنوع است . مضامین وصف بهاء و سحر -  
 عشق و مهر - تصوف و اخلاقی - بیش از شکی و تفاخر را مانند قصیده برایمان دیگر آورده است .  
 مضامین دیگری که در تشبیههای وی بر میخوریم عبارت است از وصف عید الفطر و عید الفی  
 هوای بهشتیال عدت ناهستان شکارگاه و مراجعت سدوح به سفر حکومت و غیره .  
 در دیوان طالب چند قصیده وجود دارد که در آن فقط بهمان یک مضمون اراده شده است  
 فی المثل در یک جا خواب خود را عرج میدهد این قصیده از لحاظ واقعیه نگاروی الهیه اختطابی  
 ندارد چون اصل واقعهای وجود ندارد که آن را بهمان کند ولی وصف بهائی را که شوق نموده شویست .  
 در جای دیگری مضمون رسیدن بهشتی از طرف سدوح را که عرفی در قصیده خود قلم  
 بر صیاح عید که در تکیه آگاه ناز و نسیم کلاه نمد کج نهاد و شد دیهیم  
 بهمان کرده طالب هم بهمان کرده و از او متابعت میکند . اگر چه وزن و قافیه صرفی نمیکند  
 از لحاظ بهمان قوی احاطات عقیدت و ارادت نسبت به سدوح و جزئیات استنباط از قاصد  
 او قابل مقایسه با قصیده عرفی است و اگر بهتر از او نباشد بدو هم نیست قصیده عرفی معروف  
 است و لازم نیست اینجا عرج داده شود . مطلع قصیده طالب چنین است :  
 صبا رفتار بهکی در الخلاج صبح نورانی به گویش زده صدای زنگ چون مانت سلطانی  
 زاسیر آهنگی آن نفیست از جای برستم بهرجا نپدنگی تا ختم ازادی حیرانی  
 یکی باد غبار آلوده بر دل جلوه کرد دهم عذر زان جوهر زار پس از ابراف بهشتانی  
 دویدم بهش و گفتم خیر مقدم وانگه افشاندم بهایش مشتق از ناسفته کورهای موگانی

کتاب آوردم و بهش انش از کرده و مستم  
درمنا گاش بودی قدرتم بر آب حیوانی  
بهش انشا کردم لاهی و ز کرد نعلینش  
نمودم سرمدان دهنده بر کحل صداها نی  
می از وی با هزاران غوی بهش پانه رسیدم  
کهای جا بود و راحت شهر و می سلیمان  
لبت آهستن رمزی است گویا موده ای داری  
که سیار ز رویت مجبور کی آثار خدانی



در شرح قصیده

یادر قصیده دیگر که تشبیه آن وصف عید استادم این مورد میگوید :

خلق خود را با سرخی شهن داوی طالع یعنی اینک شراب و اینک جام

کلید میکند آیند فسرستادی را که رست جاهی بنم بگانه ایام

همچنین در قصیده ای که بهمان زمین حالی و بی چارگی شروع کرده است اینطور بدج میبرد :

با تو دایم با تو ای گردون تجاغل بر طرف دیده خورشید و مه بگشاید در حال بدین

افتد ریز حرم بهمن آ طرف آستین وین سرشت از گوشه دامان موگام بهمن

ورنه فردا بهمن داور لعل این گلگون فانی میزنم بر روی خاک آندم که میخوشم زمین

داوری گاندر نبوت عدل نوشروانیست عجبو گل در آستین دایم پراهمین متین

در قصیده ای که شدت گرما را وصف میکند بوسیله یک تشبیه موضوع را عوض میکند و میگوید :

زبان سوسن از تشنگی فکاده بسرون چو نوک خنجر شهزاده قدیم مثال

بر گشاید فکاده از دهان آید با تشنگان بر گشاید فکاده از دهان آید با تشنگان

صل

مستری جزو قصیده است اینک فخر بنده از شوق طرب در مدح جهانگیر شاه میگوید :

بهترین و اناسی ترین چو فکاده خنجر موضوع بدج است و بدج خنجر علی میگوید :

خورشید و قمر دست زد فری سپهر اند شایسته آن سر بگشاید آید گلاهی

سنبید فنا بود بسوزان نفی بر ابر سنبل جلا ز او وز لطف خم بهاهی

باسر زگر هر نفس اندیشه تیغش در سینه اعدا میکند دشنه آبی

دشمن ز دم خنجر اناسی گشادش چون بهر هزیمت کند اندیشه راهی

هر گام که گیرد ز گرانباری ادهار افتد ز نشان قدیم خویش بهاهی

## در مدح حضرت علی سلیم:

صدف را دل چه سازم چاک عرم باد چون دایم بدوح سینه از دریای مهرش در یکتایی  
 چنین از سرفش در دیده حاضر کعبه دایم بود هر گردش چشم طواف کوی سلطانی  
 به گردون روح مرم دامن انفاس او گیرد بی احیا اگر باید مسیحا را سیاهی  
 نه از بیم خلیدن پای دل زان خارده دزدیم ادب نگذارم کان خار را بر سر نهیم پای

مستوفی مراجعت عبدالعزیز خان به اسناد آباد میگوید:

صای و اوج عزت کرده بود از آشیان پرواز به تکلیفستان باز سوی آشیان آمد  
 گل مدبرک سوری از چمن عدج باغبان صبرا به بخت غنایان باز سوی آستان آمد  
 همان تابنده خورشیدی که چشم مشتری و به جواهر سرمه کرد ریش را سرمه دان آمد  
 فروغ رای او صغیر گردون کرد پنداری دلس آئینه خورشید را آئینه دان آمد  
 تر گشتی نور بود از دیده آمد جانب موگان تر گشتی حرف بود از پرده دل پس بان آمد  
 ز نقش بوسه رایان هندی صحن درگاهش منقش همچو صحن باغ در فصل خزان آمد  
 همه سنگ صندل گشت خفت آستان او چنین نقشه دارانش ز پس بر آستان آمد

روز هجای چون شود گرم نبرد آمد به چشم کافعی کرده جا در خاتمه زمین  
 نوک ریش جوین بخت فلک را تکمه دوز به چون تپش ازین علم و عین را خورشید آهنگ  
 مرغ قیروش بیضه فولادی بیکان نهید میفرمود و آشپز دیده نیم لیلیان





شریله قصیده

دیگر از اجزای قصیده شریله است که در آخر میآید سعی شاعری همیشه برای است که همانا در

در مطلع و تمهید دقت را بکار برده پایان قصیده را هم با توجه سازد تا خواننده کاملاً تحت تأثیر

آن قرار گیرد. • مضمون شریله را شاعر تا حد امکان تازه میآورد و معمولاً استعارات در آن دل‌مهری را

بازی میکند. • شریله‌های طالب‌دین قصایدش از این کلی مستثنی نیست اما باید گفت که قون العاده

مورد توجه نیست و از طرفی چندان هم بدون پیش‌پا افتاده نیست. • خلاصه در ردیف درجه متوسط قرار

دارد. • چند مثال برای نمونه میزنیم:

(۱) ناماه فلک‌سیر بهر شامگاه از ناز مستانه بر سر هر هکند لطف‌کلاهی

هرگونه نعل‌سم یکسوان تو بادا بر چرخ نمودار کله گره ماضی شاهی

(۲) همیشه تابود از نور عزت ابصار همیشه تابود از روح زینت اجساد

فلک برای تو روشن چو دیده باد به نور جهان به خط توجون من بهان مزین باد

حیود جاه تو گر بیستون برسد به خط همیشه باد که کوب تیشه فرهاد

(۳) تابود از مرکز و زبانه سره گفتار حکم غناسان در چرخ برین را

باد درون حار مرکز غم‌سرت دایره انتها شهر و منین را

(۴) در این دعا که خطاب به نور جهان ملکه نورالدین جهانگیر شاه است رعایت اسم‌های شاه و ملکه

چون نکته بازی به نظر میرسد:

بهر کس که در این دعا بخواند...



تا که بود تور آفتاب جهانگیر  
راست فتح تو باد ناسر و منصور  
سایه لطف شهنشاهی بسورت باد  
لمعه زنا چون برفی به علم نور

### غزل

چنانکه اشاره شد قسمت عمده اشعار طالب را غزلیات و تشکیلات مبدع و غزلیات او نماینده کامل مبدع مندی است و جنبه منحصری که او را از سایر غزلسرایان مخصوص شعرای سبک مندی مشخص کند در غزل او یافت نمیشود. مهالفه و اغراق در جستجوی ضامین و ترکیبات و تشبیهات و استعارات و کنایات نیز در اشعار او بنوعی با ریزی پیدا است و میان مختصات اشعار طالب همدا میورد بحث قرار خواهد گرفت اکنون فقط نثر کلی راجع به غزلیات وی را شرح میدهم.

بیشتر از هر چه در غزل او جلب توجه میکند پیکار و سردن ضامین مبدعی مبتدع است چنانچه میبینیم که اینگونه ضامین نه تنها جسته و گریخته در غزلیات او راه یافته بلکه غزلیات مستقل در مدح اشخاص مستقل سروده و بیشتر بمدح جهانگیر پرداخته است. این ابیات بهیچوجه با ابیات قصیده تفاوتی ندارد و اگر خواننده اشعار را بدقت مطالعه نماید نمیتواند درک کند که این اشعار از غزل است نه از قصیده و میتوان گفت که طالب در سرودن اینگونه اشعار از روش فیضی مبتدع و عرفی پیروی کرده است زیرا غزلیات این هردو شاعر مملو از ضامین مبدعی است. اینک چند بیت ذیلا برای نمونه از غزلیات طالب نقل میگردد:

|                                 |                                      |
|---------------------------------|--------------------------------------|
| حیات پیش جهان اعتماد دولت و دین | که صاحب سرو جان و دل و منت مرا       |
| همیشه باد خیزان چراغ انبیا      | که از نو کون با و جسم روشنست مرا     |
| ندیدی گرمی ملی دولهاس قله طالب  | نثر مرخصی دانش عارف السلام ما به کفا |

فراموشی و اکی آنصورت از جهان طالب و لیک  
 خورشید سنا ملکی سلطان که بعد چشم  
 و این بدل مهر گزینند فلک آوی  
 بر مثل او بار دو خورشید گرانست  
 ردیف ما مثل «گزیستن» و «مخواه» برای شعر مانعی نبوده و نمیتوانسته آنچه را که میخواسته بیان  
 نماید.  
منا مین عارفانه

طالب منا مین عارفانه نسبت به شعرای بزرگ متصوفه از قبیل حافظ و سعدی کمتر ساخته و آنچه  
 ساخته در آنهم آن لطف ذوق و شیرینی گفتار و عمق مضمون استادان سخن نیست. به عبارت دیگر طالب  
 بیشتر به جنبه حقیقی شعر متوجه است و از بی و مضمون مادی صحبت به میان می آورد اما ابیات خوبی هم  
 در اینگونه منا مین دارد. برای نمونه چند شعر از غزل او در اینجا نقل میشود:  
 نمی نام بدم از ازل و نمی نشان مرا  
 عشق تو بی نشان بود بی نام هر نمود  
 یا رب چه غیوری که چون شوق نیازی  
 بگریخته از شمع دل میخبرانست  
 دوست میدادم چنانرا زانکه طرف حسن اوست  
 ورنه ندادم زمین و آسمان موجود نیست  
 چو بارنامه گشودم در آب رحمت دوست  
 گنه نماند که سر دفتر ثواب نشد  
 ز غفود رفت بدین خودم که مالک را  
 عذاب کردن ما باعث عذاب نشد





چه می تاوی شتابان عمرش پروانه ای آخر  
 چه از ما میگریزی دولت دنیا نه ای آخر  
 چه کام می نصیبان از چه دور دور میگردی  
 چرا نایمی بکنی داما ن استننا نه ای آخر  
 به تازیکی چه تن در داده ای چون شام سهجوران  
 چراغی برکن ای دل چشم نابینا نه ای آخر  
 یکی خود را بیا محنت کنان بنمای ای راحت  
 نشان خویش تا کی کم کنی عنقا نه ای آخر  
 زینک ماسبوی کی نگردد رنجه ای زاهد  
 چه پهلومی کنی از ما پیش مینا نه ای آخر  
 دلاست همی چندی بدما ن تعلق زن  
 مجرد چند گودی در جهان عیسی نه ای آخر

سنگین و جنت و مری تو زیك سلسله اند  
 آفتاب و گل روی تو زیك سلسله اند  
 هست ما را به تنور پیل و ازل ای زاهد  
 کوزه ما و جوی تو زیك سلسله اند  
 سخن نیم لیک کم خاری از آتش ناچار  
 چکنم آتش و خوی تو زیك سلسله اند  
 بوی سهری ز غزالان حرم میشنوم  
 غالبا کعبه و کوی تو زیك سلسله اند

حرارت دل و سوز جگر حواله بسن  
 بخون لبیدن شام و سحر حواله بسن  
 ز خفک و تر جو جگر خستگان نصیب برند  
 گلوی خشک و گی بهان تر حواله بسن  
 برای داغ بمرهم حواله باد بنهر  
 علاج داغ بداغ دگر حواله بسن  
 چو هیچ مرتبه طالب چو خاکاری نیست  
 براه خاک شدن بیشتر حواله بسن

خلق



ای آسان شکست ز دیوار و دیوار  
 کاسوز از برای شگون توبه کرده ام  
 مانای سرشک ترک دل و دیده کن که من  
 ز آلهی دیون و بیرون توبه کرده ام  
 طالب شکست توبه مه در شمار نیست  
 هر چند کز شمار بیرون توبه کرده ام

ز حسرت ساغر عسرت بدستم زار میگردد  
 زنا کامی گلم بر گوشه دستار میگردد  
 هزار گیشم کنای ابر تو هر دم چه میباری  
 بود دشمن کسی کو بر سر پیمار میگردد  
 ببالین یا رومن در خواب مرگ از غفلت بختم  
 بخواب مه هزاران دیده بیدار میگردد  
 لب تلخی کم بر چشم گریان و شکها دارد  
 که میگردد ولی از لذت دیدار میگردد

خفت خم آهستد برگیر ای حریف می فروی  
 تا بقدر ظرف ما بوی شراب آید بیرون  
 امتحانی میکنم در گریه ظرف خویش را  
 تا سنال تشنه من چون ز آب آید بیرون  
 با همه لب تشنگی پر نا شکبیا نیستسم  
 صبر آن دادم که دریا از سراب آید بیرون  
 در بعضی مواقع فوای مشکل را هم استعمال کرده است  
 اینگونه اشعار او مانند اشعار زبرداری  
 لطف ذوق نبوده و ملبوس طبع خوانندگان نمیباشد :

دانیم که در یوزه ما فعل شنیدست  
 اما چه توان کرد عجب فصل و سیمت  
 ما عده نماشیم که از تابو تب عقی  
 هر نار ز پیراهن ما نهض سر و سیمت  
 گنجیده جوتا رمزه در دیده موریم  
 با کلبه ما گور عجب باغ و سیمت  
 بستیم چو طالب ز ره مرته املا  
 با اوج سخن پستی ما قدر و سیمت

تعداد ابیات در غزلهای طالب<sup>محرره</sup> عشق الی هفت است اما گاهی غزلهای طولانی هم سروده مثلاً غزلی که در آن ردیف ( عمر ) را التزام نموده ۲۵ بیت دارد غزل دیگری با ردیف ( بزمین ) ۳۶ بیت دارد .

### مثنوی

دیوان طالب دارای سه مثنوی است که با یکدیگر اختلاف زیادی دارند . مثنوی کوچکی که در آن شکار جها نگیر بیان شده نسبت به دو مثنوی دیگر بقدری اختلاف دارد که حتی بنظر نمیرسد سراینده آنها يك نفر است اینك برای وضوح این مطلب بذكر جدا گانه هر مثنوی میادرت میگرد .

مثنوی که به این بیت

شنیدم روزی از طرز آشنائی عروس ننگه را برقع کفائی

شروع میشود چه از لحاظ هنر و فن و چه از لحاظ زبان شعری و طرز ادای مطالب و چه از لحاظ داستان جالب و دارای اهمیت بخصوص است . زبانش ساده و روان و دلکش است . داستانی که در این مثنوی از قول يك دوست شاعر بیان شده بدینقرار است . این دوست شاعر شبی یکی از آشنایان خود را بمنزل مهمان کرد در شروع صحبت از هردوی سخن رفت و بعد از آغاز موسیقی سفره غذا گسترده شد و هنگامیکه مهمان به سفره گسترده نظر انداخت بمیاد زن و فرزندان خود افتاده شروع به گریه و زاری کرد و مهماندار او را تسلیم و دلداری داده و ضمناً تقاضا کرد ماجر را برای او شرح دهد . مهمان که در این مثنوی بعنوان قهرمان داستان وی انتخاب شده گفت که او را چندی پیش سیاحت دریا پیش آمد در آشنای سیاحت از قضا روزی که دریا متلاطم بود زوری او شکست و او برای نجات خود به پاره شکسته زوری دست زد و روی آن جای گرفت و بعد از تحمل دو روز گرسنگی و سختی و مرارت به جزیره ای رسید که بی اندازه زیبا و جالب بود و طبیعت نهایت هنر خود را در تزئین و آرایش آن مکار کرده بود و شاعر چنین



آنها توصیف میکند .

عبور خیمش هر سحرگاه سی  
ز داغ لاله‌ها غشی سیاهی

للافت پای بند آن فنا بود  
که زنجیرش هم از موج هرابود

درختان کرده چوب آسان چاک  
دوانده ریشادر منور افلاک

برفتاش همه هم قامت هم  
تو گشتی زاده اند از خاک توام

کبوتریان ز سای ریشه پرواز  
گرفته عروس را در پندگیل باز

بپای هر نهالی فوج افلاک  
بسر غلطیده عسکون سیه بر خاک

سنوبرست جام سر فرازی  
جو آه عاشقان در اوج نازی

ز نخل ارغوان سرکش بر افلاک  
یکی فواره خون از رخ خاک

قد شهادت با اندیشه همدیگر  
زمین دریایه زلفش زره پیوست

نهال گل جو نخل حمله سرکش  
ز سرج آب بیرون داده آس

زمین از عکس آن گل‌های سهراب  
سحان افتاده در آغوش سهراب

رمونت زاده سرو جلوه اندیش  
چو شمع مهر بهر آشوب جان بهش

فلک در تاب از آن اشجار معزول  
نهال محویش را ریشه درخون

چو بر موگان دوید<sup>۲</sup> این جلوه گاه  
چو گل شکفت اجزای نگاه

بشت بر زمین و رو با آسمان

در نظر آمد

هنگامیکه غرق تماشا می آن جزیره بود زن زیبائی نظری را جلب کرد و او را مفتون زه باقی خود

ساخت شاعر در اشعار خود از آن زن شرح مبسوطی بیان میدهد که يك قسمتی از آن چنین است :

بستی ز نخل سیمین خنبل اندامی      ز چین زلف سد خلخال بر پای

پرمشان کرده شامی بر سحرگاه      تنیده تارو بود حاله بر ماه

لبس با مرهم جان در تکلسم      مسیحی طفل آغوش تبسم

هزاران طره آه سنبستان      جودوش بر نهال عمله پیمان

کی از خیال ناله زان آن روی      نسیم از شام پروازان آن موی

تبار موی او ست تمنی      تنیده بودی از رگهای انسی

بمشکین زلف او در جلوه ناز      هزاران زخم دل خمیازه پرداز

بناگویی ز عکس زلف پیمان      جو نهر یاسین در موج ریمان

بر اطراف عذارش موج رفتار      مسلسل مویها پیمان تراز مار

تو گفتی کافقاپ او تفاعی      کسب آورده بر خط شعاعی

ز رنگی فتنه عالمگیر کرده      بمرغان عشوه در زنجیر کرده

او طرح آشنائی را با این زن ریخت و پس از چندی با هم ازدواج کردند و سره این عشق چهار فرزند بود . در همین ایام بود که بهزی او بقصد شکار سوار زورق خود شده و بسیار دریا رفت که ناگاه

با سختی تندی وزیدن آغاز کرد و زورقش مستغرق امواج خروشان دریا گشته بطوری که راه را گم کرده

و نتوانست بنزد زن و فرزندان خود باز گردد و برای همیشه از دیدار آنان محروم گشت .



(۲) (۱)

مثنوی دوم که مطلع آن اینست: از باده

که بی سوز دل آم آهین است

سرم را باز هوری در کمین است

که مردم بی جهت گم میکنند راه

بلی دایم بلایی در گذرگاه

شبه خون غم در عالم هست

هاننا بحر فازه بر سرم است

جنون ترا گوشت چغنی بمن هست

دمادم رفته عقل و هوش از دست

بلا انگیزی و من نگنم

بگرداگرد خود چندانکه بهنم

بهره و صاحت را عذر خواست

بمداد این سرم داغ جنون را جلوه گاه است

موضوع بخصوصی و قابل ملاحظه ای ندارد. از لحاظ تعداد ابیات از دو مثنوی دیگر بلویل تراست.

از بدبختی و حرمان و بدحالی خود شری کرده به بی تائیری و بی قدری فن شعری پرداخته و چند بیت

در نکوهش شعر خود مد آورده و سپس اضافه میکند که علی رغم همه بی ادبی دارای یک صفت برجسته ای

است که عبارت از وفادوستی محبت و عدم کینه است. سپس خرابی را حکایت میکند که تعبیر آن

بقول خودش دوری موفقی از صدگاه ملک خان است. در بحث و سخن بیت بعدی ملک خان را مدح

کرده در آخر آن از خدمت او مرخصی می خواهد. این مثنوی بلویل کلی خوب است. در قسمت از اشعار آن

در ذیل انتخاب شده که اولی بلحاظ لطیف استعاره قابل توجه است و قسمت دوم در مدح ملک خان است.

(۱) غریب گریه چون طفلان بر چشم زده صد چاک در هر پرده چشم

زوخ بگو ننگه بر سر رخ ناز چنان کز پرده بیرون او فدا را

نخستین کرده از گل گونه خون سفیدای بهایش دیده آگون

پس آنکه در سواد آن زده چنگ شبه را کرده با بهجاده هرنک

(۲)

بود پردر گهی گردون چمن سای      نهید سر عرش هر او نهید پای

فلک رفعت گرفت از پایه او      تراشید آفتاب از سایه او

فنا نورو صفادر یکدیگر پیوست      وزان آب و گل این پیکی را نگرفت

که هستی فخر دارد بر وجودش      چنین موجود از بهر سببش

تعداد ابیات = ۹۲

-----

چهره ترکش آشیانی پر ز شهباز      همه شهباز او مشتاق پرواز

بی کهک دل آن بازان خونخوار      ز پیکان تمیز کرده نون منقار

تعداد ابیات = ۲۱۰

(۳)

ما مثنوی سوم که به این ابیات آغاز شده :

بیای سبهر پلنگینه پوی      هوسرانه بنشین و بگشای گوی

ز شیران یکی داستان گوی کن      نبرد پلنگان فراموش کن

چندان خوب نیست . غرض شاعر از ساختن این مثنوی فقط مدح جهانگیر شاه بوده و از مثنوی کار

قصیده را خواسته است . داستان مثنوی بدین نحو است . روزی جهانگیر در دربار بخدمشگزاران ابراز

لطف و عنایت میکرد که چند تن مجروح و خون آلود وارد دربار شدند و فریاد کردند که دو شیر

درنده دو همیشه ای نزدیک دهکده آنها پیدا شده و تهاشا کردند که برای نجات مردم آن دهکده اقدام شود

جهانگیر پس از شنیدن این دادخواهی تصمیم گرفت آن دو شیر خطرناک را شکار کند و بدینال این تصمیم

باعده ای از شکارچیان عازم آن بیته شد و آنها را شکار کرد .



بعد از خواندن مقدمه مثنوی خواننده انتظار دارد که آن قسمت که مربوط به شکار باشد با  
 هنرمندی شاعری وصف شده باشد ولی این قسمت هم مثل قسمت های دیگر مستوفی و خالی از تأثیر است.  
 ازین مثنوی چنین استنباط میشود که طالب در ساختن مثنوی بزمی قویست و پرمایه نموده است.  
 تعداد ابیات = ۹۷

### فلمات

فلمات طالب از لحاظ ضمون بدو قسمت منقسم است یکی مدحی که عینا مثل قصیده است با  
 این تفاوت که فاقد مطلع است و غالبا از ۲۵ تا ۳۵ بیت است ولی در بعضی موارد عینا از ۱۵ بیت  
 کمتر ندارد. قسمت دوم محتوی مضمون منفی و متنوع است که عبارت از <sup>خبر</sup> تلافی - بیان بیماری -  
 الی غیر اینها است. هجو و هزل است. ۳۰ دویتی بسناپت ساخته شدن سکه بی ضرب در عهد جهانگیر  
 سروده شده است یکی از اینها چنین است :

چو در ضمیر جهانگیر شاه جلوه نمود که سکه میکند از ضرب روزگار

شکوه عدل جهانگیری از نهایت رحم رواج سکه بی ضرب داد در عالم

تعداد بیتها در این قسمت از ۲ تا ۲۳ دیده شده است. فلمات طالب بنده خصوصی ندارد

سایر مختصات سبک کلام که بعد از مرود بحث قرار گرفته در فلمات او نیودار است. ۳۰ فله

عبارتیه دارد که مربوط به شخص معینی نیست یکی از آنها در هجو اسپ است و دیگر در هجو حاسدان

خود و سرزمین در هجو اشخاص مجهول. هجوهای مستقل او مانند سه هجو مزبور ملو از مزاج و فلمات

نگاهی است و چنانکه در یکی از فلمات گوید برای فتن بستن به این اقدام میزند.

زمین نوا سنجیم غرض مشی است ورنه این نغمه‌هاست زمین گوی

آخرین این هجوها ۲۲ بیت دارد و بدین لحاظ درخور توجه است که در آن قوافی مشکل را انتخاب کرده است. چند بیت آن را در اینجا نقل میکنیم :

|                                  |                                                  |
|----------------------------------|--------------------------------------------------|
| معاندان که مرا دلخواه را نفاسند  | بلفظ ناسرو بمعنی تمام نمناسند                    |
| و اهل نلم شمارند خویش را هیبت    | بمعنی که این دوسه مجهول درجه <sup>۲</sup> سواسند |
| نه در آنکه خرد را و خرد فهم کنند | نه فهم آنکه علم را و علم بفهماسند                |
| باطلین مخفی دست رد نهند و سرود   | که این خزان همه سوداگران گریاسند                 |
| بوصفشان جگر نطق را چه می کاری    | ضمیمه طالب گایمان غریب احتاسند                   |

دو قطعه که در طلب شراب است خوب ساخته است هر دو را اینجا نقل میکنیم. قطعه دوم مخصوصا

از نظر ترکیبات و کنایات و استعارات که برای توصیف شراب آورده دارای لطف خاصی است :

(۱) صاحب گرمانهم جویی که عطا رفت چون کاسه ما گفت تهی می نهشته<sup>۱</sup>

القه نه مستیم و نه هشیار بلا شست گریه دهن آلوده یوسف نسدیده

(۲) ای صاحب از تو در شکنجه فیض در دریای دن فرست مسرا

رشک فرمای ماه آمو صدحی زان مقام کهن فرست مسرا

شعله کون غنمی که جلوه آن لاله سازد حسن فرست مسرا

۱ - ۲ نسخه بدل این مصحح اینطور است چون کاسه ما کیسه تهی شد نهشته

۲ - چون کیسه ما کاسه تهی شد نهشته



مدتی شد که تیره انجمنم      شمع مینا لگن فرست مرا  
 مرغ دوشم نسیم متعاقبت      گل ماغر چمن فرست مرا  
 خون لعل بدخشت گریخت      خال مشک ختن فرست مرا  
 هندوی چند گفته بی رویا      همه سیمین کفن فرست مرا  
 صنم نشاء را برستم نام      سبزه گفتمی بمن فرست مرا  
 مردم چشم بدنگهان بمنسی      آنچه گفتمی بمن فرست مرا

زمانی جهانگیر فرمان داد که شهبان او ریشهاشان را بتراشند طالبین به این فرمان نداده  
 درخانه نصرت و غدر خود را از حضور در پیدگاه شاهنشاه بوسیله قلعه ای خواست که چند بین آن چنین است:

سفر میکنم صاحبها ورنه من      چه سر بلکه گردن تراشیدمی  
 بناخن نه با تیغ از روی خویش      من این مفت سوزن تراشیدمی  
 سرور من واپرو بیروت و سوره      برسم برهمین تراشیدمی  
 زرج و تراشیدمی و ذ      نکات ملون تراشیدمی  
 زو این گیاه خدا گفته را      نه از بهر خرمن تراشیدمی  
 که سنبل چو آرایش دامن است      بی زوب دامن تراشیدمی

بدان قلعه نیز اکتفا نکرده و قلعه دیگر در همین مضمون سروده و تقدیم شاهنشاه نمود و چند بیت

لمر در زمین بیان سیرت و اخلاق ظاهر در صفحه ۵۵ ضمیمه شده است .



قلعه‌ای که در آن برای دیدار از خواهر خود از چهار نگین رخت خواسته است<sup>۱</sup>م قابل ملاحظه است  
و چنانکه پروفیسور ادوارد براون اظهار عقیده کرده اشعار عاشقانه در ادبیات فارسی زیاد است اما  
ایمانی مانند این قلعه که از محبت عمیق و صمیمانه خانوادگی حکایت کند تصدیق‌ناپذیر است.  
چند هزل کوچک نیز در دیوان طالب وجود دارد که چون دارای اهمیت چندانی نیست به آن اشاره نگردید.

سپهر کرم نام قلعه‌ساز است

چشم دیوانه‌ایان میسر است

مکتوب در مقام المودت است

### ترکیب بند

ترکیب‌بندهای طالب بطور کلی خوبست و منامین<sup>۲</sup> آن با منامین فصاحت و بکی است. \* بعضی از همه  
به بیان حال خود و شکوه از بی وفایی روزگار غدار و وصف بهار و فواید قناعت و هجر بار و غیره  
پرداخته است. \* ترکیب‌بندهای او با استفاده یکی در مدح سروده شده و منامین فوق را بصورت تشبیه  
آورده است از عشر ترکیب بند مدحی وی دو بار در مدح غازی خان و چهار بقیه در مدح حضرت علی - ملکی  
خان - میرا بر القاسم و عبدالعزیز خان غریب جنگ انشاء کرده است. \* موضوع مهمی که در ترکیب‌بندهای  
غالب به چشم می‌خورد عبارت است از اینکه تعداد بیت هادربندهای مختلف در ترکیب بند متفاوت  
است و این برخلاف رسم شاعران پیشین است. \* بطور یقین معلوم نیست که آیا طالب خود قیود قدیم  
را رها کرده یا نقل کنندگان دیوان او اشتباهات یا عمد بعضی ابیات را حذف کرده اند. موضوع صورت  
دوم بحقیقت نزدیکتر است زیرا تعداد بیت های بعضی بندها در نسخه های مختلف فرق دارد. \*

۱ - قسمتی از این قلعه در صفحه ۴۸ ضمن شرح حال او نقل شده است.

۲ - تاریخ ادبیات ایران جلد چهارم ترجمه رشید یاسمی صفحه ۱۷۰





اینها چند نمونه از ترکیب بندهای اوست :

|                           |                          |
|---------------------------|--------------------------|
| نفس راست هر جگو تهر است   | باز خاطر عیش دلگیر است   |
| مهر سینه ناله زهر است     | مهر دیده گریه زار است    |
| لیم از زهر چاشنی گهر است  | تنم از درد عافیت طلب است |
| قامت ناله ام زمین گهر است | جبهه گریه ام فلک سایست   |
| سرمه درد ماخ جان مهر است  | شکم در مذاق دل زهر است   |
| بر دلم زخم ناخن مهر است   | کای ناله های نغمه طراز   |
| زمین سبب روی دیده گلگونست | جیب اشکم لبالب از خونست  |

|                                    |                                     |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| بلبلستان شده بستان مثالی که مراست  | بازگی کرده گلستان خیالی که مراست    |
| سر منقار زبان طولی لالی که مراست   | هم زخون جگر نعل چوکی ساخته سرج      |
| گوه گوشته امروی خلای که مراست      | کرده آهنگ تبدیل بشکر خنده عیسی      |
| در دل طبع گوه سر جلای که مراست     | زده باخونی نهان فال لبور از لب نعلی |
| زوب جوران خیالی خار خالی که مراست  | دمدم موج صفا میزند از بساده فیض     |
| جام اندیشه لقب پاره مثالی که مراست | عنقش هست که حد مرغ دل آورد بدمام    |
| خال رخسار خرد گفته سوهیای دلم      | نود پیمانی فلست بده سودای دلم       |

هر چند عزیز بود گام

دردیده کاینات خوارم

گر شد شوم ز پای تاسم

در کام زمانه زهر مایم

من ابرنهم چرا شب و روز

تا یک دل و سر یک مایم

من بحر نیم چرا همه عمر

غللان بر خاک و بهرام

از عنجه اشک گلستانم

وز لاله داغ لاله زام

لب تشنه جو سبزه سرایم

حسرت زده چون گی مزانم

این جمله ز بهت واد گونست

میدانم و شکر میگذارم

بایست چهل نمیتوان کرد

اینست که چاره ندانم

طالب زمین پس ساز با غم

دهگر زمین گفتگو مزن نم

بیا که خاقدگی گویند نقاب شکست

هوا ز حسن شفق رنگ آفتاب شکست

دراو بعضی باد صبا و سنبل سر

بطرف روی سمن زلف نیمصاف شکست

زبان سرخ چمن شوخ شد بصری نیاز

کنون که پردگی غنچه را حجاب شکست

دروین بهار سمن و عشق لاله رضای

گه آب و رنگش با زار لعل ناب شکست

بستی که نرگس مستم بگناه مضوی

بباله بر سر کیفیت شراب شکست

مهی که بر فلک از باد دامن حسن

دل ملا یکجای چون شیشه حجاب شکست

گللی که ذوق تناسلی گلشن رویش

بهار طلی شده را پای دروناب شکست

چمن ز نخل قفس بستگاه سایه گرفت

صبا ز سنبل زلفش عبهر مایه گرفت









(۲) در سینه درآ و شعله در طور افکن در دیده خرام و تار در نور افکن

اجزای دلم در آرمك يك بنظر هر لغت که بیداغ بود در افکن

(۳) ای دست اجل مدد گیر بهان زودم دوری مفکن میان تار و سودم

این لقمه تلخ لایق کلام تو نیست ای خاک مغرور مرا که زهر آلودم

(۴) در عهد رخت خال و زخم میبالد هرگز گلی چمن چمن میبالد

هر یاد لب تو غنچه در جامه پوست هر لحظه هزار پیسرمی میبالد

(۵) با آنکه مرا سرعت بیک نظر است هر لحظه رهم بسدعا دور تر است

چندانکه روم بگردد منزل نسرم گوش که زمین نیز بمن مسر است

(۶) دور از تو نمیب سیندام تاب و نصبت روی سحر نمونه زلف شب است

از دل نسب جان شب غم پر میسم آهی زدی گفت خویش نزد یک لب است

(۷) می بودو لطف تو نسودم نمبود در زانکه بود نبود سودم نمبود

بنم تو بود مجلس آفینه و من حکم که بیرون از آن وجودم نمبود

(۸) ای آنکه دلت عاز ز مشرب دارد این شیره ترا دور ز طلب دارد

تاکی گوش مذهب حق مذهب ماست در گوشم گو که حق چه مذهب دارد





هردو یافته میشود « صفحا براهمیم <sup>(۱)</sup> میگوید « شاعر لفظ تراش معنی آفرین موجد طرز تازه ( است ) .  
 جمیع اقسام خاصه فصاید را به قدرت تمام گفته « در پدیدهها آمده است « طالب آملی از عمرای بلاغت  
 آفرین و فصای نزاکت آفرین است « کلمات الشعر <sup>(۲)</sup> میگوید « ( طالب ) صاحب سلیقه و ذوق کمال و غنی فکر  
 و غنی خیال بوده و اشعار عالیه کبر دارد « شمع <sup>(۳)</sup> چنین المهار نام کرده است « شاعر غنی تخیل  
 جوهای معانی بلند و غواس بحر لآلی دلپسند است . سخن را به رحمت والا مینوازد و پایه او تاسدرة الیقینی .  
 میراند « نثر عریض <sup>(۴)</sup> میگوید « کیف اشعار آیداری کیفیهای مادی و صله کنیم شگفته این رخا ازای و با حین  
 و خاطر همیشه بهار در نمونه فردوس برین . شاعری ادا یند تازک تلیس با رنگ همین معنی تراش ( است ) «  
 مهروز بر علی عبرتی علیم آبادی در ریاض <sup>(۵)</sup> افکار میگوید « کنیم همین غنای غنوی ازای و اشعار و رنگینش  
 بهر کام و دهان زبان و شیرین فرما ( است ) « نزارند <sup>(۶)</sup> عامره تالیف غلام علی آزاد و مجمع <sup>(۷)</sup> الفوائد  
 سادگی کتابدار به ترتیب او را شاعر غنی تخیل و شاعر هموار نوشته اند . عرفات الماعظین و مهخانه  
 دو تذکره است که مولفین آنها شعر طالب بوده اند هردو با عبارات پرشکوهِ از او یاد میکنند .

(۱) صفحه ۵۶۵

(۲) " ۱۳۵

(۳) " ۶۹

(۴) " ۲۷۲

(۵) " ۱۰۷۷

(۶) " ۷۸

(۷) " ۲۲۴

(۸) " ۲۸۲

(۱) در میان نه طالب " نادره عسر فرید زمان و وجود دوران " فلهداد شده و سپس مولف اضافه کرده است که

" استعداد که با او است یا دیگر عسر ایمن ایام نیست " عرفات العالیهین عبارت ذیل را نوشته است

" نوکل شاداد بوسستان معانی غنیم سیراب گلستان سخنداننی جوهر مخزن قایلی ( گوهر ) معدن کاملی

محمد طالب آملی جوان نیست از مستعدان زمان و صاحب لایعقتان دوران • بنایم التایم خوش لایعقت

فصح ملج فاضل قابل صاحب خلوت عالی فکرت تازه گوی بسیار فانی شاداد ضمیر جامع فنون

هنرمندی صاحب نعلی ( که ) دوران دلپسندی کلام چون گل باران بهاری خورده با طراوت و میانی

چون شمس با فکر آشفته خوش خلوت دور شهر و از کلام خسته نظام بسیار تازه نغمای عبارت نمکین

استماع را تنی با مزه وی اندازه بهیک فطرتی از خیالات مقداوله سهل کوتاه اندیشان لغتی فم کمال برتر

می نهد و در سخن فکرتی از جاده افکار روایت تراست (۱۳) بلندگویان نیز گلی چند برتر میدود "

در میان این تذکره نویسان تنها يك نفر است که نسبت به طالب نظر خوبی در کتاب خود ابراز ندارد

و او لطیفعلی بهیک آذر بیگدلی صاحب آتشکده آذر است که به عقیده وی طالب " در شاعری ملز خاص که

مطلوب عسر ای نیست دارد "

بهداست که نظریاتی فوق کلیاتی پیش نیست و هیچکدام از آنها متکی به تطبیق و سنجش دقیق نیست و

اینک ماحضی المقدور این ولایه را انجام میدهم •

(۱) صفحه ۳۸۶ از دوره یابی از ۱۳۰۵-۱۳۰۶ در آملی از مرتب است • این بهیک فاضل در آملی

(۲) نسخه عکسی کتابخانه ملک شماره صفحه ندارد و ذکر الالب به مرتب بهیچ آمده •

(۳) کذا است بر این معنی که عسر ای و کذا بهیچ نیست • کمال از فم فم عسر ای و کذا بهیچ

(۴) صفحات ۱۷۰ - ۱۷۱



طالب و سبک هندی

طالب آملی که یکی از برجسته ترین و پرمایه ترین شعرای سبک هندی است و عصر او دوران ترقی و کمال این سبک بشمار میرود بنا بر این مناسب است که قبل از پرداختن به ذکر خصوصیات شعری طالب کللیاتی از سبک منور بصورت مقدمه بیان شود . البته در این مقدمه وارد بحث های مختلف که پیرامون این سبک شده است نمی شویم از این نظر که جهت اخصار و مراعات و از تکرار غیر لازم مطالب جلوگیری شود

مختصات این سبک و بعضی تغییرات که نسبت به سبک های دوره های قبل در لفظ و معنی بوجود آمده بطور مستقل و جدا بیان نموده بلکه تا آنجا که مربوط به موضوع بود در ضمن مختصات سبک شاعر گنجانیده شده است . علت تسمیه این سبک به هندی آنست که ابتدای دوره شروع و نخستین دوره تکامل و توسعه آن در سبزمین هند بوده است و بزرگترین شعرائی که در این سبک شعر سروده اند در هند میزیستند و در دوره ای که این سبک در شعر فارسی رایج بود شعرای ایران نیز همین سبک را بکار میبردند در میان شعرای سبک هندی دسته ای بودند که زبان آنها فارسی بود ولی همگام از ایران به هند یا بالعکس مسافرت نکرده بودند و عده ای دیگر شعرائی هستند که از ایران به هند مهاجرت کردند . بعضی از آنها در همانجا به درود زندگی گفته اند و بعضی به ایران باز گشتند .

اثر تحول سبک از عراقی به هندی در شعر فارسی از قرن نهم تقریباً نمودار شده ولی دوره شروع و کمال آن بعد از دوره جامی ( ۸۱۷ - ۸۹۸ ) یعنی از قرن دهم است . این سبک تا قرن دوازدهم ادامه یافت و در این مدت راه ترقی و تکامل را می پیسود . قبل از قرن نهم شعرای فارسی زبانی در هند



میزبستند که میبایست در تاریخ تحول شعر فارسی آنان را هم در شمار پنهان گذاران سبک هندی نام  
برد از جمله شاعر پرمایه و گرانقدر امیر خسرو دهلوی (م ۷۲۵) که اگرچه در اشعار خود چه در مثنوی  
و چه در غزل و سایر انواع کوشش کرده است که سبک عراقی و سبک متداول در عصر او بود شعر به گوید لکن  
با تجزیه و تحلیل افکار وی بخوبی می بینیم که اکثر افکار و تغلیظات اجتماعی و سیاسی که بعدها  
در سبک شعرای هند بروز و ظهور یافته در آثار وی نیز نمودار است. اگر از تفسیر از اشعار او که  
چندین تفسیر در آن بیشتر است بگذریم قسمت دیگری میماند که ذوق و ابتکار در آن بیشتر نمودار  
میباشد و زاده طبع سرشار خود اوست و سلاله همین قسمت است که ما را به ریشه سبک هندی در شعر فارسی  
و معرفی میکند البته از نظر سبک هندی میتوان بعضی از اشعار شعرای قبلی را نیز سلاله کرد ولی این  
اثر در اشعار آنها مانند امیر خسرو چندان ظاهر نیست.  
سبک هندی را باید سبک غزل گفت زیرا غزلیات مهمترین قسمت های شعر سبک هندی را تشکیل  
میدهد و غزلیات این سبک معمولاً ابتکاری است. مثنوی در این دوره نیز مانند دوره های دیگر شعر  
فارسی در درجه دوم باقی ماند. شعرای سبک هندی بیشتر مثنوی های خود را بتقلید سه شاعر معروف  
امیر خسرو و نظامی و جامی ساختند. قصیده در سبک هندی اتر قابل توجهی ندارد و اصولاً میل به قصیده  
سرایشی و سایر اقسام شعر غیر از غزل و مثنوی در میان شعرای این سبک وجود نداشته است این نکته هم  
قابل ذکر است که از حیث کمیت اشعار سبک هندی نسبت به سایر سبکها ترجیح دارد. از میان شعرای  
سبک هندی صاحب نظیری در غزل سرایشی عرفی و طالب آملی در قصیده و غزل فیضی در مثنوی و قصیده  
و سایر اقسام شعر در آن دیده می شود که اینها را باید سبک هندی نامید.



و کلام در غزل و مثنوی و قصیده قوی اند . از شعرای معروف دیگر این سبک میتوان محشم - امیدی -  
ضمیری - هلالی - اهلی - وحشی بافقی - طهروی و زلالی و غیره را نام برد .

### مختصات سبک طالب

یکی از مهمترین مختصات سبک طالب با بهر است برگویم سبک هندی تنوع و ابتکار است  
شعرا این سبک تنها به این نکته توجه داشتند که آنچه می سرایند تازه و ابتکاری باشد و این نوع  
ابتکار بهر مضامین نو و تشبیهات و استعارات و کنایات و ترکیبات تازه نمودار شده .

### ابتکار در مضامین

از جهت معنی و مضمون اختلافی که بین سبکهای مختلف شعر فارسی بطور عموم به چشم می خورد آنستکه  
در ابتدا شعر فارسی چه در معانی و صفی و چه در معانی مدحی ساده و لطیف بود ولی این سادگی بتدریج  
از میان رفت و جای خود را با الفاظ مشکل و صنایع لفظی و معنوی و مضامین تخیلی و معانی اغراق آمیز  
داد چنانکه در دوره سبک هندی قدرت تخیل در شعر فارسی به سرحد کمال رسید بهدامت که مایه را هم  
که امروز در بعضی از اشعار سبک هندی می بینیم زاده همین میل شعرا به آوردن مضامین نو است .  
طالب خود دو ضمن ابیات ذیل توجه خویش را بسامین و افکار ابتکاری نشان میدهد و این ابیات  
میتواند بطور نمونه نشانهای از توجه سبک هندی با ابتکار در لفظ و معنی باشد :

|                                   |                                    |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| چو باغ دهر یکی کهنه گلشنم طالب    | بهار تازه من معنی جدید صفت         |
| طالب از هر روی غیره ما تازه تراست | رویی ماست کز آن تازه تری نیست پدید |
| خیالهایی از آن شبهه ساختم طالب    | که اختراع سخنهای خوش فاسد کنم      |

نظیر این ابیات که در آن وی میل و علاقه خود را نسبت به 'روشن تازه' و 'معنی جدید' و غیره اظهار میکند کم نیست و همین میل و علاقه بود که او را وادار میکرد که هرچه بیشتر نیروی تفهیل خود را به کار میانندازد نتیجه این تلقی اغلب بصورت ابیات خوش مضمون درآمده ولی در مقابل بعضی اشعار رست و تفهيلات کم مایه نیز او در شعر وارد ساخته که بعد از آن ذکر میکنم . اینک چند نمونه از مضامین خوب طالب :

|                                     |                                             |
|-------------------------------------|---------------------------------------------|
| خانه پر شد ز جمال تو بر آنم که زرشک | دست خورشید گریبان ندوده و زدن را            |
| از بیم تو جان جماله بکنج لب تسلیم   | جمع آمده موقوفه بیک چمن حسین است            |
| غیر نثاره رخسار لواز سروده دل       | اشک را در فک کان بر سر موگان آرد            |
| بسکه بر سترگران شد جسم غم پرورده ما | بعد مرگ از خاک مشوقانه غیظه کرد ما          |
| لب از بگشتن چنان بستم که گوشه       | دعان بر چهره زخمی بود بهر گشت               |
| گلی که ذوق تماشاغای گلشن رویش       | بهار طی شده را پای در و کتاب شکست           |
| چنان ز حسن تو اجزای بزم رفته زهرین  | که گر صراحی می بکشد صدا نکشد <sup>بگش</sup> |

علاوه بر ایجاد مضامین نو و تازه طالب مضامین قدیم را که شعرای پیشین بیان کرده بودند

بسیار ابتکاری خاصی بیان میکند مثلاً :

|                                  |                                    |
|----------------------------------|------------------------------------|
| نومیدی از وصال تو حسرت بگاز بود  | صدجا گره زدم امید پرورده را        |
| بلغمه ای که فلک بنفسم ز مشعل مهر | مرا ترا نگور و خوریدم در آگوا نکشد |
| برگور غزل سخن خوشتر اهل معنی را  | چرا که از پس مرگ اعتبار می یابند   |



طالب دكم عزيم لبي داشت كه ناگاه پاي مژه لغزیده بچاه ذهن افتاد

چشم تو بهای سنی      يك يك پكر شراب حكمت

یکوی و سزدن جودت هزار جا گوئی      که بدامن و کف پای من و کان لغزید

زوجشهای زره دام آهنین فکندند که مرغ ناوک او را در آورند بدام

در آوردن ضامین نو غالباً بطی راه افران را به هموده که کیفیت اشعار او نتوانسته است با کمیت

آنها را بری کند و بعضی وقت وجود اسپام و ترکیبات ناروا همراه با هم دیده و دور از هم نشان میدهد.

چنانکه برای خواننده عادی فهم آن مشکل میسر می‌شود تا بر بهیتهای زیر:

صبارا غالبا کفناخی ای وه داده باز لهنس که دیگی موی شمیر از زمان زمانه <sup>می آید</sup> ~~آید~~

از سکه تنم چون مژده ندانم و دراز و ضعیف امثال غم شان زلفم ساخت

کامی هم ایستاد و میندازد که بهیچوجه با اشعار بلندوار قابل مقایسه نیست. بند بیت برای

نشد قویتر در کوفتم هیچ

ز موی چرب تر از دود عیسو      ز گام را بر وزن نان قناد است

تو حراشی و من خفای طالب تراشب زنده میدارد سرا روز

سجده خانه خم بکر بود دختر مذ      نگاه پرده شکاف منی بکارت پرده

این روش را اصولاً برای سبک هندی داشته اند که حتی در يك غزل آنها اغلب در نهال چند  
بیت عالی و خوش نظون ایجابی سلیقه آمده چنانکه خواننده نمیتواند تصور کند که این مردود نتیجه  
طبع يك شاعر است. در لیکهای قدیم نیز این اختلاف هست ولی نه بدین صورت در يك غزل و اینك

مثالی از يك غزل لالپ : از آن ماه و آن گیسو

و عارث چمنت بر بهار منتها است که گل بدست توان شایخ تازه سر ماند

اگر به جامه آلودی فغان اشک از آن نه ابرو بجای و نه آستین بر ماند

### ابتکار در تشبیهات و استعارات و کنایات

میدانیم که تشبیه و استعاره و کنایه از قدیمترین ادوار شعر فارسی جزو ارکان شعر بشمار  
می آمده ولی در طول چندین قرن تحول و تحول در آن تشبیهات را به یافته تا سبک هندی رسیده است .  
این تشبیهات يك قسمت در الفاظ و کلمات بود و يك قسمت در مفهوم و اساس تشبیه . در مورد کلمات  
اکنون بحث نیست ولی اساس تشبیه بر اثر ذوق شعری دوره های مختلف تشبیه میافته و هر چه بیشتر  
به دوره سبک هندی نزدیک میشویم بیشتر شعرا با ابداع تشبیهات و استعارات و کنایات متماثل و متوجه  
بوده اند . در دوره سبک هندی اساس تشبیه و استعاره و کنایه بر تازگی و تنوع و ابتکار قرار دارد .  
بلور کلی تشبیهات این دوره مشکل و دقیق و دور از ذهن است اگرچه لالپ آملی نیز همین روش را  
دنیا می کند ولی با این وصف تعداد قابل توجهی از تشبیهات وی بسیار لطیف و روان افتاده و  
اینك چند نمونه از تشبیهات خوشه وی :



آغشته حد هزار کدورت مزهر چرخ      مانند دره در ته مهنا نصیحه ام  
 روی هوأ آفتاب را بمیان در      تفرقه صبح بزم و صبح مزار است  
 بیرون آید نفس افتان و خیزان از دل تنگم      جو بهیسی که باز نچیر از زندان بیرون آید  
 سواد زلفش آمد در نالیزان شاهمان گفتم      بنستوری که شام روزه دار از دره بیرون آمد  
 دست بر نیم منه کین خسته را      پوست بر تن کرد روی اشکوار است  
 بی طراوت صیو برک لاله پللی عینم است      گوشه دامان موگانی که اشک آلود نیست  
 گاهی اوقات تاثیر محیط هندی هم در تصبیات و استعارات او دیده میشود مطلق در ابیات زیر:  
 دلا مزاج تو قندهار در خور نیست      بیا که دیده ام از اشک ملک پنجاب است  
 صفت بهمن که گر باد وزد بر کاکل صبح      ز غیرت خویش را پروانه چون هندو بسوزاند  
 در موارد استعمال استعاره باید گفت که طالب عمر بدون استعاره یا بقول خویش ساده گوئی  
 را به سردگی در کلام تمهید میکند و آنرا بی نمک و بی ملاحظه میداند چنانکه میگوید:  
 رساده گوئی اخسره نادسم لطالب      من و سخن بهمان لیز استعاره خویش  
 سخن که نیست درو استعاره نیست ملاحظه      نمک ندارد شعری که استعاره ندارد  
 اینک نمونه های چند از استعارات زیبا و ابتکاری طالب را نقل میکنیم:  
 رفته مدت عمر خسرو و عهد صبح      صرف يك بخیه عود در جگر پاره ما  
 بدروازه باغ خلقت که از وی      گلستان جنت بسرد شرمساری

ز گلبرگ هر صبح کفکول بر کف      بدر سوزه آید نسیم بهساری

چشم که دوری عین گم ز دیده خلق      هزار شکر که بیرون از این کتاب نشد

کاخ دلم آماده صد گونه خرابی است      این کعبه پذیرفتن تصویر ندانسد

لاله از جلوه گه ناز بیرون زد خرگاه      سبزه از خلوت محبوبی بیرون آمد

سرو را باز بدل غوغی لیلی جا کرد      بید را باز بر سر خویش چون آمد

( مطلع ترکیب شد )

اما استعارات طالب همیشه معیار بالا را حفظ نکرده و در انبوه بی حد شمار آنها

استعارات کم ارزشی هم مشاهده میشود . دویست برای مثال نقل میکنیم :

حاشن را کم کند از اضطراب      راه سوراخ دهن صبار زبان

جلوه طفل خیالت بدل از غایت مهر      مادر چمن مرا شیر بهستان آید

طالب به کنایات هم توجه زیاد دارد و مکرر بتکار میبرد ، بطور کلی کنایات وی خوب

و دلپذیر است و بعضی دسته تقسیم است دسته اول آسان و ساده است مثل کنایه ( چمن سوزن )

از برای سوراخ سوزن ( در شب تاب ) و ( آتش حل کرده در سحاب ) برای شراب ( ناسفته گوهر

مزان ) از برای اشک ( گیاه خدا گشته ) از برای دهن ( مرجان فروین ) از برای سرخ رنگ

( جامه عیدی ) از برای جامه سرخ و امثال آن . دسته دوم کنایاتی که تاحدی مشکل و دور از ذهن

میباشد چند بیتی از دسته دوم بطور نمونه ذیل آورده میشود :



چکیده خفایان (تراویس قلب خفایان گرفته - ناله درد آمیز) (۱)

مده بنفشه ما گوی خاطر ای ملرب چکیده خفایان قابل عنیدن نیست

جو گنشم (موی) - سلید و سیاه (۲)

بالب که رفیق حلقی چه دم بستود در مجلسیان عزیز نا میسوم بسود

این را عزت بفضل بود و بهیسی او را حرمت بسرهی جو گنشم بسود

آیدندان (ضمیمه و تعریف) (۳)

زهی به تیر و کمان تو تیرم خانه سهر خبی به پهن زبان تو آیدندان نهی

خیب قلم (اوران کاغذ ما سو ساده که بنویس و خوشی بر آن توان نوشت) (۴)

میتوان ز در قلمی خواه بشون خواه به نعل صنفه گاهی رخساره ما خوش قلم است

آفتاب مشرقی (بمع) (۵)

زخیلت آفتاب مشرقی غدیر کنا و آغش که او را آفتاب مشرقی زیب میان آمد

(۱) مصالحات الشعراء الیه و اوسته چاپ مطبع نولکتور سنه ۱۵۶۲ فرهنگ آندراج چاپ تهران سنه ۱۳۴۷

|     |   |   |          |
|-----|---|---|----------|
| (۲) | " | " | صفحه ۱۶۱ |
| (۳) | " | " | ۱۶۲      |
| (۴) | " | " | ۱۶۱      |
| (۵) | " | " | ۱۶۰      |

با را فکن

( صلی فروکن کردن ) ( ۱ )

گلزار عین و لاله سجان نشاط را      با را فکن فواغل عین این مقام بود

تیر کا کل ریا

( تیریکه موی کا کل را از سر بر ماید و شخص را خبر نشود ) ( ۲ )

مگر کز سرت موی سودا رسا رسد      یکی تیر کا کل ریائی طالب کن

دسته سوم عبارت از کنایاتی است که ملور اصطلاحات زبان بکار برده میشود اینگونه کنایات

در شعر البدر اکثر موارد لطیفی و علاوه بر افزودن بر زیبایی کلام ملور شاعر را نیز که شاید ادای

آن با الفاظ دیگر مقصور نباشد اهتمام و کمال بپایان میکند مثلاً در بیت زیر :

در کعبه دو رویه گریزنی تیغ      آن کبیت که آورد بسروست

اصلاح ویژه " سرو آوردن " روح شعر است و تنها جمله ایست که میتواند کیفیت بخصوص استخراج احسانات

اعتراض و جرأت و خوض و رعید و ادب را به مختصر ترین وجه بیان کند . اسادر بعضی مواضع دیگر گردیده

میشود که ملور شاعر فی نفسه استعمال کنایه برده است . بعضی از این دسته کنایات در دیوان

او عامه پسند و سهل الفهم است ولی فهم بسیاری از آنها مستلزم دامن الملاحظات کافی ادبی است

در هر حال استعمال بسوء کنایات قدرت این شاعر را در تمهید بنبوهی ثابت میکند . اینک بذاکر

چند نمونه از این دسته از کنایات شعری طالب می پردازیم :

( ۱ ) مصالحات الشعراء صفحه ۵۴ فرهنگ آنندراج صفحه ۵۵۸

( ۲ ) " " " " ۱۲۵



بست نرفتن ( کاری از دست کسی ساخته نمودن ) (۱)

تاوس و زبس بصارت مقومم      قسم نمیرود که زگل یا برآوردیم

شماره نفس بجای و پنج افتادن ( آخرین نفسها را برآوردن )

براه وعده او کاروان عصر گشت      شماره نفس اکنون بجای و پنج افتاد

گنجم نبودن و جو فروختن ( دوری کردن )

غلط نماست متاع فلک بهوش که گردون      سماجوی نرفتنه که گنجمی ننمایند

برای آتش گرفتن آمدن ( جاگرم ناکرده رفتن ) (۲)

برفت جان بهشتایی که در تن آمده بود      گمان بوی که با آتش گرفتن آمده بود

ابرو بلند کردن ( نمودار شدن ) (۳)

ایمک بملک تالافه عید مستورست      کاسرو بلند کرده شلال معانیم

بالین کم نهادن ( خواب گران کردن ) (۴)

فلک وسیله بیداری مهیا ساز      که بخت خفته ما کج نهاد بالین را

| (۱) مصطلحات الشعر | صفحه | ۲۰۵ | فردوسی آنندراج | صفحه | ۱۸۶۰ |
|-------------------|------|-----|----------------|------|------|
| (۲) " " " "       | "    | ۲۲  | "              | "    | ۶۴۹  |
| (۳) " " " "       | "    | ۲۸  | "              | "    | ۱۳۲  |
| (۴) " " " "       | "    | ۶۰  | "              | "    | ۵۸۸  |

(۵) مصطلحات الشعر  
فردوسی آنندراج  
۶۵۱

هر آورده زبان ( اخلا و استعاره امری - منکر امری شدن ) ( ۱ ) ( چهار گفتن یکی که کار نبندد ) ( ۲ )

گفتم زبان ناله برآورد مو مرا گفت آنقدر بنال که آهن مو خود سفید

در آب راندن ( ضرب دادن ) ( ۱۳ )

خرنده ای تو ای فلک و من خرم ولی بی آنچنان خری که بودم آب را نهی

هر وقت ( برداشتن و پذیرفتن ) ( ۱۴ )

از آن مقام سرگردم این غزل طالب که دوش فایده ام بر نداشت با زردی

و اینک پاره ای از کنایات دیگر طالب بدون ابیات ذکر می شود :

چشمه گمان ( بدان شدن چشمه - مصالحت الشعرا صفحه ۷ ) از پوست بیرون کشیدن ( پوست

کندن - مصالحت ۳۲ - آندراج ۲۲۹ ) از پوست برآوردن ( در کمال هادی بودن - مصالحت ۳۲ -

آندراج ۲۲۹ ) بر سر کار نشستن ( مشغول شدن به کار - مصالحت ۹۵ - آندراج ۲۶۹ ) بیضی حرف

( غرضی که حرف او بگریز آید - مصالحت ۱۱۲ - آندراج ۱۹۵ ) پاک کشیدن ( آینه و مرصع

آینه را رفتن - مصالحت ۶۷ - آندراج ۸۶۷ ) خم کسی خوردن ( گول کسی خوردن - مصالحت ۱۸۸ -

آندراج ۱۷۸۱ ) دره بیست دیدن ( دیدن و بی کسی سرایت کردن - مصالحت ۲۹۹ - آندراج ۱۸۱۷ )

( ۱ ) مصالحت الشعرا صفحه ۲۷۵

( ۲ ) امثال و حکم دهخدا صفحه ۱۷۵۲

( ۳ ) مصالحت الشعرا صفحه ۱۹۸ غرضت آندراج ۱۸۰۸

لهجری میگوید چه نویسم چرا که همه های قلع خود دارد غریب خنده شیرین دهانی را اندر آید و نه خواجه آصفی میگوید : نسوی چهره و آینه با سوزی دل زاهد بنسوزی چرا در آب جویانی سلیمانرا

( ۴ ) مصالحت الشعرا صفحه ۶۸ حاشیه غرضت آندراج صفحه ۶۴۹



دل بر سر زبان داشتن ( نگه داشتن رازی ) مصالحات ۲۱۴ - آندراج ۱۹۰۵ ( رو بستن دماغ

دماغ گرفتن مصالحات ۳۴ - آندراج ۲۱۳۵ ) ستان خفتن ( رو بآسمان و بهت بر زمین خفتن -

مصالحات ۲۴۹ ) سرخاریدن ( اراده و خواهش کردن - مصالحات ۴۵۵ - آندراج ۳۳۹۰ ) به اسبیه پوشیدن

( سرعت رفتن - مصالحات ۳۲۰ ) طرح افشاندن - طرح فکندن - طرح زدن ( آغاز کردن - مصالحات ۲۹۵ -  
عرق زدن ) سخت محنت و سعی کردن - مصالحت ۲۹۹

ع ( ۲۸۲۴ ) چهره داشتن ( قابل مساعدت با چیزی بودن ) مصالحات ۲۱۰ ) کج نشستن ( بجای نشستن -

با ناز و غرور نشستن - مصالحات ۲۲۱ - آندراج ۱۳۷۱ ) کج کمر پلان بودن ( در موضع ایراد بودن -

مصالحات ۲۲۹ - آندراج ۱۳۹۹ ) مژه گرم کردن ( دیده گرم کردن - مصالحات ۲۶۹ ) منز و دیده بر

مواکن دویدن ( اشک غریب ریختن - مصالحات ۲۷۳ ) ناخن زدن ( تصرف در مزاج کردن - مصالحات ۲۸۰ )

طام آباد و ده ویران ( اسم بی بی - مصالحات ۳۳۳ ) نودبان در راه نهادن ( در عین راه حرف

زدن و راه آسان خود - مصالحات ۲۸۴ ) زکین زکین ( دلمه قلعه مصالحات ۲۸۹ ) وازدن ( برگرداندن -

مصالحات ۲۹۵ ) ساز کسی رفعیدن ( تابع ادا امر کسی بودن - مصالحات ۳۹۷ ) بیک اسبه ( دلیرانه -

مصالحات ۴۰۴ ) خورشید برگو آوردن ( نزدیک شدن بودن - مصالحات ۱۹۲ ) کار از کار گذشتن ( جابجی نداشتن )

آستین افشاندن ( پهنیدن - آندراج ۲۰ - برای اظهار خود و کراهت نسبت به بعضی آستین جنبان نمودن -

امثال و حکم دشمنان صدمه ۲۲ ) قیمت شکستن ( از رونق دور آوردن ) حنجره کسی را غلبان کردن

( خوارنده ای را سر حال آوردن - مصالحات ۱۷۵ - آندراج ۱۵۵۷ )

(۱) در کتاب مصالحات الفصحا ( در چیزی داشتن ) نوعی فقه و کلی دره ویران ( در چیزی داشتن است - آخرالذکر

درست است و شاهد آن این بیت طاعت است :

خزینه دل حافظ بزلت و خال مده که کارهای چنین حد مرصعانی نیست

در اصعار طالب نمونه های زیادی از ترکیبات کناشی می بینیم که بسیاری از آنها پرداخته  
 لایع خود است و جز در همان بیت که در آن بکار رفته و معنی خاصی به فرشته از آن استعمال میشود و  
 بهرین از ترکیب همان شعر دارای آن معنی نیست و بهرین جهت هم مولان تا بهر واسعه ( صاحب  
 مسائل الشعرا ) و صاحب فرهنگ آنندراج با توجه به استعمال آن ترکیب کناشی در یک مورد واحد  
 در شعر طالب و شعری نظیر او معنی خاصی از آن ترکیب استعمال کرده و در کتابهای خود آورده اند  
 در خیلی جاها چهار اختیاه شده اند و اینک نمونه هایی از اینگونه کنایات را در شعر طالب با معنی  
 که در کتابهای مزبور بیان شده نقل میکنیم :

در رفتن - رفتن (۱)

نظر در چه فرو برده بود کز در دوست رسید قائله<sup>۲</sup> باد و توفان آورد

خون از بین ناخن روان شدن ( در کتاب صفت و تمیز بودن یعنی از جوی ملال خون تا بین ناخن رسیدن ) (۲)

معدن ز دست عتار در شکنجه است زان خون لعل را از بین ناخن بود روان

تمیغ بپاک کردن ( توك فتنه و خونریزی کردن ) (۳)

مقرر است که بعد از هزار رسید کنند بلی شکار صفات نان بپاک پنهان تمیغ

بهین لباس هانا شکاری مسزده ای بپاک کرده بود هر قدم هزاران تمیغ

(۱) مسائل الشعرا جلد ۲۰۲

(۲) " " " ۱۹۳ - فرهنگ آنندراج ۱۷۸۱

(۳) " " " ۱۲۵ - " " " ۱۳۶۰



سرا انداز (کمپکه با ناز و نخوت خرامند) (۱) این (مکرر) شلوغی (یا شلوغی) را

آنکه مفروض بود آشفته مضروب فسر می‌آید و خواهی هست سرانداز کند

شاخه (تہمت و افترا) (۲) اسرار و اسرار

عزار شاخچه بر خویشتن بسته ام طالب اگر بشیر در انتم بهین جا بنده

ایستکار در ترکیبات (کتاب خام) میرزا محمد گل کزبه الله ریاضی الله

میل به‌خاطر ترکیبات تازه در صحران اواخر دوره سبک عراقی شروع شده است \*

بسیاری از شعرای این سبک برای بیان مفاهیم خود دست به ابداع ترکیب میزدند. علیر در ترکیب

سازی هم قسمتی از اعمار شماری بک عوامی را بشمار ساخت و در میان این شمارا بنویس خا فانی

و نظامی عنری در این باب دارند . این روش بتدریج دودوره چک عوامی به دوره سبک رفتاری

انتقال یافت و شعراى این مذهب نیز هر يك در حدود تواناىى شعری خود در این راه قدم نهادند.

طالب از این دسته از شما منتفی نیست اما ترکیبات و با ترکیبات دیگر از این اختلاف را دارد

که مسئولان و عوام هم و سبک است منظور او از ایجاد ترکیبات ابتکار و زیاده‌افزایی

بودند دشوار ساختن معنی. اینك چند نمونه از ترکیبات وی را برای اثبات مدعای خود نقل میکنیم.

(۱) صحاح الفهرست ج ۲ - فهرست آندراج ۲۲۶۵

(٢) ...

تاریخ

و این مینویسند میزند از دست بلند اما در این (گود برفك بده) یا و بیگهار کیست  
و ترکیبات ماخانه و این نفس انبوه خدائیم و در نکند خلعت مهتاب شب

بسکه بر دل زده ام ناخن الناس خیال به کیش را من هر موی هلا کشتا نیست

یاد ایامی که از نو وصال گریه در چشم (بسم و نك) بود

خانه چشم (کعبه فام) سرا سرمه گل کرده اند و ساخته اند

روی زمین معرکه از نعل مرکبان گردد چو لوح سینه سوهان (خراس زار)

عنبه معنی (بسم ناك) آفسوی لفظ چون خیال آرزوی گل بدامانی کند

ز من گوهر آگهی تنم بعد مسردن (صدف بده) گردد هزار استخوانم

ز روی صفحه ای بگویم (مداله مشکتم) ز قدس جلوه ای بر بوم (سدشله بالیدم)

بعضی از ترکیبات او که در اعمارش آمده از این قرار است : گهرهای شب چراغ -

نشتورکده - شوخی کده - ترم کده - حسرت زار - کوشه زار - آبله زار - شکرزار - شعله زار -

غفلتستان - نهلو فرستان - نوگردان - نعل آباد - سرمه ناك - فهم دون اساس - نظاره پسند -

نیم بار و غیره و غیره .

سادگی و سلا مت زبان

عمرالب ما نند سایر عسرای سبك هندی بکنواخت نیست چنانچه از لحاظ زبان نیز فوری

واضحی در آن وجود دارد در بعضی از آنها تکلفات صری آنها شده است و این معنی محتاج به



خارج

داشتن مقدماتی از آنچه در شعر آمده است اما در قسمت عمده شعر او ضامین مشکل و قلیب و حذف و ترکیبات لغلی شعور چنانکه حل و فهم شعرا برخواهنده مشکل سازد و وی برای درک معنی ناچار به تفکر باعد نیست زبان ساده و روان و لفظ نماینده کامل معنی است . طالب غزلها و قصیده های زیاده سروده که بیشتر ابیات آنها در کمال سلامت و فصاحت است . بعضی از ابیات او با اینکه دارای ضامین دقیق و سنگین و معانی نفراست از حیث زبان و لغت نیز محکم و سلیس است . گزاین دوره چندی پس از شروع دوره سبک عراقی در شعر فارسی تریاک شد و بیشتر شعرا به بیان در شعور در ترکیبات دور از ذهن راغب بودند طبیعی است که در سبک هندی نیز دنباله این روش ادامه یافت و شعرا ی این سبک ضامین خود را به کیفیتی ادا کردند که حل و فهم آن آسان میسر نیست ولی در میان بعضی از اشعار این سبک شعرا و از آن جمله طالب می بینیم که هنوز فضا به ماضی از سادگی گفتار و لطف تخیل که مخصوص سبکهای قدیم شعر فارسی است نمودار است . اما طالع طالب برای مشکل گوئی سازگار نبود از همین جهت است که اصطلاحات مشکل علمی که در اشعار شعرا ی نظیر خاقانی بطور سرسام آوری موجود است در شعرا و نیست . هر قدر هم مشکل و شعور در شعر او است بنا بر اقتضای عصر و سبک او است چون در آن زمان دقت خیال و بیان نشانه پختگی و مهارت و فضل مصوب میداد و اگر خلاف آن واقع میشد حمل بر عدم اطلاع و بی بضاعتی شاعر میکردید . ابیات زیر نمونه سلامت زبان طالب است :

ای طاهر مراد ز خود تو سوختم علفا نه ای کجاست خراب آشفته نداشت

(۱) حلیات الشعر المأخوذ من ...

(۲) ...

چراغی شد کام دل از یاد زنی مالتی  
امشب که دعا دست در آغوش ابر بود

راه چپ کرد حرفا نه بها و از چمن  
خنده مانند من و هدام شکستن به گشت

راحت المیوم از جهان حقم<sup>دیده</sup> بهیوش  
غم خواستم از دهر بخوار فروشاد

خوش با عهد عبادت سالک  
خبر را نیاز منصر است

برگ بهریت آسمان یکف  
مفلحان را نیاز منصر است

طالب دل طاعت از تو عهد شاد  
ناز به نیاز بی وضو است

یکدم از کینه ارباب وفا فارغ نیست  
نرگس غوغ تو غایت انجم دارد

شام بعد از هزار به گور  
تا نیمه ره منصر قیامد

داغ از محرم خانه که مردم گساح  
پنبه در پنبه آن زلف بهرمان آید

البتة از نذر لفت باید گفت که طالب در اعمار خود گاهی کلماتی استعمال کرده که امروز  
این تنگه معصوب آید که طالب بهر وقت بسیار از شما در فضا که از ایران به حد

دو زبان فارسی بآن معنی استعمال نمیشود یعنی از آنها تلاذیم نقل میشود  
ساعت کرد از زبان خود بسیار کم حاضر شده و تا آنکه جز چند کلمه نماند بماند و

قبیل = صحابه (۱)  
دام رکنی خود آید و گوید چون الذکر اسم برگشته است از فارسی کما یقال و کلمه گر

بسیار فیهی بیرون گر نفرستند بهار  
لشکر پاس کند قلعه امید قبل

مستانی = مست (۲)

(۱) دمی در آن چمن از روی نوبی کردم سیر  
غزل سراپا یان چون عندلوب مستانی

(۱) صحاحات الشعراء صفحہ ۸۹ - فرهنگ آندراج صفحہ ۲۲۱۰

(۲) " " " " ۲۷۰



جولانی = اسب (۱)

نارزاده هنوز ترك چشت جولانی فتنه زهر زهن داحت

حافظ = ملوب و فوال (۲)

ساز در آغوش هر سو ملوبان زهره سوز نقشه مضراب هر يك با رنگ جان هسره بن

چند احواف خوش الحان كه مرغ لهجه شان در دل بلبل فشارد ناخن سوت خزین

حیوانی کردن = گوشت خوردن (۳)

جوزهاد ریاضت همیشه بهم شعله عدلش هز سوز شیدا برهیز فرماید ز حیوانی

عسراك = سخت مالنده و گوشمال دهنده (۴)

مست غم بلند بسی دعوی شاعر <sup>بذل</sup> بطلک سنج فی عسراك

این نکته تعجب آوراست كه طالب برخلاف بسیاری از شعراي ديگر كه از ايران به هند

مسافرت كردند از زبان هندی بسیار كم متأثر شده چنانكه جز چند كلمه هندی مانند پان و

رام ونگي در اشعار او نیست. كلمه نون الذكر اسم هرگی است و معادل فارسی ندارد و كلمه ديگر

(۱) مصطلحات الشعراء صفحه ۱۹۱

(۲) " " " " ۱۶۹ - فرهنگ آندراج صفحه ۱۴۷۹

(۳) " " " " ۱۷۵ " " " " ۱۵۸۰

(۴) " " " " ۲۹۹ " " " " ۲۹۰۰

هم اسرار مخصوص است برای شراب که جهانگشاه استعصال میگرد • طالب این کلمه را در این

بیت بکار برده :

ندایم منکر صبا ولیک میگوئیم که رام رنگی ما نشاء دهکودارد

### روانی کلام

توأم با سلاست زبان خصوصیت دیگری که گهرانی خاصی به شعر طالب میبخشد عبارت است از  
بدانی کلم و لطف مکالمه • اشعار او گاهی با اندازه ای طبیعی و خالی از تصنع است که گوشتی عاقل  
بزمان ساده مشغول گفتگو است و الفاظ را بدون تفلن و بزبان میآورد • امیات دلیل این معنی را  
واضح خواهد کرد :

بصبح عشق تو آخر بداد جان طالب رضن شفاء که ناموس اهل هست برود

چهار بر است ای دل چند گیری دامن راحت سوری سوزن نصحن نویسن به آکا بر غریزه

از عکس رج سو چشم بد دور آئینه سوری پیشه دارد

گشاهی اگر رفت معذور دار طالب دیوانه مشربانرا حسن ادب نهاده

فتابی کن دلا شایه گریه ناسر جفت آری که خوش مست و خرا مان مهرود عهد عباب

بمسجد روا گریه زاهدان در فید محرابی که اینجا قبله جز کوفه ابرونی باشد



## صنایع شمسی

در ابتدای عمر فارسی رعایت مناسبات و هم آهنگی لفظی مورد توجه نبود ولی پس از آن هر قدر عمر رو به کمال میبردت شعرا برای آرایش ظاهر عبارت به صنایع لفظی و بدیعی تمایل بیشتری پیدا کردند. در سبک هندی صنعت در شعر فارسی ایزد و اهمیت خاصی یافت چنانکه گاهی شعر به آن پایه میرسد که تمام کلماتش نمودار صنعتی از صنایع شمسی بوده و گذشته از معنی که مناسبتی از مناسبات لفظی میآید به خیرین صنعت جناس و صنعت توضیح زیاد مورد توجه قرار گرفت. تنها با توجه به صنایع شمسی ما امروز میتوانیم دورانهای شعر را از هکدهگر متشایز کنیم قطعاً بهت از دوره سبک هندی تفرقی شعر تا اندازه ای مشکل است زیرا در این دوره شعرا از سبک گفتگواه تقلید کرده و بعضی از عهده تقلید برآمده اند.

البته آملی به استعمال صنایع و بدایع توجه زیادی نداشت اما طبق روش آن عصر میزان لایق توضیحی از صنایع شمسی در دیوان او وجود دارد که اغلب آنها طبیعی و ساده است. اینک چند مثال از صنایع و بدایع او:

|                                     |                                       |
|-------------------------------------|---------------------------------------|
| مانع وصل ما و غم چند بود شگفتگی     | ما همگی هلاک غم هم همگی هلاک ما       |
| کوچه بازار خان بست میالای           | کافیت مرا این بی ادبا ترا ادب ما      |
| ما تن خاکی ز بس آتش مزاج افتاده ایم | شعله به گدازد اگر پهلوی زنده برگرد ما |
| دایم بکار برده و مرگز نکسره ایم     | کاری که روز واقعه آید بکار ما         |

افروختن و سوختن و جامه دریدن  
 پروانه از من شمع و من گل و من آموخت  
 گلشنی کز روی و موی او پذیرد رنگ بهوی  
 لاله اش گشای رود سنبلش سرکش دمد  
 درین دور و ز کم آمد مراده اندک حیات  
 نعوذ بالله اگر چار به گارد یا پنج  
 گوی که هر صبح جمالش تا به کوه یا غفلت  
 کا نظرو یا ایها الجبال فی العلم الیقین  
 از چشمها ریخت عدوی تو خورده آب  
 زانو ز خواب و نشود چشم کوکبش  
 در من نظم خواند و منم تیغ باز  
 در صبح گلفشانی و در غم عمله بهار  
 در جام مهر شهدی در کام کهن شرنگ  
 به روی صبح نوری و در جان مهر نثار  
 گل گشود بسینه و فانی تو و چه گل  
 خار افشرد بسینه 'خلاف تو' وجه خار  
 نفاذ خامه او خال چهره امداح  
 سواد نامه او نور دیده اجساد

یکی از صنایع شعری که در دوره سبک هندی بدایع سبک داشت استعمال تمثیل و ارسال  
 مثل است یعنی شاعر برای توضیح گفته خود یا تاویر بیشتری در کتب مثالی در شعری آورد این روش  
 قبل از این دوره نیز وجود داشت و امیر خسرو دهلوی (۱) قصیده ای مستقل در این صنعت دار فلولی توجه  
 بخصوصی در همین دوره به آن معلومند چنانچه ابوالالب ککیم - غنی - علی قلی سلیم و غیره این صنعت  
 را بدنی بخشیدند و میرزا صاحب جزو پیروان این روش است . در دیوان ابوالالب هم تعداد قابل توجهی  
 از این نوع اشعار دیده میشود ولی او مانند شعرای مذکور این صنعت را بخصوص مورد توجه قرار نداده  
 و صورت تکلف بخشیده است ارسال مثل های او طبعی و ساده و صبی است .



اگر غریب داشت گفتم بی چشم اغلب مرا دوست داشتنی که مرا از سلسله دارد و موهن صاحب  
 خونام عنان نگلد از دیده طالب آرام بلی آب سرازیر نداده در غره استیلا  
 خازین را با گل و شمشاد جلوه نیست از ادب دور است با نخل تو صدوی مرا  
 ملاحت کن و فارغ عوازل سلامت خلق که نخل هم ز آسپ تپه آزاد است  
 فراغ مال گلی از بهار گمنام است در آفتاب مدام آنکه شهری دارد  
 دشنام خلق را ندیم جز دعا جراب ایسم که طبع گرم و شیرین خوش دم  
 هوا زدودل اهری زایل عود طالب بلی چون سیر کرده کوکس از مردای بر غره  
 ترا باید ز خویش آموختن علم و فاداری چه حاجت با معلم صاحبان درک عالی را

استفناء در بعضی موارد هم مقایسه های ویسی لطیف عاری از تاثیر است مطلع  
 حسن دنیا عاشق دین را کجا افتد پسند کزک یوسف دیده کی گردد برگرد گوسفند  
 زلفت غبار کوچه دل میخورد بلی مارت و ما را خورش مهر خاک نیست

### احاسات و عواطف

یکی از صنایع بر صفت طالب علم احاسات و عواطف است وی نویسنده و محققان را و آنچه در  
 آن جریان دارد با دقت مراقبت میکند نظری ژرف بین و احاساتی عمیق و دینی دارد چنانکه آنچه  
 در انظار دیگران بی اهمیت و بی ارزش با افتاده جلوه میکند در نزد او درخور توجه و تأمل است  
 چنانکه طریقه دیگر عمرای سبک هندی است از جزئیات آنچه در اطراف او می گذرد مشغول میسازد .

اگر خوب دقت کنیم می بینیم اغلب عمرای سبک هندی کما بیش این صفت را دارند و بهترین مقامین  
سبک هندی آنها می است که شاعر با لطف و ذوق و دقت نظر از زندگانی معمولی روزانه خود استنباط  
کرده و با مادی و لطافت خاص بیان نموده است . درست است که این توجه خاص عمرای سبک هندی  
موجب آمده است که گاه گاه در یافتن مقامین سهل انگاری هایی عده باشند و جنبه لطافت و ذوق را فدای  
ابتکار نموده باشند ولی همیشه موارد چنین نیست بلکه قدرت طبع و هنر شاعری بواسطه بلذوق و ابتکار  
و تازگی در شعر آنها جلوه میکند و اینک نمونه هایی از آن :

|                                    |                                   |
|------------------------------------|-----------------------------------|
| ای زال دهر رنج سازم به گشمال       | گر بند میدی قدری مادرانه تر       |
| مردمی سرك و نوا را سبك از جای مگو  | کوزه بپخته چو بینی بدو دستش بردار |
| راضی لب دل و لکنت زبان پیداست      | که شمع هم دم بردن وصیتی دارد      |
| ما که ویران عدا کنیم بدین دلشادیم  | که چپانی عده آهباد ز ویرانی ما    |
| آفتا نگیزاست جمعیت کناه بری نیست   | مورم در حد ذات خویش خرمن دشمنست   |
| سرك عدم ساز کن دلا که دهرن عهد     | عمر طبعی نصیب بری و غرار است      |
| عمر باید پیش آید نفسی نیست         | خضر بجز تهست عیال ندارد           |
| مهره دل سایه پرورست زوفاقل میانی   | میشاید خام در چشم تو اما خام نیست |
| از چشم خود مرا گله هست و زیاس نیست | دانم که مرده کرد بجانب امید کرد   |
| مرد غیرت ندهد آب رخ فسر بساد       | بوزه نیست کند آن روز که ناخن نرسد |



## سوز و گداز

غم ورنج زندگی بشر را طوری محاصره کرده است که هیچ کس را از آن راه فرار نیست  
در این صورت عمر که وسیله ای برای بیان احساسات است چگونه میتواند از میان غم و اندوه شاعر  
برکنار باشد بلکه عمری که این حقیقت تلخ را بیان نماید دوزخها تا بهر عمیق تری دارد و از هر مشر  
دیگر جاویدان تراست . طالب از هنگامیکه چشم بدینها گشود و بهر مونس مکنش خود یافت و این رفاهت  
تامم مرگ بقوت خود مانند چنانچه اگر او از زندگی و محیط خود بد ناله و فغان افتد عجب نیست . سوز و  
گداز که حاکی از رنج درونی او است در این ابیات ملاحظه کنید :

میرفتی و ساکن غده بودم بوداعت / سیلاب مزاج آن زنگ باز بزم ساخت

ای هجر مروت ، مردیم / تا چند شکسته دل ما ؟

عمری گشت کز نظم رفتی و هنوز / آواز پای عسرد گوشم نمیرود

زدی چو تیغ زمانه بکن عیان سبند / که نیم گفته ناز مرا و سیهات

هر کجا بود سری چید کن سامانی / سرما بود که از دیده مسلمان افتاد

یکی خود را بسامنت کفان بنمای ای راحت / نظار خویش تا کنی کم کنی عفتانهای آخر

هر چند غم گلد رشته حیات / چون در شیار و غیر بود پس غنیمت است

ای شب هجر گلو گیر زمانی مشتاق / آندره باش که بهیم نفس تازه کند

یک نفس شادی و یک عمر حیثیت محضست / مدت عیش با اندازه غم با پستی





حمله میکند آنها را مورد طعن و عیب قرار میدهد و در این رویه گاهی تا سرحد ابتذال هم میرسد.  
امثال دیگر بعنوان نمونه آورده میشود :

|               |                                      |                                      |
|---------------|--------------------------------------|--------------------------------------|
| <u>غزل</u>    | محتو من بهیچم افکنم نشتین گام        | دل و دماغ بمن بازی صراحم نیست        |
|               | جلوه عکس طالب بمن که زاهد گاه و غدا  | خواست کز لب گل فغان در بزم سواک ریخت |
|               | بیدلانی که بهشت سروکاری دارند        | چشم بددور که خونی عمر گذاری دارند    |
|               | عجب با اهل طاعت برده ام در گوشه مسجد | خدا در حشم جیم نماز بی وضو بخشد      |
|               | زاهد چه وقت صبح شمارد که صبح و غام   | اوقات صرف خانه و سواک میکند          |
|               | دیده نازک ساز و نازک درمن زاهد نگر   | تا بدانی صاحب محراب کف و عباد کیمت   |
| <u>فیلمات</u> | استخوان بنویس سرکه کیمت صرا          | که سراز سیمیا بنویس آرد              |
| (۱)           | آب پستان ضمد بر تن من غالب           | که نفس با عسل بیرون آرد              |
|               | با چنین ضمد، صدهای دارم              | که دما را از گلا میرون آرد           |
|               | ناروا گردنت بنگوانند                 | که سراز جیب با بیرون آرد             |
| (۲)           | دی گرومی ز <u>حاجان</u> دهم          | که گرانست نامشان سرگوش               |
|               | مه سرگان گهاده لبک به خواب           | خفته اما بهشت سرگوش                  |

شمر طهارت لنگ در خلقت دستان رسته از حوالی کوه  
 برشان زهر سبگون و عصار کهنه دیگست با اینین سوسین  
 آلت نلق بمرکت و صامت با هزاران زبان جوشانده خلوص  
 زاهد که بساط انجمن را شکند و زهره دل سوسه شکن را شکند  
 آن ماهه عبور است که گراز خاکس بازی غم بساده خویشین را شکند

### نفاغیر

یکی دیگر از مختصات طالب که به افراط در اشعار او به هم میخورد بابل و نسب و اشعار خود  
 است و گاهی اگر شعرا این طریقه را داشته اند اما شعرای سبک هندی در این صفت از سایرین  
 جلوتر اند و طالب کمتر فسیده دارد که در آن به تمجید خود نه پرداخته باشد و این تمجید و توصیف  
 از خود فقط محدود به قصاید او نیست بلکه در تمام انواع سخن اعم از قطعه و ترکیب بند و غزل و  
 مثنوی و رباعی شعرهای زیاد از این قبیل دارد :

مطلع بیان و موصع زبانم

ملا کلام و صفای ضمیرم

زمن زاده سر تر از آسمانم

منم کائنات افسر و نلق و بیانم

که خست نلم گهر سر زبانم

علا رده رسم شاعر شمع لبم



نایب تفاخر او بقول خودش اسالت حسب - خصال حمیده - علم و فضل - یتدگی و استادی  
در فن شعر و وحدت سن و قریب تازه - الیداع 'معنی جدید' - ادا ارازی - 'نوح زمانی' و نکته  
گوشی بوده . گاهی تفسیر يك آیت از دیوان خود را حاصل انشای نظم و نشر میداند و گاهی خود را  
بهیمه معجزات سخن میگوید و برای اثبات ادعای بهیمه دلیلی هم میداشته که البته وحی اوست :

شعرم نه شعر بل معکبی وحی معنویت

نکته اوج سرش نافته تا مرکز دلم

وی اکثر در ضمن تزیین خود از شاعران پیش از خود مانند خاقانی و انوری و عنصری  
و بلخی و فرهادی و سعدی و سنائی و کمال و خیام نامبرده . استادی سنائی را در مثنوی قبول دارد  
و او را برابر خود می انگارد . همچنین در غزل و رباعی و قصیده خود را هم طراز سعدی و خیام و کمال  
میداند . در فن هله سازی به مهارت انوری اعتراف کرده :

به گونه گونه حدیثم تساهل نیست بلهغ بهشبه شعبه کتم بلاغت نیست تمام

به قطع و غزل انوری و سعدی دان به مثنوی و رباعی سنائی و خیام

کم از کمال نیم در قصیده گو ندمید - مرا بهر لب ای اهل اسنپان دشنام

معمولاً او در هنگام مقایسه خود با استادان پیشین متقاطعه بوده و روشن ملامت و معتدلی را اتقا نموده  
چون مشهوره اصلی او المهار فضیلت و بزرگی خود بوده نه اعانت دیگران مثلاً در اشعار زیر از انوری  
و انیس و خاقانی و بلخی و فرهادی و امعی و غیره سخن گفته :

طالب جادو خیالم کز ملالات / رشح خافانی است بر من چون بر آورشک ابر  
 انوری کر مرد میدان منشی حاضرم / ور ظهور فارباب اینک من و اینک ظهور  
 تازیان را گزینم علو فصاحت بر مقام / تازه گرده از بخردم روح اعشی و جهر  
 غیرکک من نشان ندهد کسی از آب شعر / دفتر اسلاف شوید کودک دی و پسر  
 خافانی را سرسبز شروانی و شکر روز شروانی / میگوید بلکه در یکجا گفته است که سر وی به سر  
 خافانی نسبت دارد :

نظم طالب میکند نسبت بنافانی درست / گو خاها من از فلک خافانی بانی مهاده  
 اما گاهی در چوین تفاخر و تملی از جاده اعتدال منحرف شده میگوید :

بهمر منم معجزات سخن را / مناشی و خافانی از امتانسم  
 در مروج دهگری میگوید :

مجموعه خیال من آمد بسوی کار / منوح گشت نصفه دیوان انوری  
 آس فغاند عنصر طبعم بر من بساط / با خاک گشت یکان امیات عنصری

### نظم از شعرای دهگری

طالب از عرشی همیشه با عزت و احترام خاصی یاد میکند و از پیشک وی مناسبت و شعر  
 وی را شرمش خود قرار داده و جای جای عقیدت خود را نسبت به او اظهار میکند مثلاً میگوید :



و همین خامشی عرفی ز می انصاف که در زمان من مهور بر لب را ز است

با در جای دیگر میگرد:

بلوغ نکته رنگ آمیزی عرفی مکرر شد بهیالالب یکی نفس دوستی مریوی کار افکن نوری

در مطلع غزلی نیز دو همین معنی گوید:

بخاک عرفی اگر طالب این غزل خواند و در تن همه گلای آفرین رود

طالب چندین فسیده و غزل در پیروی عرفی ساخته است که اینک برای وضوح مطلب امثلة مشابه

از اشعار هر دو ذکر میشود:

غزل

غزلی

طالب

بخت من آستین بر افشاند

حسن تو نمود زور بازو

همان آفتاب بشکست

بر پنجه آفتاب بشکست

زلفت بجهان فکند آغوب

زلفت چو پی عتاب بشکست

در دیده فتنه خواب بشکست

در چشم ستیزه خواب بشکست

بر لوح مزام بنویسد پس از مرگ

گفتم هم نزع ای دل بیمار خواهی

کای وای ز محرومی دیدار رود گر هیچ

گفتا قدری غمت دیدار و دگر هیچ

ذکر این شعر عربی عالی آورده است که طالب بر مبارک طالب عربی شاعر و آهنگ

صد قول بیک زمزمه طی میکنم اشب  
مستانه ره میگذره طی میکنم اشب  
معنی نه و باز چه می میکنم اشب  
سرواز بهالی و سرو می میکنم اشب

بنم وصلت دهم آنجا زهره ریاست و س  
عش و هم کام از او اندیشه ریاست و س  
میچشم غمت لغت همین ناست و س  
دوخ و شبنم گدایی محض ابراست و س

لغز

سیده

از آسمان و زمین مژده در لسان آمد  
بگوش اهل کجرات این ندا از آسمان آمد  
که آفتاب زمین و تاج آسمان آمد  
که باغ ملک را خم بهار می خزان آمد  
لوی اوج حکمت بقتل گاه رسید  
هنای اوج عزت کرده بود از آسمان پرواز  
هنای اوج سعادت با آسمان آمد  
به تکلیف سعادت باز روی آسمان آمد

سورت امید می بینم جو آب موصوفان  
بیا که بی چمن عارضت مشک شد  
بسکه میگرد ز عرم رفته در نورنگاه  
نقاب دیده صوم و کاو کاو زنگاه  
تا اسیران صفت را بچو لانگاه دوست  
ز خم بی رمی خندان نازت را  
احتمال سجده کردن ضمرمت اندر جباه  
خوی تمامی اعضا می چکد ز جهان  
احتمال رو سفیدی دور باد از آنسکه او  
بیا که در غم به پیوده و نجس نازت  
تمام خم زنگام تمام عذر گناه  
جز بدرگاه تو سایه چهره در عذر گناه

مرآ



ذکر این نکته هم خالی از فایده نیست که طالب در بسیاری حیات با عرفی عبادت دارد.

هر دو از ایران به عند رفتند. سختیها کشیدند تا بدر بار خاهی راه یافتند اما هیچکدام نتوانستند از زیارات خود تمرات دلخواه برگزینند چون شهرت و نام وقتی نصیبشان شد که آفتاب عمرشان رو بزرگ بود. هر دو از مخالفت و دشمنی حامدان خود سخت عاکی بودند. هر دو در عین شهاب بدرود حیات گشتند. از لحاظ عادات و خصال و طرز شعر گوئی نیز از یکدیگر زیاد دور نبودند هر دو نهایت درجه غیور و با حمیت و شجاع بودند. همیشه از طلب سله احتراز داشتند و در توصیف خرد غلو میکردند. عزت نفس و رادمردی در آنها تا این حد بود که حتی در فساددی که در مدح جها نگیری می ساختند ابیاتی در مدح خود در آن ضایع می گنجانیدند با اینهمه ذوق خوشستانی آنها فایده نمیگرفت و هر تن سببی راد را بر اوصاف خود هیچ می نمودند. طالب این خود ستایشی را "کسر نفس" مینامد و علنا اعتراف میکند که این روش را از عرفی یاد گرفته است :

کسر نفس است سراپاد ز عرفی طالب  
ورنه وصف گهر و داره ز دیو و اهر است

در اینجا ذکر مثالی از فنریه های این دو شاعر برای روشن ساختن موضوع لازم است. يك قطعه از قصیده قصیده عرفی که در مدح شاهزاده سلیم (جها نگیر) سروده. اقتباس میکنیم و يك قطعه دیگر از قصیده طالب که در مدح محمد شفیع است :

غریبی

طالب

خدا یگانا به کرم به مدح خویش دوا هست

خدا یگانا تا کرم یانم از تو ستوری

کزین ندارد برهمز گرد طبع طبعم

بوصف خود دوانه بهیمنی کنم بذهل شود

ز داده دل و طبعم اگر شود آگاه

عزاز نفعه نغریه بر لبم گریه هست

باصل خویش بتنازد و عزم دوری

کرد یکی نغوازم ز عزم بسوز داد

مثل طبع من و عزم طبعی که جزا هست

من آن مجسم طبعم که بی تامل و فور

زالل ماه معین است و درد ماه حرم

توان در آب و کلم دهد چون استعداد

غمی غری از این ترهات وقت دعاست

چو زایند از قلم طبع طبعی بکری

بر آرد بت بدرگاه کردگار کسرم

رسد ز نه فلکم نفعه نغریه نغریه

غوی طالب و زمین گفتگو دلگیری بلی

تو کفشی که بوی نام خویش عسرت باد

چند نمونه دیگر از اشعار طالب که در جواب بعضی شعری معروف سروده شده و در بیان او تشبیه

داده شده به قرار ذیل است . همین دارد که اگر در این مورد وقت بیشتری بکار رود نمونه های

تقلید از بعضی شعری دیگر هم هست خواهد آمد .

و این شعر از طالب است که در جواب بعضی شعری معروف سروده شده و در بیان او تشبیه

آنرا که با تشبیه اشعار بعد از این راه است

و این شعر از طالب است که در جواب بعضی شعری معروف سروده شده و در بیان او تشبیه

آنرا که با تشبیه اشعار بعد از این راه است



### حافظ

### طالب

دوین وقت سفر از غصه نجاتم دادند  
و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند  
چه مبارک سفری بود و چه فرخنده مهیسی  
آن شب قدر که این تازه مرا تم دادند  
من اگر کامروا گفتم و خود دل چه عجب  
مستحق بودم و اینها بزرگایم دادند

شکر کز الممت اندیشه نجاتم دادند  
سینه صافتر از آب حیاتم دادند  
صدورم جان بلباز خویش رساندند بهتان  
کز لب خویش یکی بوسه برام دادند  
سایها حلقه اسیرام زدم بر دو چشم  
تا زدل قلوه خویش بزرگایم دادند

بکام تا نرساند مرا لبش چون نای  
نصیحت همه عالم بگویند من باد است  
کدای کوی تو از هفت خلد مستغنی است  
اسیر عشق تو از هر دو عالم آزاد است  
برو فغانه بخوان و فزون مدم حافظ  
کزین فغانه و انسون مرا بسی یاد است

توفی تو انجمن افروز عالم ای گل  
حدیث غیر تو در گوی عالم باد است  
ملاحت کن و غارخ شو از ملاحت خلق  
که نخل موم و آسیب همه آزاد است  
دوروه گرد سرت صف کشیده حورانند  
بمجلس تو کرا از بهشتیان یاد است

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست  
در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست  
هر چه هست از قامت ناما ز می اندام ماست  
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

تو بصورت میزدی ره ما بمعنی ای فقیه  
آن اگر رافت انصافی بده این راه نیست  
زاهدان گاهی شبخونی بساغر میزنند  
آستین شان کوتاه اما استخوان کوتاه نیست

سعدی

نست بی چاره چون بجان نرسد

چاره جز پیرهن درودن نیست

نست دروغ عاشقان داری

حاجت تیغ بر کشیدن نیست

گفت سعدی خیال خوره میند

سپید سیمین برای چودن نیست

کدام جو خدای نیست مایه است

طالب

غیر پیرامن تو گفته ز رشک

چاره جز پیرهن درودن نیست

رفته عمر خود بشود گلسد

ای اجل حاجت کشیدن نیست

بس لیلیت آن گل و خسار

(۹) دهنست و چیدن نیست

لعل کار است که گویا آن ماست

ای صد اهل هوس نزاع ندارد

آتش مارا گل بهشت شما را

در حرم زلف او در آمده گشت

حلقه در پا نهید باد بهارا

گر مشور بکنندم بقیامت که چه خواهی

دوست مارا و همه نعمت فردوس شما را

از سر زلف عرومان چمن دست ندارد

بسر زلف تو گر دست زید باد میا را

را مشب سبکتر می زنند این طبل بی هنگام را

یا وقت بیداری غلبه بودست من مام را

باز میخارد گیسو سرغان بی هنگام را



سعدی

طالب

|                                   |                                   |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| دلی که عاشق و مایه بود مگر مذکرت  | چگونه چاک زدم جیب آرزو که مرا     |
| ز معنی تا بهم دوری هزار فسر مذکرت | ز دست تا به گریبان هزار فسر مذکرت |
| دگر بخلیه نمی مایه شراب و سماع    | جو طالب از پی شهرت سرو کدو معنی   |
| که نیکنامی در دین عاشقان مذکرت    | تلاش نام اسیران عشق را تذکرت      |

---

|                                     |                                    |
|-------------------------------------|------------------------------------|
| گرفتم از غم دل راه بوستان گیسوم     | ترا بدل نتوان یافت در جهان که گریب |
| کدام سرو بهالای دوست مانند است      | نه کار آب کند گهر چه آب سائنست     |
| فروان یار که بهین تو گاه برگزی نیست | هزار چشمه روان از دلت طالب را      |
| بیاور دل من بهین که کوه الوند است   | دلی تو کوهی دایمان کوه الوند است   |
| رنج طاقت آم تماوند و سرم غلس        | درین جهان دل خورشید کیمیاست مگر    |
| کمان برسد که سعدی ز دوست خورشیدست   | بود بسینه عنقا دلی که خورشید است   |

---

|                                    |                                      |
|------------------------------------|--------------------------------------|
| هرمن که عبوحی زده ام خورشید حرامست | نوشم همه شب جام و جو خیزم سر از خواب |
| ای مجلسیان راه خرابات کداست        | هرسم که ره خانه خسار کداست           |

---

سعدی

دنیا ز نیست عشوه ده و دلستان ولایت  
با کی سر همی نبرد عهد شوهری  
باری گرت به گور عز و زان گذر بود

از سر به غرور کهانی و سروری

کایا بهشت و اقصیه بهی خلیل وار

هرم شکسته صورت بهتای آذری

شیم آید از بهاعت بی فوتم و لیمک

در شهر آه گینه فروشت و جوهری

طالب

نظم ز پرده های ستم خانه خیال  
هر دم ببلبله آورد بهتای آذری  
ایکار خالطرم همه سر هم بهیمنتند

عسی بهشتان همه بی ننگ شوهری

آن کور با طنان نشناخته از خیال

با آنکه خویش را همه گیرند جوهری

اگر عهدان کف آذری عهد لیمک

همه در بلا یکی خاور و بکشید را

همه حیات خیر که ده گس تو بد را

طالب

قدم بدیده من نه گر آشنای دلسی

غریب خانه یاران آشنا اینجاست

همه گس تو چنانچه با دوست

نابری

بدی و نوکی ما فکر بر تو پنهان است

هزار دشمن دیرینه آشنا اینجاست

ارادت

ما که تسلیم بهمشیر عظالت شده ایم

بهی ما بهیصدی کردن و امداد یکیت

تموز ناخوش و خوش نیست درضا پل دوست

تو خواه مهر بها ویز و خواه کینه یکیت



نابری

تالیف

اینها همان آری که آنکه بهشتی را در میان اینها تالیف از غیبت گشودار  
چون این بهاری و سرم ماهه فکن عد

بر هر سر و سرم که نظر کرد چمن عد  
غرض همگی منهل و خاغان سمن عد

ایرشیو دهلوی

تالیف

با زدنك عشق زد عشق در آب و خاک ما  
بسکه و مال خلق عد ناله دردناك ما

ناله حرف مست شد دامن چشم واک ما  
اکثر دوستان کنند آبدوی هلاك ما

من بهیوس میخویم ناواک سینه دوز را  
حیفه هو دلا یکی عارض دلفسوز را

تا ننگی ملا متی غمزه کشته نوز را  
رهك حیات خضر کن زندگسی دو روز را

زلف تو غنوز ما سدا و است  
جسم از غم نرفتم نزار است

چفت بکرمه خمار است  
هك برك گلم دو جامه وار است





اقتباس از دأثره المعارف الاسلامیه صفحه ۸۱ - ۸۰

راجع به شهر آمل مربوط به صفحه ۱۵ رساله

( آمل ) نام شهرست بزرگ معروف در شهرستان مستوفی مازمان آنرا بطهرت نسبت داده صنیع الدوله دوم مرآت البلدان بنقل از تاریخ طهرستان طهرالدین و کتاب اولیاء الله و کتاب علی بن جمال الدین و دیلمی جهان فیروز هنگامی که فریفته عشق دختری آشناد که در کناره های آمل اقامت داشته گردیده در حکایت مرسوم یاوه گوئی است منسوب کرده ( بکتابهای نامبرده رجوع شود ) پیرونی گوید آمل پایتخت طهرستان و بزرگوار از شهر فروین بوده است با قوت در معجم البلدان و مراد الاطلاع گوید مسافت از آمل قاساری ۱۸ فرسخ و قاریان ۱۲ فرسخ و قاسالیس ۲۴ فرسخ و پیاده مردمان آمل با فتن قالیهای بزرگ و کوچک بوده است نگاهبانان ندای آن در آغاز اسلام از هزار نفر تجاوز نمیکردند مسودی گوید در آمل دیانت اسلامی و یهودی و زردشتی رواج داشته بجز اینکه پادشاه آمل و همگی درباریان و ملازمان او تنهادهانت یهودی را میگریزند زیرا که از مردمان درهای خور بوده اند و دیانت یهودی در کشور بسیاری داشوده و در یکی از سلاطین دورست آمل گویی از مردمان روس که مانند هندوها بسوزانیدن مردگان خود با مسران و اسلحه و دارائی شان معتاد بوده اند اقامت میکرده اند ( مشغولات مسودی نوعا سنتدیت تاریخی ندارد ) باز در مرآت البلدان گوید شهر آمل درست غربی رود بزرگ هراز ساخته شده بود

شماره خانه های آن شهر از دویست سال سه هزار خانه بوده است و در کناره های آن معدن سیم آهن یافته شده که در ایام گذشته آهن بسیاری از آن به یون آورده اند و پیوند بزرگ هزار آباد آمل پلی است مستد کم پهنا که از آجر ساخته شده است و ساختن آنرا به لشکر فاتح عرب نسبت داده اند و در ایام این پل درست غریبی رود مزبور مد بزرگی است از آجر با اندازه سه هزار ذرع تقریباً که شهر را از طوفان آب نگاهداری مینماید و درست غریبی این پل آثار قلعه باستانی است که در این زمان به کاروانسرای مصروف تبدیل گشته - تا تاریخ این هنگامی که سلطان مسعود خواجی را تعقیب میکردند شهر آمل را ویران نموده اند و مردمان آنرا ناپدید ساخته اند در سال ۱۲۸۹ ناصرالدین شاه فرمان داد که راه آمل را به اراک جاده نمایند حسینعلیخان وزیر متصدی اجرای این دستور بخت و راه را جاده کرده و بسیاری از پلها و سد ها بر آن ساخت از این روی مسافت از آمل به تهران آسان گردید مسافت بین تهران و آمل از این راه در حدود ۲۷ فرسوخ و برخلاف مستقیم ۳۵ فرسوخ بوده عرض شمالی آمل ۲۶ درجه و ۱۵ دقیقه و طول شرقی آن از پاریس ۵۰ درجه و ۴۰ دقیقه است شماره نفوس آن در زمان ناصرالدین شاه قاجار از این قرار است در زمستان ۴۰۰۰ و در تابستان ۲۰۰۰۰ نفر بوده است - اراضی آمل از رسوبات رود هزار تشکیل یافته و بهر خرابه های ساختمان قدیمی آن ساخته شده رود هزار سابقاً دو خود شهر آمل جاری میشده و همداً مجرای خود را تغییر داده و در مغرب شهر جاری شده از بناهای قدیمی آن مسجد بزرگ است که در مغرب بازار واقع گردیده و با آجر ساخته شده و کاشی کارهای داخلی و خارجی آن قابل توجه است



در مشرب شهر بهین مسجد میبزرگ و بستر قدیمی رود چهار برج دیده میشود که از بناهای بنای  
مهم قدیمی شهر بوده است تاراج نشان داده است که سابقا شهر آمل پر جمعیت تر بوده و در شاهراه  
تجارتی بحر خزر و دماوند و عراق عجم قرار داشته است ولی بعد از هجرت برای تجارت راه های  
دیگری باز شده و از اهمیت افتاده بهندرمحمود آباد که در کنار بحر خزر بنا شده و سابقا راه -  
آملی از آمل تا آنجا کشیده اند بهند آمل بوده است در اطراف آمل قریه های مهم زراعتی و معادن آهن  
و نشال سنگ بسیاری یافت میشود که از قرون قدیم استخراج مینموده اند .

آمل کنونی - از شمال محدود است به بحر خزر و از شرق به سرادکوه و بارفروید از جنوب  
به لاریجان و از مغرب به نمارستان و بواسطه مزاج فراوان برنج برای آن در نمارستان ناسالم و  
سکنه بیشتر برای کوهستانی لاریجان میروند جمعیت فعلی شهر آمل ده هزار نفر و دارای دو خیابان  
است که موازی رودخانه ساخته شده اند و يك خیابان عرضی آنها را بهتوسط پلی بهم وصل میکند  
رود هزار پیر از عبور از تنگه های متعدد در جنوب کوه دماوند به طرف شمال به شکل قوسی می رود  
و مثلث عکلی تشکیل میدهد که در آن مثلث شهر آمل بنا شده است .

### فهرست مآخذ

نام کتابها و دیوانهای که در فراهم آوردن این رساله بآنها مراجعه شده است .

#### ابوالفضل

۱ - آئین اکبری

۲ - آئینه

۳ - اقبال نامه جهانگیری

۴ - امثال و حکم

۵ - انساب و کلیه پادشاهان اسلام

۶ - باغ مغانی

۷ - بهرمان فاطم

۸ - تاریخ ادبیات فارسی

۹ - تاریخ ایران

۱۰ - تاریخ خلد برهن

۱۱ - تاریخ عالم آرای عباسی

۱۲ - تاریخ فرشته

۱۳ - تذکرة الضمرا

۱۴ - تذکره حسینی

تالین لطفعلی بیگ آذر

معتمد خان بنی جهانگیر

علامه علی اکبر دهخدا

جلد چهارم

نقش علی

محمد حسن تبریزی

ای . جی . هراون

س . برسی صاحب فیکس ترجمه سید

محمد تقی فرداعی

محمد یوسف وال

منشی اسکندر بیگ ترکمان

ملا محمد قاسم هندو شاه

تالین (؟)

میر حسین دوست سنبللی

مطبع فتح الکرم بمبئی

آسیا فیکس و سوا فیکس بمبئی

چاپخانه مجلس ۱۳۱۰

نسخه خطی شماره ۶۹۸

چاپ ژوار

کیمبرج هریس

چاپخانه رنگین هریس

امیر کبیر

امیر کبیر

مطبع نولکهور

نسخه خطی شماره ۳۹۹ کتابخانه (رامپور)

مطبع نولکهور



مسند قدرت الہ گویا موی چاپ اردو شیر خاضع ہستی

میرزا محمد لاهر نصر آبادی چاپخانه ارمان تهران

چاپ علی گڑھ

قدرت الهی

نسخہ خطی شمارہ ۲۴۱۴ کتابخانہ بانکی پور

غلام علی آزاد

ابو الطیب بن محمد تبریزی نسخه خطی شماره ۴۳۰۳ کتابخانه ملک

عبد العزيز

شرکتها من ۲۱ جامع کتاب ۲۹ ۱۳۹۹ ۵۰۹۲

انتخابات ۱۳۰۲

0791 22 22 22 22

شرکتها " مجامع فوراً یعنی ۱۰۱۸

10 19 20 21 22 23

مدرسہ سیدہ سالار ۱۴۰

نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی (۹۸۱) و کتابخانه ملک  
(۵۴۴۱)

نسخه‌های خلی شماره ۴۹۷۳ - ۴۹۷۴ - ۴۹۷۵ کتابخانه ملک



- ۳۱ - دیوان حافظ مصحح حسین پژمان چاپ تهران ۱۳۱۸
- ۳۲ - دیوان عرفی مصحح کتبی کتبی چاپ کابل ۱۹۱۵
- ۳۳ - دیوان نلیری مصحح کتبی کتبی چاپ کابل ۱۹۲۸
- ۳۴ - دیوان شمس الحقایق مولوی مصحح کتبی کتبی چاپ ۱۲۸۰ (کتابخانه مجلس شورای ملی)
- ۳۵ - روابط ادبی ایران و هند علی اکبر شهابی چاپ تهران مرکز تهران
- ۳۶ - روضه الصفا رضا فلیخان هدایت چاپ تهران مرکز تهران
- ۳۷ - ریاض الافکار مجلس شورای ملی میرزای علی میرزا علی آبادی نسخه خطی شماره ۱۷۸۴ کتابخانه ملی تهران
- ۳۸ - ریاض الشعرا والہ داغستانی " کتابخانه ملک تهران
- ۳۹ - ریحانة الادب محمد علی تهریزی (مدرس) شرکت سهامی طبع کتاب ۱۳۲۹
- ۴۰ - زندگانی شاه عباس نصراله فلسفی چاپ کابل انتشارات کیهان
- ۴۱ - سرو آزاد غلام علی آزادگلگزامی چاپ کابل انتشارات کیهان
- ۴۲ - شعر المعجم علامه شبلی نعمانی ترجمه سید محمد تقی فخر دأغی کابلانی شرکت سهامی چاپ ونگین تهران
- ۴۳ - شمع انجم نواب سید محمد صدیق حسن خان چاپ کابل انتشارات کیهان
- ۴۴ - صف ابراهیم علی ابراهیم خان نسخه خطی شماره ۷۰۸ کتابخانه ملی تهران
- ۴۵ - لطائف اکبرشاهی نظام الدین بن محمد مقیم الهروی چاپ هند ۱۲۹۲
- ۴۶ - لطائف سلاطین اسلام استانی نلی لیلین پول ترجمه عباس افشار چاپ کابل انتشارات کیهان



نواب مصباح الدین محمد افغان  
میر عبدالباقی

۴۷ - عرفات العاشقین

مطبعه ابد کلاکته  
نسخه خطی کتابخانه ملک تهران

مادامی کتابخانه میرزا محمد تقی  
محمد صالح کنیولاهوری

۴۸ - عمل صالح

۱۸۴۹  
چاپخانه بهار نیست مشن

چاپخانه بهار

۴۹ - فهرست کتابخانه موزه بریتانیا

۷۱۴  
کلیه رت و رو که کن لندن

هرمن اسم

۵۰ - " " ایندیا آفس

چاپ اکسفورد

مولوی عبدالقادر

۵۱ - " " بانکی پور

کلاکته  
کتابخانه بهار

ای . دی . سناؤ

۵۲ - " " بودلین

چاپخانه کلیرندن آکسفورد

ابن یوسف شیرازی

۵۳ - " " کتابخانه مجلس عورایمیلی

مطبعه لیس کلاکته

۵۴ - " " مدرسه سپهسالار

محمد پادشاه متخلص به شاد

۵۵ - فرهنگ آندراج

چاپ تهران

سید محمد علی داعی السلام

۵۶ - " " نظام

چاپ خیدرآباد دکن

دکتر علی اکبر نفیسی

۵۷ - " " نفیسی

شرکت سهامی چاپ رنگین تهران

ش . سامی

۵۸ - قاموس الاعلام

مهران استانبول ۱۳۱۶ - ۱۳۰۶

محمد افضل سرخوش

۵۹ - کلمات الصرا

چاپخانه عالمگیر لاهور

با مقدمه امیری فیروز کوهی

۶۰ - کلیات صاحب تبریزی

کتاب فروشی خیام

بتمصحح آقای فروغی

۶۱ - کلیات سعدی

شرکت صنایع علمی

علامه علی اکبر دهخدا

۶۲ - لغت نامه دهخدا

چاپخانه مجلس تهران



- ۶۳ - مآثر الامراء  
نواب مصمم الدوله شاهنواز خان  
میر عبدالباقی نناوندی  
چاپ کلکته
- ۶۴ - مجمع الفواص  
مآثر رحیمی  
ماده فی کتابدار ترجمه دکتور عبدالرحمن  
خیا میور  
چاپ کلکته ۱۹۶۶  
نسخه خطی شماره ۷۱۴  
بانی پور
- ۶۵ - مجمع الفواص  
احمد علی هاشمی  
رضا قلینان بهایت  
چاپ تبریز
- ۶۶ - مجمع الفواص  
سراج الدین علیخان آرزو  
افیر شیرعلیخان لودی  
چاپ بمبئی
- ۶۷ - مصالحت الشعراء  
وارسته  
مطبع نولکشور
- ۶۸ - ملل و سیر المتأخرین  
نواب سید غلام حسین علیا علی  
ملا عبدالنسی فخر الزمانی قزوینی  
مطبع علی کلکته  
عطار چند کپورا پندس نولکشور
- ۶۹ - میخانه  
حسین قلی خان علیم آبادی  
نسخه خطی شماره ۷۱۷  
کتابخانه بانی پور
- ۷۰ - نشتر عشق  
کفن چند اخلاص  
غلام علی آزاد  
چاپی نه دانشگاه کیمبرج  
چاپ دهته
- ۷۱ - همیشه بهار  
۶۸۹  
۴۹۸  
۹۹۱
- ۷۲ - ید بیضا  
Cambridge History of India  
History of Jahangir  
بنی پر ساد
- ۷۳ - مجلدات متفرقه

